مائۆ و مائۆئیسم

ون ـ شون چی ▪ ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی



ون ـ شون چی

مائو و مائوئیسم

ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی



انتشارات خجسته

۱۳۸۱

Wen - Shun Chi | ون ـ شون چی.

مائو و مائوئیسم/ ون شون چی؛ ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی. تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۸۰

ISBN 964 - 6233 - 39 - 2 | ۲۲۴ ص.: مصور، عکس.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا. این کتاب ترجمه‌ی بخشی است از کتاب:

Democracy and authoritarianism ideological conflicts in modern China.

۱. مائوتسه ـ تونگ، ۱۸۹۳ ـ ۱۹۷۶، Mao Tse - Tung. ۲. مائوئیسم. الف. رفیعی مهرآبادی، محمد، ۱۳۲۰، مترجم.
ب. عنوان.

۹ چ ۲ م/ DS ۷۷۸ | ۹۵۱ / ۰۵۰۹۲

۱۳۷۹ | کتابخانه ملی ایران | محل نگهداری: | ۷۹ ـ ۷۹۲۷ م



ون ـ شون چی

مائو و مائوئیسم

ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی

چاپ پژمان

شمارگان: دو هزار نسخه

چاپ اول: ۱۳۸۱

ارزش: ۱۸,۰۰۰ ریال

ناظر فنی چاپ: سروش یکرنگیان

نشانی: خیابان انقلاب، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران، بازارچه کتاب

تلفن: ۶۴۶۰۲۸۳   صندوق پستی: ۵۹۹ ـ ۱۳۱۴۵

ISBN 964 - 6233 - 39 - 2 | شابک: ۲ ـ ۳۹ ـ ۶۲۳۳ ـ ۹۶۴

EAN 9789646233393 | ای.ای.ان: ۹۷۸۹۶۴۶۲۳۳۳۹۳

سخن ناشر

در تاریخ فلسفه، اندیشه‌ی سیاسی یکی از حوزه‌های تبعیِ متافیزیک یا اندیشه‌ی نظریِ محض است. از افلاطون تا کانت، فیلسوفان به تبعِ بنای متافیزیکی خود، به اندیشه‌ورزی در حوزه‌های عمل انسان از جمله سیاست پرداخته‌اند. به عبارت خلاصه‌تر، تا قرن هیجدهم میلادی، عقلِ محض بر عقلِ عملی مقدم بود. اما از قرن هیجدهم به بعد و به طور مشخص، از عصر روشن‌اندیشی به این سو، به دنبالِ قرار گرفتنِ انسان در محور جهان که خود ناشی از تحولات عظیم مادّی در قلمرو تکنولوژی و نیروهای تولیدی جوامع اروپایی بود، اندیشه‌پردازی در حوزه‌های عملی به ویژه در عرصه‌ی سیاست بر پرداختن به نظریه‌ی محض تقدم یافت و مکتب‌های سیاسی مدرن یکی پس از دیگری پا به عرصه‌ی وجود نهادند. موضوع این مکتب‌ها طرح ایجاد ساختارهای سیاسی مناسب برای تحقق اندیشه‌های عصرِ روشن‌اندیشی یا دوران پس از آن بود. همین مکتب‌های سیاسی بودند که زمینه‌ی فکری انقلاب‌های بزرگی چون انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه را فراهم کردند.

از آن زمان تاکنون، مکتب‌هایی چون لیبرالیسم، مارکسیسم، لنینیسم، استالینیسم، فاشیسم، نازیسم، مائوئیسم و... در عرصه‌ی اندیشه‌ی سیاسی طرح شده، مبنای ایجاد ساختارهای سیاسی قرار گرفته، و سپس بر اساس این تجربه‌ها به نقد کشیده شده‌اند. و این سیر انتقادیِ اندیشه‌پردازی سیاسی، خواه برای حفظ نظم موجود و خواه برای واژگونی آن و برپایی نظمی جدید همچنان ادامه دارد.

هدف از انتشار این مجموعه، شرح زندگی و اندیشه‌های برخی از متفکران سیاسیِ قرون نوزدهم و بیستم است که بر پایه‌ی مکتب‌های آنان حکومت‌هایی به وجود آمده که سپس یا از هم پاشیده و یا دچار تحول و تطور شده‌اند.

در گزینش این مجموعه، در حدّ توان سعی شده است که اثری انتخاب و

ترجمه شود که پاسخ‌گوی نیازهای خواننده‌ی امروزین باشد. از همین رو، هنگام گزینش پیش از هر چیز محتوای اثر در نظر گرفته شده است و نه نام و آوازه‌ی نویسنده‌ی آن.

با این امید که این مجموعه بتواند در شکوفایی هر چه بیش‌تر روحیه‌ی آزاداندیشی و انتقادپذیری در جامعه‌ی بیدار ما نقشی ـ هر چند کوچک ـ ایفا کند.

ناشر

فهرست

بخش اول: زندگانی مائوتسه تونگ (۱۸۹۳-۱۹۷۶)

بخش دوم: مائوییسم

پیشگفتار

باشد که پدیده‌ها
در لحظهِ ضرورت به نظم درآیند.
زمین و آسمان می‌چرخند، زمان در شتاب است.
به انتظار هزاره‌ها ماندن؟ انتظاری بس طولانی است:
تنها برای زمان حال پیکار کنیم.
مائوتسه تونگ[1]

انقلاب مارکسیستی چین، و رهبر آن مائو، در بستر تاریخ چه جایگاهی دارند؟ اگر این اصل کلّی را بپذیریم که آیندگان معمولاً عاقل‌تر، واقع‌بین‌تر و نرمش‌پذیرتر از گذشتگان هستند، نسل کنونی چین درباره مائو چگونه می‌اندیشد؟

بر مبنای هر معیار و سنجش عقلانی، مائو را باید رهبری بزرگ، دولتمردی توانمند، فیلسوف سیاسی طراز اول، شاعری برجسته، و استراتژیست بزرگی به شمار آورد که با پیمودن یک راه درازِ ۱۲/۰۰۰ کیلومتری [راه‌پیمایی طولانی]، بنیان حکومتِ مطلوب خویش را پی ریخت و آن را به سرمنزل مقصود رسانید ـ هر چند که خطاهای زیادی را مرتکب شد که نهایتاً کامیابی‌هایِ واقعیِ او را تحت‌الشعاع قرار داد. به هر حال، اینک که ۲۴ سال از مرگ مائو می‌گذرد و دگرگونی‌های ژرفی در حیات مادّی و روحی مردم چین پدید آمده و بخش بزرگی از هاله خطاناپذیری و مقدّس او از هم پاشیده است، برای صاحبان فکر و اندیشه امکان بیش‌تری به وجود آمده است تا به طرزی واقعی و عادلانه درباره کامیابی‌ها و شکست‌ها، فضایل و رذایل، مزایا و معایب مائو داوری نمایند.

دکتر وِن ـ شون چی نیز در زمره‌ی این صاحبان اندیشه و فکر است؛ به ویژه آن که یک چینی است و زبان انقلاب و مائو را بهتر از خبرگان غیرچینی می‌فهمد و درک می‌کند. این پژوهشگر برجسته در مرکز مطالعات چین‌شناسی دانشگاه

---

۱. نک: تاریخ چین، جلد چهارم، صفحه ۱۶۶.

کالیفرنیا (بِرکلی)، در سال ۱۹۹۲ اثری ارزشمند را تحت عنوان: «کشاکش‌های مسلکی در چین نوین: دموکراسی و اقتدارگرایی» را به رشته تحریر درآورد، که در واقع تاریخ تحلیلی و انتقادی سیر ایدئولوژی در چین در قرن بیستم میلادی است. از این کتاب حجیم، بخش مربوط به مائو[1] را انتخاب کردم، چرا که با «مجموعه *آرا و عقاید سیاسی*» تناسب و سنخیت داشت، و عنوان «مائو و مائوییسم» نیز کاملاً درخور آن می‌باشد.

دکتر وِن ـ شون چی با تحلیلی ژرف، علمی و مستند به زندگانی مائو، و افکار و اندیشه‌های سیاسی، فلسفی، اقتصادی و فرهنگی او می‌پردازد. تحلیل او از ساختار و سنخ شخصیت مائو (فصل هشتم) تقریباً در نوع خود بی‌نظیر است. سیمایی را که او از مائو در این اثر به تصویر می‌کشد، سیمای یک امپراتور مارکسیست است: مائو، فلسفه‌ی سنّتی کشورداری در چین را با اصول مارکسیسم درآمیخته است. اصل «هماهنگی بزرگ» در فلسفه کنفوسیوسی را در قالب سوسیالیسم پیاده کرده است. در حکومت او، ایدئولوژی و سیاست حرف اول را می‌زنند، در حالی که اقتصاد و زیربنای مادّی، ناگزیر به فرمانبرداری از آن‌ها هستند. در اقتدار بی‌چون و چرای حزب کمونیست چین و خط فکری رسمی آن (سیاست پرولتاریا یا توده‌ای)، جایی برای روشنفکران آزاداندیش وجود ندارد. مائو می‌خواست یک چین قدرتمند و امپریالیسم‌ستیز را بنیان نهد، و از این رو، مارکسیسم را مناسب‌ترین حقیقت برای نیل به این هدف یافت. به بیان دیگر، مارکسیسم در نزد مائو، یک «راهنمای عمل» است؛ یک حربه و وسیله است، و نه یک هدف. کمونیسم چین نیز قویاً متأثر از همین برداشت مائو است، یعنی این که اساساً یک کمونیسم دهقانی و نظامی است: «کمونیسم دهقانی» به این معنا که برخلاف روند انقلاب اکتبر روسیه، «از روستا به شهر» است. معنای «کمونیسم نظامی» نیز این است که آحاد مردم چین را به مثابه سربازی در خدمت انقلاب مداوم می‌داند، و جنبه پرخاشگری انقلاب چین در همین جا هویدا می‌شود. از میان اصول چهارگانه مارکسیسم (ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی، نظریه ارزش کار، پیکار طبقاتی)، مائو دو اصل ماتریالیسم دیالکتیک (اصل تضاد) و دیکتاتوری پرولتاریا را به طرزی کامیاب در انقلاب چین به کار برد. البته این کامیابی به بهای سرکوبِ دَدمنشانه مخالفان ـ اعم از حزبی، دیوانسالاران یا

---

۱. صفحات ۲۲۵-۲۸۷.

روشنفکران ــ انجامید، و نقطه اوج آن نیز انقلاب فرهنگی چین در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۶۹ بود. عملکرد مائو در طول دوران زمامداریش را (۱۹۴۹-۱۹۷۶) می‌توان کاملاً شبیه به امپراتوران قدرتمند چین در گذشته‌ی دور دانست. مهم‌تر از آن، مائو کوشید تا نقش «آموزگار» مردم را نیز ایفا نماید، یعنی دو صفت فرمانروایی و فرزانگی را یکجا در خودش جمع کند.

* * *

درباره برگردان فارسی این اثر، باید به چند نکته اشاره شود. نخست، تلفظ و املاء اسامی چینی به نحوی که در ایران رایج است، با صورت صحیح آن تفاوت دارد. به طور مثال، چینی‌ها کلمه «مائوتسه تونگ» را «مائوزه دونگ» و «هُوآ» را «خُوا» تلفظ می‌کنند. مع‌هذا ترجیح دادیم که همان سبک و سیاق رایج در ایران را به کار گیریم تا برای خوانندگان عادّی قابل فهم باشد. دوم، در زبان چینی (و نیز در زبان کُره‌ای) ابتدا نام خانوادگی می‌آید و سپس نام کوچک. سوم، برخی واژگان و مفاهیم فلسفی چین نیاز به توضیح و تفسیر داشت؛ این کار با مراجعه به منابع فراهم، انجام شد. رویدادهای تاریخی چین نیز نیازمند پانوشت بود. چهارم، برای واژگان رایج در مارکسیسم نیز تعاریف کوتاهی آورده شد تا درک مطلب را سهل‌تر سازد؛ و در همه این کارها، از منابعی استفاده شد که مشخصات کامل آن‌ها را در پایان کتاب ملاحظه می‌فرمایید. پنجم، بخش گاهشماری زندگانی مائو و آثار او را بر متن اصلی افزوده‌ام ــ البته این گاهشماری صرفاً محدود به مطالب مطرح شده در کتاب حاضر است. ششم، عکس‌ها و تصاویری را که در این کتاب مشاهده می‌فرمایید، از آرشیو شخصی نگارنده و ناشر انتخاب شده است.

از دوست دیرین و فرهیخته‌ام غلامرضا علی بابایی که متن انگلیسی این اثر را از کتابخانه شخصی خویش در اختیار من قرار داد، بسیار سپاسگزارم. همچنین دِین بزرگی به دوست عزیزم رضا یکرنگیان دارم که ویرایش ادبی این کتاب را عهده‌دار شد. ضمناً سپاسگزار تمامی مؤلفان و مترجمان فاضلی هستم که از آثار ارزشمندشان در پانوشت‌ها بهره بسیار گرفته‌ام. و بالاخره، با آرزوی این که مطالعه کتاب حاضر بتواند آگاهی‌های سودمندی را به خوانندگان فهیم ایرانی عرضه کرده و از مطالعه‌ی یک اثر علمی و دانشگاهی درباره یکی از رهبران بزرگ جهان، بهره‌مند شوند.

محمد رفیعی مهرآبادی

وَن ـ شون چی

مائو و مائوئیسم

ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی



انتشارات خجسته

۱۳۸۱

ون ـ شون چی. Wen - Shun Chi
مائو و مائوئیسم/ ون شون چی؛ ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی. تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۸۰
۲۲۴ ص.: مصور، عکس. ISBN 964 - 6233 - 39 - 2
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا. این کتاب ترجمه‌ی بخشی است از کتاب:
Democracy and authoritarianism ideological conflicts in modern China.
۱. مائوتسه ـ تونگ، ۱۸۹۳ ـ ۱۹۷۶، Mao Tse - Tung. ۲. مائوئیسم. الف. رفیعی مهرآبادی، محمد، ۱۳۲۰، مترجم.
ب. عنوان.
۹ چ ۲ م/ DS ۷۷۸ ۹۵۱ / ۰۵۰۹۲
۱۳۷۹ کتابخانه ملی ایران محل نگهداری: ۷۹ ـ ۷۹۲۷ م



ون ـ شون چی

مائو و مائوئیسم

ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی

چاپ پژمان
شمارگان: دو هزار نسخه
چاپ اول: ۱۳۸۱
ارزش: ۱۸,۰۰۰ ریال
ناظر فنی چاپ: سروش یکرنگیان

نشانی: خیابان انقلاب، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران، بازارچه کتاب
تلفن: ۶۴۶۰۲۸۳ صندوق پستی: ۵۹۹ـ۱۳۱۴۵

شابک: ۲ ـ ۳۹ ـ ۶۲۳۳ ـ ۹۶۴ ISBN 964 - 6233 - 39 - 2
ای.ای.ان: ۹۷۸۹۶۴۶۲۳۳۳۹۳ EAN 9789646233393

ون ـ شونْ چی

مائو و مائوئیسم

ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی



۱۳۸۱

ون ـ شون چی. | Wen - Shun Chi

مائو و مائوئیسم/ ون شون چی؛ ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی. تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۸۰

۲۲۴ ص.: مصور، عکس. | ISBN 964 - 6233 - 39 - 2

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا. این کتاب ترجمه‌ی بخشی است از کتاب:

Democracy and authoritarianism ideological conflicts in modern China.

۱. مائوتسه ـ تونگ، ۱۸۹۳ ـ ۱۹۷۶، Mao Tse - Tung. ۲. مائوئیسم. الف. رفیعی مهرآبادی، محمد، ۱۳۲۰، مترجم. ب. عنوان.

DS ۷۷۸ /م۲ چ ۹ | ۹۵۱ / ۰۵۰۹۲

۱۳۷۹ | کتابخانه ملی ایران | محل نگهداری: | م ۷۹ ـ ۷۹۲۷



ون ـ شون چی

مائو و مائوئیسم

ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی

چاپ پژمان

شمارگان: دو هزار نسخه

چاپ اول: ۱۳۸۱

ارزش: ۱۸,۰۰۰ ریال

ناظر فنی چاپ: سروش یکرنگیان

نشانی: خیابان انقلاب، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران، بازارچه کتاب

تلفن: ۶۴۶۰۲۸۳ صندوق پستی: ۵۹۹ ـ ۱۳۱۴۵

شابک: ۲ ـ ۳۹ ـ ۶۲۳۳ ـ ۹۶۴ | ISBN 964 - 6233 - 39 - 2

ای.ای.ان: ۹۷۸۹۶۴۶۲۳۳۳۹۳ | EAN 9789646233393

سخن ناشر

در تاریخ فلسفه، اندیشه‌ی سیاسی یکی از حوزه‌های تبعیِ متافیزیک یا اندیشه‌ی نظریِ محض است. از افلاطون تا کانت، فیلسوفان به تبعِ بنای متافیزیکی خود، به اندیشه‌ورزی در حوزه‌های عمل انسان از جمله سیاست پرداخته‌اند. به عبارت خلاصه‌تر، تا قرن هیجدهم میلادی، عقلِ محض بر عقلِ عملی مقدم بود. اما از قرن هیجدهم به بعد و به طور مشخص، از عصر روشن‌اندیشی به این سو، به دنبالِ قرار گرفتنِ انسان در محور جهان که خود ناشی از تحولات عظیم مادّی در قلمرو تکنولوژی و نیروهای تولیدی جوامع اروپایی بود، اندیشه‌پردازی در حوزه‌های عملی به ویژه در عرصه‌ی سیاست بر پرداختن به نظریه‌ی محض تقدم یافت و مکتب‌های سیاسی مدرن یکی پس از دیگری پا به عرصه‌ی وجود نهادند. موضوع این مکتب‌ها طرح ایجاد ساختارهای سیاسی مناسب برای تحقق اندیشه‌های عصرِ روشن‌اندیشی یا دوران پس از آن بود. همین مکتب‌های سیاسی بودند که زمینه‌ی فکری انقلاب‌های بزرگی چون انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه را فراهم کردند.

از آن زمان تاکنون، مکتب‌هایی چون لیبرالیسم، مارکسیسم، لنینیسم، استالینیسم، فاشیسم، نازیسم، مائوئیسم و... در عرصه‌ی اندیشه‌ی سیاسی طرح شده، مبنای ایجاد ساختارهای سیاسی قرار گرفته، و سپس بر اساس این تجربه‌ها به نقد کشیده شده‌اند. و این سیر انتقادیِ اندیشه‌پردازی سیاسی، خواه برای حفظ نظم موجود و خواه برای واژگونی آن و برپایی نظمی جدید همچنان ادامه دارد.

هدف از انتشار این مجموعه، شرح زندگی و اندیشه‌های برخی از متفکران سیاسیِ قرون نوزدهم و بیستم است که بر پایه‌ی مکتب‌های آنان حکومت‌هایی به وجود آمده که سپس یا از هم پاشیده و یا دچار تحول و تطور شده‌اند.

در گزینش این مجموعه، در حدّ توان سعی شده است که اثری انتخاب و

ترجمه شود که پاسخ‌گوی نیازهای خواننده‌ی امروزین باشد. از همین رو، هنگام گزینش پیش از هر چیز محتوای اثر در نظر گرفته شده است و نه نام و آوازه‌ی نویسنده‌ی آن.

با این امید که این مجموعه بتواند در شکوفایی هر چه بیش‌تر روحیه‌ی آزاداندیشی و انتقادپذیری در جامعه‌ی بیدار ما نقشی ـ هر چند کوچک ـ ایفا کند.

ناشر

فهرست

بخش اول: زندگانی مائوتسه تونگ (۱۸۹۳ـ۱۹۷۶)

بخش دوم: مائوییسم

پیشگفتار

باشد که پدیده‌ها
در لحظهِ ضرورت به نظم درآیند.
زمین و آسمان می‌چرخند، زمان در شتاب است.
به انتظار هزاره‌ها ماندن؟ انتظاری بس طولانی است:
تنها برای زمان حال پیکار کنیم.
مائوتسه تونگ[1]

انقلاب مارکسیستی چین، و رهبر آن مائو، در بستر تاریخ چه جایگاهی دارند؟ اگر این اصل کلّی را بپذیریم که آیندگان معمولاً عاقل‌تر، واقع‌بین‌تر و نرمش‌پذیرتر از گذشتگان هستند، نسل کنونی چین درباره مائو چگونه می‌اندیشد؟

بر مبنای هر معیار و سنجش عقلانی، مائو را باید رهبری بزرگ، دولتمردی توانمند، فیلسوف سیاسی طراز اول، شاعری برجسته، و استراتژیست بزرگی به شمار آورد که با پیمودن یک راه درازِ ۱۲/۰۰۰ کیلومتری [راه‌پیمایی طولانی]، بنیان حکومتِ مطلوب خویش را پی ریخت و آن را به سرمنزل مقصود رسانید ـ هر چند که خطاهای زیادی را مرتکب شد که نهایتاً کامیابی‌هایِ واقعیِ او را تحت‌الشعاع قرار داد. به هر حال، اینک که ۲۴ سال از مرگ مائو می‌گذرد و دگرگونی‌های ژرفی در حیات مادّی و روحی مردم چین پدید آمده و بخش بزرگی از هاله خطاناپذیری و مقدّس او از هم پاشیده است، برای صاحبان فکر و اندیشه امکان بیش‌تری به وجود آمده است تا به طرزی واقعی و عادلانه درباره کامیابی‌ها و شکست‌ها، فضایل و رذایل، مزایا و معایب مائو داوری نمایند.

دکتر وِن-شون چی نیز در زمره‌ی این صاحبان اندیشه و فکر است؛ به ویژه آن که یک چینی است و زبان انقلاب و مائو را بهتر از خبرگان غیرچینی می‌فهمد و درک می‌کند. این پژوهشگر برجسته در مرکز مطالعات چین‌شناسی دانشگاه

---

۱. نک: تاریخ چین، جلد چهارم، صفحه ۱۶۶.

کالیفرنیا (بِرکلی)، در سال ۱۹۹۲ اثری ارزشمند را تحت عنوان: «کشاکش‌های مسلکی در چین نوین: دموکراسی و اقتدارگرایی» را به رشته تحریر درآورد، که در واقع تاریخ تحلیلی و انتقادی سیر ایدئولوژی در چین در قرن بیستم میلادی است. از این کتاب حجیم، بخش مربوط به مائو[1] را انتخاب کردم، چرا که با «مجموعه *آرا و عقاید سیاسی*» تناسب و سنخیت داشت، و عنوان «مائو و مائوییسم» نیز کاملاً درخور آن می‌باشد.

دکتر وِن ـ شون چی با تحلیلی ژرف، علمی و مستند به زندگانی مائو، و افکار و اندیشه‌های سیاسی، فلسفی، اقتصادی و فرهنگی او می‌پردازد. تحلیل او از ساختار و سنخ شخصیت مائو (فصل هشتم) تقریباً در نوع خود بی‌نظیر است. سیمایی را که او از مائو در این اثر به تصویر می‌کشد، سیمای یک امپراتور مارکسیست است: مائو، فلسفه‌ی سنّتی کشورداری در چین را با اصول مارکسیسم درآمیخته است. اصل «هماهنگی بزرگ» در فلسفه کنفوسیوسی را در قالب سوسیالیسم پیاده کرده است. در حکومت او، ایدئولوژی و سیاست حرف اول را می‌زنند، در حالی که اقتصاد و زیربنای مادّی، ناگزیر به فرمانبرداری از آن‌ها هستند. در اقتدار بی‌چون و چرای حزب کمونیست چین و خط فکری رسمی آن (سیاست پرولتاریا یا توده‌ای)، جایی برای روشنفکران آزاداندیش وجود ندارد. مائو می‌خواست یک چین قدرتمند و امپریالیسم‌ستیز را بنیان نهد، و از این رو، مارکسیسم را مناسب‌ترین حقیقت برای نیل به این هدف یافت. به بیان دیگر، مارکسیسم در نزد مائو، یک «راهنمای عمل» است؛ یک حربه و وسیله است، و نه یک هدف. کمونیسم چین نیز قویاً متأثر از همین برداشت مائو است، یعنی این که اساساً یک کمونیسم دهقانی و نظامی است: «کمونیسم دهقانی» به این معنا که برخلاف روند انقلاب اکتبر روسیه، «از روستا به شهر» است. معنای «کمونیسم نظامی» نیز این است که آحاد مردم چین را به مثابه سربازی در خدمت انقلاب مداوم می‌داند، و جنبه پرخاشگری انقلاب چین در همین جا هویدا می‌شود. از میان اصول چهارگانه مارکسیسم (ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی، نظریه ارزش کار، پیکار طبقاتی)، مائو دو اصل ماتریالیسم دیالکتیک (اصل تضاد) و دیکتاتوری پرولتاریا را به طرزی کامیاب در انقلاب چین به کار برد. البته این کامیابی به بهای سرکوبِ دَدمنشانه مخالفان ـ اعم از حزبی، دیوانسالاران یا

---

۱. صفحات ۲۲۵-۲۸۷.

روشنفکران ــ انجامید، و نقطه اوج آن نیز انقلاب فرهنگی چین در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۶۹ بود. عملکرد مائو در طول دوران زمامداریش را (۱۹۴۹-۱۹۷۶) می‌توان کاملاً شبیه به امپراتوران قدرتمند چین در گذشته‌ی دور دانست. مهم‌تر از آن، مائو کوشید تا نقش «آموزگار» مردم را نیز ایفا نماید، یعنی دو صفت فرمانروایی و فرزانگی را یکجا در خودش جمع کند.

* * *

درباره برگردان فارسی این اثر، باید به چند نکته اشاره شود. نخست، تلفظ و املاء اسامی چینی به نحوی که در ایران رایج است، با صورت صحیح آن تفاوت دارد. به طور مثال، چینی‌ها کلمه «مائوتسه تونگ» را «مائوزه دونگ» و «هُوآ» را «خُوا» تلفظ می‌کنند. مع‌هذا ترجیح دادیم که همان سبک و سیاق رایج در ایران را به کار گیریم تا برای خوانندگان عادّی قابل فهم باشد. دوم، در زبان چینی (و نیز در زبان کُره‌ای) ابتدا نام خانوادگی می‌آید و سپس نام کوچک. سوم، برخی واژگان و مفاهیم فلسفی چین نیاز به توضیح و تفسیر داشت؛ این کار با مراجعه به منابع فراهم، انجام شد. رویدادهای تاریخی چین نیز نیازمند پانوشت بود. چهارم، برای واژگان رایج در مارکسیسم نیز تعاریف کوتاهی آورده شد تا درک مطلب را سهل‌تر سازد؛ و در همه این کارها، از منابعی استفاده شد که مشخصات کامل آن‌ها را در پایان کتاب ملاحظه می‌فرمایید. پنجم، بخش گاهشماری زندگانی مائو و آثار او را بر متن اصلی افزوده‌ام ــ البته این گاهشماری صرفاً محدود به مطالب مطرح شده در کتاب حاضر است. ششم، عکس‌ها و تصاویری را که در این کتاب مشاهده می‌فرمایید، از آرشیو شخصی نگارنده و ناشر انتخاب شده است.

از دوست دیرین و فرهیخته‌ام غلامرضا علی بابایی که متن انگلیسی این اثر را از کتابخانه شخصی خویش در اختیار من قرار داد، بسیار سپاسگزارم. همچنین دِین بزرگی به دوست عزیزم رضا یکرنگیان دارم که ویرایش ادبی این کتاب را عهده‌دار شد. ضمناً سپاسگزار تمامی مؤلفان و مترجمان فاضلی هستم که از آثار ارزشمندشان در پانوشت‌ها بهره بسیار گرفته‌ام. و بالاخره، با آرزوی این که مطالعه کتاب حاضر بتواند آگاهی‌های سودمندی را به خوانندگان فهیم ایرانی عرضه کرده و از مطالعه‌ی یک اثر علمی و دانشگاهی درباره یکی از رهبران بزرگ جهان، بهره‌مند شوند.

محمد رفیعی مهرآبادی

گاهشماری زندگی مائو

۱۸۹۳	
۲۶ دسامبر	تولد مائو در روستای شائو ـ شان (واقع در استان «هونان»). مائوشونشنگ، پدر مائو، دهقان فقیری بود که بعداً نسبتاً مرفّه شد. مادرش (وِن چی ـ می) زنی نیکوکار بود. مائو دو برادر به نام‌های تِسه‌تان و تِسه‌مین، و یک خواهر به نام تِسه هونگ داشت.
۱۹۰۱	تحصیل در مکتب‌خانه محلّی.
۱۹۰۶ـ۱۹۱۰	به عنوان یک کارگر بزرگسال در مزرعه پدرش کار کرد.
۱۹۱۰	تحصیل در مدرسه ابتدایی (بزرگسالان) و تأثیر علوم غربی در مائو، همچنین تأثیر مقالات لیانگ ـ چی ـ چیائو و کانگ یو ـ وی (دو اندیشمند آزادیخواه) در او.
۱۹۱۱	تحصیل در دبیرستان هسیانگ ـ هسیانگ؛ مطالعه مقالات دکتر سون یاتِسن. انقلاب چین: ثبت‌نام داوطلبانه در ارتش
۱۹۱۲	
۱۵ فوریه	خدمت در ارتش را ترک می‌کند زیرا سون یاتِسن ناگزیر به استعفا از مقام ریاست جمهوری می‌شود و یوآن شیکای به قدرت می‌رسد.
۱۹۱۳ـ۱۹۱۸	ورود به مدرسه تربیت معلم هونان.
۱۹۱۵	مطالعه آثار هوشین، چِن توهسیو و لی‌تا ـ چائو
۱۹۱۷	تأسیس «انجمن نوین مردم».
۱۹۱۸	کتابدار دانشگاه پکن.
۱۹۱۹	آشنایی با مارکسیسم؛ دایر کردن هفته‌نامه «هسیانگ چیانگ» (که بعد از ۵ شماره، تعطیل شد).
۱۹۲۰	گِروِش کامل به مارکسیسم؛ سازماندهی «مجمع جوانان سوسیالیست»؛ دایر کردن گروه‌ها و حوزه‌های کمونیستی در پکن و چیانگ ـ شا

۱۹۲۱	ازدواج با یانگ کای هویی (دختر یانگ چانگ ـ چی، مدّرس مدرسه تربیت معلم)؛ تأسیس حزب کمونیست چین و انتخاب مائو به عنوان دبیر کنگره و دبیر حزبی در ناحیه هونان (اول ژوئیه ۱۹۲۱).
۱۹۲۲	سازماندهی اعتصاب معدنچیان «آنیوان»
۱۹۲۳	برگزاری کنگره سوم حزب و عضویت مائو در کمیته مرکزی حزب
۱۹۲۴	نخستین اتحاد حزب کمونیست و حزب کومین تانگ (تشکیل جبهه متحد)
۱۹۲۶	ریاست اتحادیه سرتاسری دهقانان چین
۱۹۲۷	
۷ اوت	برگزاری کنگره پنجم حزب، پیروزی مائو بر چِن تو هسیو، و برکناری چن توهسیو از رهبری حزب.
۱۹۲۷	
نوامبر	اخراج مائو از دفتر سیاسی حزب به علت شکست انقلاب دهقانی به رهبری او.
۱۹۳۱	تأسیس یک جمهوری شورایی در «جوچین» به ریاست مائو
۱۹۳۴	
ژانویه	کسب مقام رهبری حزب کمونیست چین در کنفرانس حزب در «تسون ـ ای»
۱۹۳۴ (اکتبر)	شکست جمهوری شورایی از نیروهای کومین تانگ؛ آغاز «راهپیمایی
(اکتبر) ۱۹۳۵	طولانی» از جنوب غربی چین تا یِنان (پیمودن ۱۲/۰۰۰ کیلومتر)
۱۹۳۷	پیشنهاد مائو در مورد اجرای یک برنامه ده ماده‌ای برای نجات کشور از استعمار ژاپن و تشکیل دومین جبهه متحد با حزب کومین تانگ. تصویب این پیشنهاد از سوی حزب کمونیست و تشکیل جبهه مزبور.
۱۹۴۲	آغاز یک حرکت اصلاحی در حزب برای حذف گرایش‌های ذهن‌گرایی و فرقه‌گرایی؛ سخنرانی معروف مائو تحت عنوان «گفت و شنودها در مجمع یِنان» در مورد خط فکری رسمی حزب درباره هنر و ادبیات.
۱۹۴۵	
ژانویه ـ مارس	تشکیل کنگره هفتم حزب در یِنان و تصویب گزارش سیاسی مائو درباره لزوم حکومت ائتلافی با کومین تانگ؛ تشکیل یک کمیته

مرکزی جدید به ریاست مائو

۱۹۴۵

۲۵ اوت — سفر مائو به چونگ کینگ و ملاقات با چیانکایشک در مورد تشکیل یک حکومت ائتلافی (که عملی نشد)

۱۹۴۹ـ۱۹۴۵ جنگ داخلی در چین

۱۹۴۹ برگزاری اولین اجلاس کنفرانس مشورتی ـ سیاسی خلق چین در پکن و انتخاب مائو به عنوان ریس شورای دولتی خلق (۲۱ـ۳۰ سپتامبر)؛ مائو تشکیل جمهوری خلق چین را اعلام کرد (اول اکتبر ۱۹۴۹)؛ سفر مائو به شوروی و امضای پیمان سی ساله دوستی میان دو کشور (۱۶ دسامبر ـ ۱۷ فوریه ۱۹۵۰)؛ ملی کردن کارخانه‌ها و شرکت‌های خصوصی در چین

۱۹۵۰ تصویب قانون اصلاحات ارضی (۱۴ ژوئن)؛ دولتی کردن تجارت و بازرگانی (۲۹ ژوئن)؛ آغاز دخالت چین در جنگ کره (۲۵ اکتبر)

۱۹۵۱ اعلام قانون مربوط به مجازات ضدانقلاب‌ها (۲۱ فوریه)؛ تأسیس تعاونی‌های کشاورزی (سپتامبر)؛ مبارزه با «مفاسد سه‌گانه» (دسامبر)؛ وادار کردن روشنفکران چین به نوشتن اعتراف‌نامه و ابراز نفرت از بورژوازی (دسامبر)

۱۹۵۲ مبارزه با «مفاسد پنجگانه» (ژانویه و فوریه)

۱۹۵۳ اجرای اولین برنامه عمرانی پنجساله ۱۹۵۳ـ۱۹۵۷ (ژانویه)

۱۹۵۴ تصویب اولین قانون اساسی چین (۱۵ ژوئیه ـ ۲۸ سپتامبر) در نخستین اجلاس اولین کنگره ملّی خلق

۱۹۵۵ مبارزه فرهنگی با هوآ ـ فِنگ و هواداران او، اذیت و آزار نویسندگان آزاد و روشنفکران (فوریه)

۱۹۵۶ حمایت چین از استالین و محکوم کردن سیاست استالین‌زدایی خروشچف (آوریل)؛ معرفی سیاست «بگذار صد گل بشکفد» توسط مائو در کنفرانس عالی دولتی (۲ مه)

۱۹۵۷ مائو درباره «اصلاح صحیح تضادها میان مردم» در کنفرانس عالی دولتی سخنرانی کرد (۲۷ فوریه)؛ آغاز مبارزه با دست‌راستی‌ها در رابطه با «جنبش بگذار صد گل بشکفد» (ژوئن)؛ سفر مائو به شوروی برای شرکت در جشن چهلمین سالگرد انقلاب اکتبر روسیه (۲ـ۲۱ نوامبر)

۱۹۵۸	اجرای دومین برنامه پنجساله عمرانی (۱۹۵۸-۱۹۶۲) از اول ژانویه؛ سفر خروشچف به چین (۳۱ ژوئیه ـ ۳ اوت)؛ اجرای برنامه «جهش بزرگ به جلو» (اوت)؛ تصویب قطعنامه مربوط به تأسیس کمون‌های خلقی (۲۸ نوامبر ـ ۱۰ دسامبر)؛ مائو اعلام کرد که نامزد احراز مقام ریاست جمهوری برای دوره‌ی بعد نیست، و ششمین اجلاس هشتمین کنگره کمیته مرکزی نیز با این کار موافقت کرد. (۲۸ نوامبر ـ ۱۰ دسامبر)
۱۹۵۹	تشکیل دومین کنگره ملی خلق و انتخاب لیوشائو چی برای پُست ریاست جمهوری چین (با توجه به کناره‌گیری مائو از این پُست) (۱۸ آوریل)؛ انتقاد از مائو در اجرای سیاست «جهش بزرگ به جلو» توسط مارشال پنگ تِه هوای؛ پاسخ مائو و متهم کردن هوآ به جاه‌طلبی (۲-۱۶ اوت)؛ رویارویی دو جناح چپ و راست در حزب، برکناری مارشال هوآ (۲-۱۶ اوت)
۱۹۶۰	تصویب برنامه ملی توسعه کشاورزی، یعنی اولویت کشاورزی بر صنایع سنگین (۱۱ آوریل)
۱۹۶۱	تعدیل سیاست‌های «جهش بزرگ به جلو» و «کمون‌های خلقی» (ژانویه)
۱۹۶۶	آغاز انقلاب فرهنگی در حزب (۴-۲۶ مه)؛ حرکت عمومی انقلاب فرهنگی در دانشگاه پکن (مه)؛ حزب در خدمت انقلاب فرهنگی (۱-۱۲ اوت)؛ حمایت همه جانبه مائو از انقلاب فرهنگی (اول اوت)
۱۹۶۷	حمایت ارتش از انقلاب فرهنگی (ژانویه)؛ تسلّط گروه انقلاب فرهنگی بر حزب (فوریه)؛ انتقاد شدید از لیوشائوچی (اول آوریل)؛ تسلّط انقلاب فرهنگی بر وزارت خارجه چین (اوت)
۱۹۶۸	تأسیس کمیته‌های انقلابی (۵ سپتامبر)؛ برکناری لیوشائوچی از مقام خود در پلنوم دوازدهم، برکناری او از کلیه مشاغل (۱۱-۳۱ اکتبر)
۱۹۶۹	تشکیل نهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین، انتخاب لین پیائو به عنوان قائم‌مقام مائو، تأکید بر انقلاب فرهنگی، تصویب اساسنامه جدید حزب (۱-۲۴ آوریل)؛ مرگ لیوشائوچی (۱۲ نوامبر)
۱۹۷۰	آغاز درگیری میان مائو و لین پیائو (اوت)

۱۹۷۱	کشف کودتای لین پیائو و سقوط هلی‌کوپتر او به هنگام فرار به شوروی (۱۳ سپتامبر)
۱۹۷۳	بازگشت دِنگ شیائوپینگ به صحنه سیاست (۱۰ مارس)
۱۹۷۵	انتخاب دِنگ شیائوپینگ به عنوان نایب رییس کمیته مرکزی و عضو کمیته دائمی دفتر سیاسی (۸ ژانویه)؛ انتخاب دنگ شیائو پینگ برای پُست رییس ستاد مشترک ارتش (ژوئیه)؛ جنبش انتقاد از دِنگ شیائوپینگ (نوامبر)
۱۹۷۶	شدّت گرفتنِ جنبش مخالف با دِنگ شیائو پینگ (فوریه)؛ رویداد میدان «تین آن مِن» (۵ آوریل)؛ برکناری دنگ شیائو پینگ توسط مائو (۷ آوریل)
۱۹۷۶	
۹ سپتامبر	مرگ مائوتسه تونگ رییس کمیته مرکزی حزب و رییس کمیسیون نظامی

مائوتسه تونگ سه بار ازدواج کرد: (۱) در چهارده سالگی (۱۹۰۷) طبق سنّت چینی‌ها با دختری روستایی ازدواج کرد، اما پس از مدت کوتاهی این ازدواج به هم خورد؛ (۲) در سال ۱۹۲۱ با «یانگ کای هویی» ازدواج کرد؛ دومین همسر مائو، در سال ۱۹۳۰ به دست «جنگ‌سالاران» تیرباران شد؛ (۳) ازدواج با چیانگ چینگ در سال ۱۹۳۹؛ این ازدواج تا پایان عمر مائو دوام آورد. مائو صاحب دو پسر و دو دختر بود.

آثار مائوتسه تونگ ●

کلیه آثار مائو در مجموعه آثار او (در ده جلد) توسط دولت جمهوری خلق چین انتشار یافته است. همچنین گزیده آثار او در زمینه‌های مختلف موجود است. آثار مائو که در کتاب حاضر از آن‌ها نام برده شده است به ترتیب عبارتند از:

تحلیل طبقات در جامعه چین (۱۹۲۷)

تحقیقی پیرامون جنبش دهقانی در «هونان» (۱۹۲۷)

جرقه‌ای می‌تواند باعث آتش گرفتن یک دشت بشود (۱۹۳۰)

با لیبرالیسم پیکار کنید (۱۹۳۷)

درباره عمل (۱۹۳۷)

درباره تضاد (۱۹۳۷)

درباره جنگ طولانی (۱۹۳۸)

درباره حکومت ائتلافی (۱۹۳۹)

درباره دموکراسی جدید (۱۹۴۰)

در باب دیکتاتوری دموکراتیک خلق (۱۹۴۹)

روش صحیح برطرف کردن تضادها میان مردم (۱۹۵۷)

بخش اول

زندگانی مائوتسه تونگ
(۱۹۷۶-۱۸۹۳)

۱

مائوی دموکرات

مائوتسه تونگ[1] در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۳ در روستای شائو-شان[2]، واقع در اطراف شهر هسیانگ-تان هسین[3] در استان هونان[4]، به دنیا آمد. به هنگام تولد مائو، خانواده‌اش فقیر بودند، اما پدر مائو[5] موفق شد که خود را از منزلت یک دهقان فقیر به یک دهقان میانه حال و بالاخره به موقعیت یک دهقان ثروتمند برساند که درکار و کسب سودآور غلاّت و خوک وارد شده و پس‌اندازهای خود را در زمینداری سرمایه‌گذاری کرده بود[6]. زادگاه مائو یک روستای آرام و نابارور بود، امّا شهر هسیانگ-تان هسین یک مرکز پررونق بازرگانی به شمار می‌آمد و خدمات بازرگانی را نه تنها به استان هونان، که همچنین به استان کوانگتونگ[7] (واقع در جنوب آن) عرضه می‌کرد. از این رو، مائو قادر بود که از اخبارِ آخرین جریان‌های فکری در کانتون، و نیز از اخبار مربوط به فعالیت‌های ترّقی‌خواهان در استان هونان، آگاه شود. مائو در شش سالگی به خانواده‌اش درکارهای مزرعه کمک می‌کرد. موقعی که هشت ساله شد، در یک مدرسه خصوصی که به روش

---

۱. این زندگینامه مختصر مائو را برمبنای زندگینامه‌های او که به قلم لی‌جویی (پکن-۱۹۵۷)؛ هوهُوا (پکن، ۱۹۵۱)، هوشیائومو (پکن، ۱۹۵۱)؛ هسیائوسان (پکن، ۱۹۵۰)، نگاشته شده‌اند گردآوری کرده‌ام. ن.

2. Shao-Shan 3. Hsiang-tan Hsein 4. Hunan

۵. مائو شونشنگ (Mao Shon-sheng). م.

۶. پدر مائو به دلاّلی خوک و برنج پرداخت و با سودی که از این راه به دست آورد، دو جریب و نیم زمین خرید؛ در مرحله بعد، سودهای خود را با بهره سرسام آوری به دهقانان نزول داد. خانواده مائوتسه تونگ شامل مادرش (وِن‌چی-می)، برادرانش به نام‌های تِسه‌تان و تِسه‌مین، و خواهرش تِسه‌هونگ بود. مادر مائو زنی مهربان و نیکوکار بود. (نک: انقلاب چین، صفحات ۲۶-۲۷). م.

7. Kwangtung

قدیم اداره می‌شد[۱] ثبت‌نام کرد و تا سن سیزده سالگی در آن مدرسه به تحصیل سرگرم بود. اما عادت رایج و مرسوم یادگیری ادبیات کلاسیک چین به شیوه‌ی حفظ کردن مطالب، او را خسته و کِسِل کرد. از این رو، به ادبیات مردم‌پسند روی آورد و مجذوب و شیفته‌ی رمان‌های چینی نظیر سفر به غرب، حاشیه آب[۲]، و ماجرای سه حکومت پادشاهی[۳] شد. در سال‌های بعد، مائو اعتراف کرد بهره‌ی ایدئولوژیکی که از خواندن این رمان‌ها برد، بیش‌تر از آن چیزی بود که از مطالعه آثار کلاسیک رسمی برده بود.

از سّن سیزده تا شانزده سالگی، مائو به عنوان یک کارگر بزرگسال در مزرعه پدرش کار کرد. در طول این سال‌ها، او عادت به خود آموزی را همچنان حفظ کرد. نخستین کتاب سیاسی که برای خواندن به او پیشنهاد شد. کلمات هشدار[۴] اثر چنگ کوآن ـ پینگ[۵] بود. مضمون این کتاب این بود که برای نجات کشورِ چین، باید آن را ثروتمندتر و قوی‌تر کرد. در شانزده سالگی، خمیره عصیانگر مائو در دعوای شدیدی که با پدرش کرد کاملاً آشکار شد[۶]. پس از این رویارویِی پدر و پسر بود که به مائو اجازه داده شد [برای تحصیل] به هسیانگ ـ هسیانگ[۷] برود، شهری که پنجاه «لی»[۸] از زادگاه او دور بود، تا در آنجا در کلاس بزرگسالان در یک

---

۱. چیزی شبیه به مکتب خانه‌های قدیم در ایران. (نک: انقلاب چین، صفحه ۲۸). م.

۲. این رمان تاریخی چینی که در قرن چهاردهم میلادی نوشته شده است، سرگذشت گروهی از دهقانان است که علیه حکومت سلطنتی چین طغیان می‌کنند. م.

۳. اشاره به عصر تاریخی موسوم به «ایالات در حال جنگ» در قرن چهارم ق. م، است. م.

4. Sheng-shi wei-yen (Words of Warning)

5. Cheng Kuan-Ying

۶. پدر مائو نسبت به او خشن و بد رفتار بود. مائو پس از آنکه به وسیله مکتب‌دار تنبیه بدنی سختی شد، دیگر پا به آن مدرسه نگذارد و در مزرعه پدرش شروع بـه کـارکرد و عـلاوه بـر کارگری، کارهای حسابداری او را هم انجام می‌داد در جریان دومین قحطی برنج (۱۹۱۰) مائو برای وصول طلب‌های پدرش به اطراف رفت، و هنگام بازگشت، با گروهی از مـردم فـقیر و گرسنه روبرو شد و تمامی آن پول‌ها را به آنان بخشید. همین موضوع باعث دعوای شدید او و پدرش شد. ضمناً مائو می‌خواست به یک مـدرسه ابـتدایی دولتی بـرود و در آنـجا درس بخواند، اما پدرش مخالفت می‌کرد زیرا نمی‌خواست از وجود او در مـزرعه مـحروم شـود. (نک: انقلاب چین، صفحات ۲۹ـ۳۱.)

7. Hsiang-Hsiang

۸. (Li)؛ واحد مسافت و معادل تقریبی یک سوم میل (۵۳۰ متر). م.

مدرسه ابتدایی به تحصیل مشغول شود. مائو در دوره تحصیل در این مدرسه، بعضی از اصول پایه علوم طبیعی را فراگرفت و اطلاعات مختصری درباره نظریه‌های جدید [علمی] در غرب، و نیز پیرامون آثار کلاسیک چین، به دست آورد. او اینک آزاد از محیط خانواده‌اش بود؛ آثار نفوذهایی که دسترسی به علم جدیدِ دنیای خارج [دنیای غرب] در مائو در سّنِ شانزده سالگی به جاگذارد می‌بایست تأثیری عمیق و پایدار بوده باشد[1].

بینش فکری مائو در اثر مطالعه علوم غربی، گسترش وسیعی یافت. او همچنین قویّاً تحت تأثیر مطالب روزنامه‌ای قرار گرفت. که به وسیله لیانگ‌چی-چیائو[2] منتشر می‌شد؛ مقالات این روزنامه که باکلامی عاطفی و دلنشین نگاشته می‌شد، از دموکراسی و ایجاد یک روحیه عصیانگر در میان افراد و ملّت‌ها جانبداری می‌کرد. تا آن زمان، کانگ‌یو-وی[3] و لیانگ چی-چیائو تحسین و تمجید فراوان مائو را نسبت به خود برانگیخته بودند. او بارها مقالات کانگ و لیانگ را خوانده بود، به طوری که آن‌ها را از حفظ بود. مائو پس ازگذراندن یک سالِ تحصیلی در مدرسه ابتدایی، در سال ۱۹۱۱ در دبیرستان هسیانگ-هسیانگ در چانگ-شا[4] پذیرفته

---

۱. یعنی مقایسه میان عقب‌ماندگی فرهنگی و علمی چین و پیشرفت‌های دنیای غرب به دلیل انقلاب صنعتی. م.

۲. Liang Chi-chiao (۱۹۲۹-۱۸۷۳)؛ دانشمند چینی و یکی از انقلابیون بنام چین است. او یک روزنامه لیبرال را دایر کرد ولی چون روزنامه‌اش تعطیل شد، به ژاپن گریخت و با دکتر سون یاتِسن محشور شد. پس از انقلاب ۱۹۱۱ چین، به کشورش بازگشت و دوباره روزنامه‌ای دایر کرد. در فاصله سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۱۴ چندین پُست مهم دولتی را به عهده گرفت و در کنفرانس صلح ورسای (۱۹۱۹) شرکت داشت. چندین سال نیز در دانشگاه‌های چین به تدریس تاریخ، تعلیم و تربیت و ادبیات مشغول بود. نامبرده کلاً افکار و اندیشه‌های لیبرالیستی غرب را به مردم چین عرضه می‌کرد. (نک: فرهنگ مشاهیر وبستر، صفحات ۸۹۶-۸۹۷). م.

۳. Kang Yu-wei (۱۹۲۷-۱۸۵۸)؛ دانشمند و اصلاحگر چینی است که مردم به او لقب «روسوی چین» و «فرزانه‌ی نوین» را داده بودند. او در رشته تاریخ و فلسفه غرب تحصیل کرد و رهبر یک حزب اصلاحگر شد. پس از آنکه اصلاحات بنیادی را به ملکه «تزوهسی» پیشنهاد کرد، تحت تعقیب قرارگرفت، به هنگ کنگ گریخت و از آن‌جا به اروپا رفت، در انقلاب ۱۹۱۱ چین فعال بود. نامبرده سال‌های آخر عمرش را به نگارش مقالات و ایراد خطابه گذرانید. (نک: فرهنگ مشاهیر وبستر، صفحه ۸۰۴). م.

4. Chang-Sha

شد. طولی نکشید که مائو خواننده پَر و پا قرصِ روزنامه‌ای شد که به وسیله تونگ ـ مِنگ هویی[1] منتشر می‌شد و سردبیری آن را سون یاتسن[2] به عهده داشت. پس از برپایی انقلاب ۱۹۱۱[3]، مائو داوطلبانه در ارتش نوین ثبت‌نام کرد. اما در اثر سرخوردگی از انقلاب، پس از شش‌ماه این ارتش را ترک گفت[4]. از آن پس، مائو برای تحصیل به مدرسه‌های متعدد رفت ولی هیچ یک از آن‌ها را رضایت‌بخش نیافت. بالاخره تصمیم گرفت که با رفتن هر روزه به کتابخانه شهر چانگ ـ شا، به خودآموزی خویش ادامه دهد[5]. از جمله کتاب‌هایی که مائو تا این زمان خوانده بود، باید از آثاری نظیر ترجمه‌های چینی اصل انواع اثر چارلز داروین، ثروت ملل اثر آدام اسمیت، تکامل و اخلاق اثر تامِس هاکسلی، علم منطق اثر جیمز. سی. میلر، تحقیقی در باب جامعه‌شناسی اثر [هربرت] اسپنسر، علم اخلاق اثر جان‌استوارت میل، روح القوانین اثر مونتسکیو، و قرار داد اجتماعی اثر ژان ژاک روسو نام برد. اکثر این آثار را ین‌فو[6] به زبان چینی ترجمه کرده بود. اما ترجمه او از نظریه تکامل داروین، بیش‌ترین تأثیر را در مائو به جاگذارد زیرا قانون تنازع بقا داروین در تضاد با آرمان سنّتی چین در مورد برتری اعصار قدیم بر زمان حاضر بود[7]. این آثار غربی

---

1. T'ung meng hui

۲. Sun Yyat-sen (۱۹۲۵ـ۱۸۶۷)، انقلابی بنام چین که پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۱، حزب ملّیون چین («کومین تانگ») را تأسیس کرده بود. م.

۳. انقلابی که به سرنگونی دودمان سلطنتی مانچو در سال ۱۹۱۱، و ایجاد یک جمهوری دموکراتیک در چین انجامید (نک: انقلاب چین، صفحات ۳۴ـ۴۵).م.

۴. مائو داوطلبانه به افراد تحت فرماندهی ژنرال هِنگ - تی پیوست و با درجه سربازِ صفر تا پانزدهم فوریه ۱۹۱۲ در ارتش ماند. پس از آن‌که دکتر سون یاتسن در اثر فشار سیاسی و نظامی «جنگ سالاران» (Warlords) ناگزیر شد قدرت را به یوآن شیکای بسپارد، مائو نیز ارتش را ترک گفت. (نک: انقلاب چین، صفحات ۴۴ـ۴۵). م.

۵. سیاست فرهنگی مائو در دهه ۱۹۵۰ (مبنی بر نفی و بی‌ارزش شمردن تحصیلات رسمی، و بالعکس اهمیت دادن به خودآموزی و تجربه عملی) ریشه در همین شرایط از زندگانی مائو در این دوره دارد. (نک: سیاست چین و انقلاب فرهنگی، صفحه ۱۶). م.

6. Yen Fu

۷. رهیافت تاریخی چینی‌ها براین اصل استوار بود که همواره متکّی بر گذشته باشند (سنّت‌گرایی تاریخی)؛ و همین موضوع باعث می‌شد که ارزش زمان حال و لزوم تحوّل را

←

نفوذ عظیمی در تفکر روشنفکران چینی به طور کلی، داشت و طبیعتاً دست کم به همان میزان نیز در مائو تأثیر کرد. در مراحل بعدی زندگی‌اش که مائو پذیرای کمونیسم شد، این آرمان‌های دموکراتیک غرب را طرد کرد.

در سال ۱۹۱۳، مائو در سن بیست سالگی، پس از گذراندن آزمون ورودی چهارمین مدرسه تربیت معّلم هونان (که بعداً با اولین مدرسه تربیت معلم ادغام شد)، به این مدرسه پذیرفته شد و به مدت پنج سال در فاصله سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۸ در آن‌جا تحصیل کرد. در دوره تحصیل در این مدرسه بود که مائو پایه فکری محکم و استواری را در زمینه ادبیات کلاسیک چین، تاریخ و ادبیات کسب کرد. آنالکت[۱] و منسیوس[۲] در زمره آثار کلاسیکی بود که در این مدرسه تحصیل می‌شد، و مائو در یادداشت‌هایش (که هنوز هم موجود است) به تحسین و تمجید از برخی فرازهای کنفوسیوس پرداخت؛ و در واقع، هیچ نشانه‌ای از مخالفت با او را ابراز نکرد. از دانشمندان چینی متأخر که مائو مطالعه آثار آنان را ترجیح می‌داد و تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته بود باید از حکمت عملی کو-ین-وو[۳] (۱۶۱۳-۱۶۸۲)، ین هسی-چای[۴] (۱۶۳۵-۱۷۰۴)، و وانگ چو آن-شان[۵] (۱۶۱۹-۱۶۹۲) نام برد. از این رو، به نظر می‌رسد که مائو در آن ایام تحت تأثیر عقاید کنفوسیانیسم و نوکنفوسیانیسم[۶] قرار داشت.

→

درک نکنند. این گرایش سنّتی همواره در تقابل با نوسازی جامعه (پس از ورود مفاهیم انقلاب صنعتی به چین) بود بی‌مناسبت نیست یادآور شود که کارل مارکس نیز قویاً تحت تأثیر کتاب «اصل انواع» قرار گرفت و نظریه او در باب «پیکار طبقاتی»، متأثّر از اصل تنازع بقاء داروین است. البته مائو بعدها به انتقاد از این کتاب پرداخت و آن را نوعی «تکامل‌گرایی عوامانه» توصیف کرد زیرا بنابر عقیده داروین، تحولات طبیعی به صورت تدریجی صورت می‌گیرد، و نه به طریق جهش‌های انقلابی که در دیالکتیک مارکسیسم مطرح است. م.

۱. آنالکت (Analects) یا «مجموعه گزیده‌ها»، منتخبی است از کلمات ونقل قول‌های کنفوسیوس و برخی از شاگردان او درباره فلسفه کنفوسیانیسم. (نک: تاریخ جامع ادیان، صفحه ۲۴۷).م.

۲. منسیوس (Mencius) مجموعه‌ای از تحریرات و اقوال قدما و پیروان کنفوسیوس است که به وسیله منسیوس جمع‌آوری شده است. (نک: تاریخ جامع ادیان، صفحه ۲۴۷). م.

3. Ku Yen - wu
4. Yen Hsi-chai
5. Wang Chuan - shan

۶. (neo-confucianism)؛ مکتب فلسفی که در قرن هشتم میلادی ظهور کرد و پالایش مذهب

←

مائو به هنگام تحصیل در چهارمین سال مدرسه تربیت معلم، با نوشتن انشاء [های پُر مغز]، خود را نسبت به سایر دانشجویان، ممتاز جلوه داد. گاهی نیز اشعاری می‌سرود که با تحسین پرشور همکلاسی‌هایش روبرو می‌شد. علاوه بر انجام تکالیف درسی، مائو به تناسب اندام خود نیز توجه زیادی داشت، و به ویژه از شنا لذّت می‌برد. به گفته‌ی خود او، یک فرزانه‌ی کمال مطلوب باید «روحی متمدّن و جسمی بی‌تمدّن داشته باشد.»

گذراندن سالِ پنجمِ مدرسه تربیت معلم را می‌توان تنها تحصیل رسمی واقعی او به شمار آورد، ولی همین مدت کفایت می‌کرد که نه تنها شالوده و بنیان دانش‌پژوهی او را بریزد، بلکه همچنین به افکار سیاسی او شکل بدهد. گذشته از آن، پنج‌سال تحصیل در مدرسه تربیت معلم فرصت‌هایی را برای فعالیت‌های اجتماعی او فراهم ساخت. مائو دوستان زیادی یافت و معّلمان خوب و شایسته‌ای داشت. هنگامی که او «انجمن نوین مردم»[1] را در سال ۱۹۱۷ تأسیس کرد، اکثر اعضای آن را همکلاسی‌هایش تشکیل می‌دادند[2]؛ و بسیاری از اعضای مؤسس حزب کمونیست چین در زمره‌ی همکلاسی‌ها و معّلمان او در آن مدرسه بودند.

در میان این آموزگاران، محترم‌ترین آنان و کسی که بیش‌ترین نفوذ را در زندگی و تفکر مائو داشت همانا یانگ چانگ-چی[3] بود. او به مدت نه سال در



کنفوسیانیسم از تائوبیسم و بودیسم را تبلیغ می‌کرد. به طور مثال، مذهب نوکنفوسیانیسم مبلّغ «حالت فعالیت پایدار» (در برابر «نیروانا») یا حالت آرمانی آرامش جان) بود. همچنین مشرب نوکنفوسیانیسم از واقعیت جهان عینی و مادّی سخن می‌گفت (در حالی که بودایی‌ها می‌گفتند که جهان خارجی فقط یک پندار است و ساخته تحیل انسان می‌باشد). (نک: تاریخ جامع ادیان، صفحات ۲۶۸-۲۷۲؛ تاریخ فلسفه چین باستان، صفحات ۲۹۱-۲۹۴). م.

1. New Peoples study association (Hsin-min hsueh hui)

۲. مائو پس از فعالیت چشمگیر در انجمن دانشجویان، انجمن نوین مردم را تأسیس کرد که هدف‌های عمده آن عبارت بودند از: (۱) فعالیت در راستای منافع کشور و پرورش انسان‌های نواندیش؛ (۲) برنامه‌های منظم این انجمن برای بررسی مسائل روز. اعضای مؤسس این انجمن ۱۳ نفر بودند. اما بعداً تعداد آنان به هشتاد نفر رسید. اکثر آنان بعداً به عضویت حزب کمونیست چین در آمدند. (نک: انقلاب چین، صفحات ۷۱-۷۲). م.

3. Yang Chang-chi

ژاپن و انگلستان تحصیل کرده بود. یانگ که یک خُبره در نوکنفوسیانیسم به شمار می‌آمد، با اقتباس و درآمیختن افکار وانگ چون آن ـ شان، تان سِزو تونگ[1] و فیلسوف آلمانی کانت با افکار دموکراسی و نهادهای غربی، یک مکتب فکری خاص خود را پدید آورده بود. او دروس تعلیم و تربیت، اخلاق، منطق و روانشناسی را در مدرسه تربیت معلم تدریس می‌کرد؛ و در آن زمان، علم «اخلاق» یک مادّه درسی اجباری در تمامی مدارس آن زمان بود. یانگ آموزگاری محترم بود که دانشی ژرف و شخصیت اخلاقی برجسته‌ای داشت[2]. مائو غالباً نظر مشورتی او را به سنّت گفت‌وگوی آموزگار ـ دانش‌آموز پس از پایان کلاس، جویا می‌شد. رابطه نزدیکی میان مائو و آموزگارش به وجود آمد و در سال ۱۹۲۱ یانگ دختر خود را به عقد ازدواج مائو در آورد و مراسم ازدواج در شهر چانگ شا صورت گرفت؛ همان شهری که در سال ۱۹۳۰، همسر مائو به جرم فعالیت‌های کمونیستی، در آن‌جا اعدام شد[3].

موقعی که نشریه جوانی‌نو[4] در سال ۱۹۱۵ منتشر شد، یانگ چانگ ـ چی این نشریه را به مائو معرفی کرد. مائو به تدریج نوشتارهای هوشین[5]، چن‌تو ـ هسیو[6] و لی‌تا ـ چائو[7] را بر نوشتارهای لیانگ و کانگ (دو شخصیتی که مائو پیش‌تر آنان را

---

1. Tan Szu - Tung

۲. «یانگ چانگ ـ چی» اساساً در رشته فلسفه تحصیل کرده و در زمینه نوکنفوسیانیسم و فلسفه عمل‌گرایی «وانگ فو ـ چی» تبحّر داشت. اندیشمندان غربی نظیر کانت، اسپنسر و روسو توجه او را بیش از همه به خود جلب کرده بودند. او ضمن انتقاد از روش آموزشی و استخدامی مبتنی بر افکار کنفوسیوسی، به شاگردانش توصیه می‌کرد که ضمن مطالعه کتاب، از جنبه‌های عملی زندگی غافل نمانند، از تقلید کورکورانه دست بردارند تا شخصیت آنان شکوفا شود. (نک: انقلاب چین، صفحات ۶۹ـ۷۰). م.

۳. مائو که با آموزگارش روابط نزدیکی داشت، در سال ۱۹۲۱ با «یانگ کای هویی» (Yang Kaihui)، دختر او، ازدواج کرد و از او صاحب یک دختر و یک پسر شد. در سال ۱۹۳۰ که «یانگ کای هویی»، پسر مائو، و خواهر مائو به اسارت فرماندار هونان درآمدند، هر سه آنان به جرم فعالیت‌های کمونیستی اعدام شدند. شعر معروف مائو به نام «جاودانه‌ها» در سوگ آنان است «نک: انقلاب چین، صفحات ۱۲۳ـ۱۲۴). م.

4. New Youih　　5. Hu Shin　　6. Chen Tu-hsiu

۷. Li Ta-chao (۱۸۸۸ـ۱۹۲۷) از پیشگامان کمونیسم در چین است و یکی از بنیانگذاران ←

می‌پرستید) ترجیح داد. موقعی که مائو برای نخستین بار در سال ۱۹۱۸ به پکن رفت، لی تا ـ چائو شغل کتابدار دانشگاه پکن را برای او فراهم کرد. در پکن که مرکز و کانون انقلاب چین به شمار می‌آمد، مائو دوستان تازه‌ای یافت و افق‌هایش را وسیع‌تر کرد. او همچنین افکار جدیدی جذب کرد و به طور تفنّنی به مطالعه مارکسیسم ـ لنینیسم پرداخت. با این وصف، در اواخر سال ۱۹۱۸، یعنی یک سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر [۱۹۱۷ روسیه] تفکر سیاسی مائو همچنان آمیزه‌ای از لیبرالیسم، اصلاحگری دموکراتیک و سوسیالیسم تخیّلی بود.



حزب کمونیست چین (۱۹۲۱) به شمار می‌آید. او در انقلاب دموکراتیک ۱۹۱۱-۱۹۱۳ چین شرکت داشت. پس از جنگ جهانی اول، رییس کتابخانه دانشگاه پکن شد و در سازماندهی گروه‌های مارکسیست نقش فعالی داشت. نامبرده یکی از رهبران جنبش چهارم ماه مه ۱۹۱۹ بود و در ۱۹۲۱ (با کمک چن تو ـ هسیو) حزب کمونیست چین را بنیان نهاد. او در سال ۱۹۲۷ دستگیر گردید و توسط جنگ‌سالاران تیرباران شد. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۳۲۲). م.



مائوی کمونیست

در سال ۱۹۱۹، مائو پس از سفر به پکن، از طریق شانگهای به هونان مراجعت کرد و گزارش سفر خود درباره مشاهدات خویش در پکن و آشنایی با مارکسیسم و سایر مکتب‌ها را به آگاهی «انجمن نوین مردم» رسانید. او به منظور تبلیغ در مورد افکار انقلابی‌اش، و به ویژه بزرگداشت پیروزی انقلاب اکتبر [روسیه] و مارکسیسم، هفته‌نامه‌ای به نام هسیانگ ـ چیانگ ـ پینگ‌لون[1] را منتشر کرد. اما فقط پنج شماره از این نشریه منتشر شد، زیرا مقامات دولتی [هونان] آن را تعطیل کردند.

در سال ۱۹۲۰، مائو دوباره به پکن سفر کرد. در این زمان، او مطالب بسیار زیادی را به زبان چینی درباره انقلاب روسیه و کمونیسم خوانده بود. در این مرحله‌ی خاص از زندگانی مائو بود که او به مارکسیسم ایمان کامل آورد و تئوری مارکسیِ ماتریالیسم تاریخی را پذیرا شد. او در سال ۱۹۲۰ مدعی شد که به لحاظ تئوری و عمل، یک مارکسیست است؛ و این ایمان او هرگز متزلزل نشد. در این سال، طبق دستور لی‌تا ـ چائو و سایرین، مائو شروع به سازماندهی «مجمع جوانان سوسیالیست»[2] در هونان کرد که در واقع شکل اولیه حزب کمونیست چین بود. او همچنین گروهک‌ها[3] و حوزه‌های کمونیستی را در پکن، و سپس در چیانگ ـ شا دایر کرد.

تاریخ جنبش کمونیستی چین پس از تأسیس حزب کمونیست در آن کشور، معمولاً به چهار دوره تقسیم می‌شود؛ این دوره‌ای کردن، در گزیده آثار مائو و نیز در سایر کتاب‌های تاریخ کمونیسم [چین] آمده است. از این رو، ما نیز به لحاظ سهولت کار، طرح زمان بندی شده مزبور را به عنوان رهنمودی برای پرداختن به

---

1. Hsiang-chiang ping-lun
2. Socialist Youth League
3. grouplets

زندگینامه مائو پس از سال ۱۹۲۰، به کار می‌بریم.

۱ـ تأسیس حزب کمونیست و نخستین جنگ داخلیِ انقلابی (۱۹۲۷-۱۹۲۱)

نخستین کنگره کمونیستی در اول ژوئیه ۱۹۲۱ در شانگهای برگزار شد. این همایش را به عنوان تاریخ تولد حزب کمونیست چین به شمار می‌آورند. مائو یکی از دوازده نماینده‌ی شرکت کننده در کنگره بود که به نمایندگی از سوی پنجاه و نه نفر اعضای آن در سراسر کشور، در این کنگره شرکت کرده بودند[۱]. پس از پایان کار کنگره، مائو به عنوان دبیر حزبی در ناحیه هونان، به آنجا بازگشت. در طول سال‌های بعد، مائو در جنبش کارگری هونان فعال بود، اعتصاب‌های متعددی را سازماندهی و رهبری کرد که مهم‌ترین آن‌ها اعتصاب معدنچیان آنیوان[۲] در ۱۹۲۲ بود[۳]. مائو همچنین رهبری یک جنبش دهقانی را به عهده داشت. او در پاسخ به آن کسانی که جنبش دهقانی هونان را به عنوان «دهشتناک» محکوم می‌کردند، به تحقیق درباره پنج «هسین»[۴] [بخش] در هونان پرداخت و در ۱۹۲۷ گزارش مشهور خود را پیرامون «تحقیقی در باب جنبش دهقانی در هونان» منتشر کرد و ضمن تمجید از این جنبش دهقانی، آن را «عالی» توصیف نمود.

سومین کنگره حزبی در سال ۱۹۲۳ در کانتون برگزار شد و مائو به عضویت کمیته مرکزی حزب در آمد. یکسال بعد، ۱۹۲۴، حزب کمونیست و کومین‌تانگ[۵]

---

۱. کنگره مزبور (با حضور نماینده‌ای از کمینترن مسکو) در مدرسه دخترانه «پوآی» (-PO aI) در شانگهای برگزار شد. در این کنگره، علاوه بر مقامات حزبی (که مائو نیز به عنوان دبیر کنگره انتخاب شد)، اساسنامه آن نیز تهیه شد. با اینکه در مورد اصول عملی، اختلاف نظرهایی میان آنان وجود داشت ولی کلاً توافق شد که از اصول انضباط حزبی حکمفرما بر حزب کمونیست شوروی (اصل مرکزیت دموکراتیک) پیروی نمایند. (نک: انقلاب چین، صفحات ۱۱۴-۱۱۵). م.

2. Anyuan

۳. (نک: انقلاب چین، صفحات ۱۱۹-۱۲۰). م.

4. hsien

۵.(Kuomintang) یا «حزب ملّیون چین» در سال ۱۸۹۱ توسط سون یاتِسن تأسیس شد، با

←

نخستین جبهه متحد خود را تشکیل دادند. در ۱۹۲۶، مائو به ریاست «اتحادیه سرتاسری دهقانان رسید[1]؛ او کادرهایی را برای هدایت مبارزه دهقانان تربیت کرد، و در همان سال، مشاهدات خود را که مبتنی بر یک دیدگاه مارکسیسم-لنینیستی بود، در باب دهقانان و سایر طبقات اجتماع چین، در رساله‌ای تحت عنوان تحلیل طبقات در جامعه چین، قاعده بندی کرد.

۲ـ دومین جنگ داخلی انقلابی (۱۹۳۶-۱۹۲۷)

در ژوئیه ۱۹۲۷، کومین تانگ در هانکو[2] تصمیم گرفت که رسماً از حزب کمونیست بُگسَلَد. انشعاب دو حزب باعث کشته شدن تعداد زیادی از کمونیست‌ها شد و زخمی را به جا گذارد که هرگز درمان نشد[3]. مائو درباره انشعاب دو حزب، می‌گوید: «اما حزب کمونیست چین و مردم چین، نه ترسو بودند، نه تسخیر شدند، و نه نابود شدند. آنان دوباره روی پا ایستادند، خون‌ها را پاک کردند و رفقای از پا درآمده‌شان را به خاک سپردند و پیکار را از سرگرفتند[4].»

برای مقابله با این اوضاع بحرانی، حزب کمونیست چین یک کنفرانس فوق‌العاده [کنگره پنجم حزب] را در هفتم اوت ۱۹۲۷ برگزار کرد. در این کنفرانس، خط فکری به اصطلاح فرصت‌طلبانه چِن‌تو ـ هسیو محکوم شد و خود او نیز از مقام رهبری حزب [دبیر کلی حزب] برکنار گردید، هرچند که نامبرده این اتهام را

←

این هدف که دموکراسی سیاسی و اصلاحات اجتماعی را در کشور به اجرا درآورد. این حزب نقش عمده‌ای را در انقلاب ۱۹۱۱ چین ایفا کرد. در سال ۱۹۲۴، با حزب کمونیست چین متحد شد و تبدیل به یک حزب توده‌ای انقلابی شد. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۲۹۵). م.

۱. سال ۱۹۲۷ صحیح‌تر است زیرا این انتخاب پس از کنگره پنجم حزب (اوت ۱۹۲۷) صورت گرفت. (نک: انقلاب چین، صفحات ۱۶۶-۱۶۷). م.

2. Hanku

۳. این انشعاب و پیامدهای خونین آن، ثمره‌ی سیاست نادرست استالین نسبت به حزب کمونیست چین و حمایت او از کومین‌تانگ برده است (نک: انقلاب چین، صفحات ۱۶۷-۱۶۸). م.

۴. مائوتسه تونگ، اثر «لون لین ـ هورچنگ فو»؛ مائوتسه تونگ اثر هوسان چی (۱۹۶۹)، جلد سوم، صفحه ۹۳۷. ن.

نپذیرفت[1]. این کنفرانس همچنین از دهقانان خواست که با «برپایی قیامِ دِرویِ پاییزه» انقلاب را نجات دهند. مائو به کیانگسی غربی و هونان شرقی اعزام شد تا این قیام را رهبری کند. در این مقام بود که مائو توانست در سپتامبر ۱۹۲۷ نخستین لشکر ارتش سرخ را تشکیل دهد. پس از پیکارهای متعدد، مائو نیروهای تحت امر خود را به سمت کوهستان چینگ ـ کانگ هدایت کرد و در آن جا نخستین پایگاه انقلابی خود را تأسیس کرد و حکومت منطقه مرزی هونان ـ کیانگسیِ کارگران و دهقانان را بنیان نهاد. پس از ادغام با نیروهای تحت فرماندهی چوته[2]، مائو و چوته پایگاه انقلابی مرکزی را تأسیس کردند و از آن به عنوان مرکز جو ـ چین در کیانگسی استفاده کردند. چند سال بعد، در ۱۹۳۱، یک جمهوری شورایی در جو ـ چین تأسیس شد.[3] مائو در سال ۱۹۳۰ در مقاله‌ای تحت عنوان «جرقه‌ای می‌تواند باعث آتش گرفتن یک دشت بشود» با لحن مطمئنی یادآور شد که سیاست صحیح این است که یک ارتش سرخ را تأسیس کرد و این ارتش و پایگاه‌های انقلابی آن را توسعه داد، یک رژیم انقلابی را

---

۱. چِن‌تو ـ هسیو (۱۸۷۹-۱۹۴۲)، روشنفکر و اصلاحگر چینی، مارکسیست و رهبر حزب کمونیست چین؛ نامبرده در سال ۱۹۱۹، مارکسیسم را به مائو معرفی کرد و شناساند. هسیو که در مقام استاد ادبیات در دانشگاه پکن تدریس می‌کرد و کنفوسیانیسم را محکوم می‌کرد، به صورت یک کمونیست درآمد و نخستین گروه مارکسیستی چین را در ۱۹۱۸ تشکیل داد. سپس همراه با لی‌تا ـ چائو حزب کمونیست چین را در ۱۹۲۸ تأسیس کرد و نخستین دبیر کل این حزب شد. اوبا اینکه قلباً مایل به همکاری با کومین تانگ نبود: لیکن در اثر فشار کمینترن، این همکاری را انجام داد، اما بعداً مسئول این انشعاب شناخته شد و متهم به داشتن گرایش تروتسکیسم شد و در کنگره پنجم حزب، از پست خود برکنار شد. او بعداً به جناح اپوزیسیون چپ حزب پیوست و از استبداد رأی مائو انتقاد کرد. در سال ۱۹۳۲، توسط حکومت کومین تانگ مدتی زندانی شد ولی بعداً آزاد شد و به مبارزه با ژاپنی‌ها برخاست. چِن‌تو ـ هسیو در سال ۱۹۴۲ در اثر بیماری در گذشت (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۶۹)

«جروم چه‌آن» نیز در مورد بیگناهی چِن‌تو ـ هسیو نظری مشابه را ابراز کرده است (نک: انقلاب چین، صفحات ۱۶۵-۱۶۷). م.

۲. Chu Teh (۱۸۸۶-۱۹۷۶) معمار ارتش سرخ چین و شخصیت سیاسی برجسته این کشور. م.

۳. عنوان صحیح آن، جمهوری شورایی چین (Chinese Soviet Republic) است. م.

به‌تدریج ایجاد کرد و انقلابی ارضی[1] را به اجرا درآورد. این سیاستی بود که مائو برای محاصره و نهایتاً تصرف شهرهای تحت اشغال کومین تانگ از طریق قیام مسلحانه دهقانان، طرح‌ریزی کرده بود.

در ۱۹۳۰، تعداد افراد ارتش سرخ به حدود ۶۰/۰۰۰ نفر می‌رسید ــ که در سرتاسر کشور قدرتمند بود. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ چیانکایشک[2] به پنج عملیات نظامی برای محاصره و از میان بردن ارتش سرخ دست یازید. موضع کمونیست‌ها در کیانگسی در برابر چهار حمله‌اول ایستادگی‌کرد و دوام‌آورد. امادر اثر حمله پنجم ــ یعنی موقعی‌که چیانکایشک به‌توصیه یک ژنرال آلمانی به نام هانس فون سیکت[3]، خطوط استحکاماتیِ محاصره‌ای را ایجاد کرد و ممنوعیت ورودِ نمک به مناطق کمونیست‌ها ـ جنبش کمونیست‌ها بشدت در محاصره قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۳۴، ارتش سرخ مرکزی تصمیم به شکستن محاصره کومین تانگ گرفت، و از این رو از کیانگسی خارج شد و راهپیمایی درازمدتِ مشهور خود را آغاز کرد.[4]

در ژانویه ۱۹۳۵، حزب کمونیست چین در تسون ـ ای[5] اجلاسی را برگزار کرد و طی آن، به اصلاح استراتژی نظامی نادرستی پرداخت که پیش‌تر منّجر به شکست کمونیست‌ها در ایستادگی در برابر پنجمین عملیات نظامی کومین تانگ برای محاصره کمونیست‌ها شده بود. در طول «راهپیمایی طولانی»، در مورد مسیری که می‌بایست در پیش می‌گرفتند، اختلاف نظر و رأی وجود داشت. مائو

---

1. agrarian revolution 2. Chinang Kai-shek

۳. Hans Von seeckt (۱۹۳۶-۱۸۸۶)؛ ژنرال معروف آلمانی و رییس ستاد ارتش آلمان تا سال ۱۹۲۶. نامبرده مشاور نظامی چیانکایشک شد و در بازسازی ارتش چین در سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۲ نقش مهمی را ایفا کرد. م.

۴. (Long March)؛ مسیر طولانی ارتش سرخ چین از «جو-چین» (در جنوب غربی چین) تا ینان در استان شِنسی (واقع در بخش مرکزی شمال چین). این راهپیمایی از اکتبر ۱۹۳۴ تا اکتبر ۱۹۳۵ طول کشید و مسافت ۱۲/۰۰۰ کیلومتر را پس از گرفتاری‌های زیاد (در جنگ در ۱۲ استان و پیکار مداوم با نیروهای کومین تانگ) طی کردند. از تعداد ۱۰۰/۰۰۰ نفر افراد ارتش سرخ که در این راهپیمایی شرکت داشتند فقط ۲۰/۰۰۰ نفر آنان جان سالم به در بردند و به مقصد رسیدند. موفقیّت این عملیات مدیون ابتکار نظامی «چوته» بود. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۳۲۵). م.

5. Tsun-i

از راهپیمایی به سمت شِنسی[1] جانبداری می‌کرد. چانگ کو ـ تأئو[2] عقیده داشت که باید به هِسی ـ کانگ[3] یا تبّت بروند. در نشستی که در مائو ـ اِره ـ کای[4] برگزار شد تا درباره مسیر مورد نظر تصمیم گرفته شود، مائو بر چانگ پیروز شد و حرف خود را به کرسی نشاند. پس از یکسال کامل راهپیمایی طولانی، ارتش سرخ در اکتبر ۱۹۳۵ به بخش شمالی شِنسی رسید و به یگان‌های ارتش سرخ که در آن جا مستقّر بودند. پیوست.

۳ـ جنگ مقاومت در برابر ژاپن (۱۹۴۵ـ۱۹۳۷)

پس از برپایی جنگ مقاومت[5]، پیشنهاد مائو درباره یک برنامه ده ماده‌ای جهت نجات ملی و مقاومت در برابر ژاپن، توسط کنگره حزب کمونیست که در اوت ۱۹۳۷ در لو ـ چوآن[6] برگزار شد، به تصویب رسید. دومین جبهه متحد کومین تانگ و کمونسیت‌ها برای مبارزه با ژاپن [در سال ۱۹۳۷] تشکیل شد. درباره دورساله معروف مائو که در تاریخ ۱۹۳۷، تحت عناوین «درباره عمل»[7] و «درباره تضاد»[8] نگاشته شد، مشهور است که هدف از نگارش آن‌ها این بود که ماتریالیسم دیالکتیک مارکس را تحلیل کرده و آن را به عنوان چارچوب نظری انقلاب کمونیستی چین به کار بَرد. مقاله‌ای که مائو در سال ۱۹۳۸ تحت عنوان در باب جنگ طولانی[9] نگاشت، یکی از خدمات بزرگ او به «جنگ مقاومت» بود. در این مقاله، اوضاع سیاسی و نظامی چین و ژاپن تحلیل شده و ضمناً بیان می‌داشت که چین می‌تواند از پیروزی نهایی خود بر ژاپن مطمئن باشد لیکن این پیروزی بسرعت به دست نخواهد آمد، بلکه فقط پس از یک جنگ طولانی بر

---

1. Shensi　2. Chang Kuo-T'ao　3. Hsi-K'ang

4. Mao-erh-kai

۵. دولت ژاپن از اختلاف میان کومین تانگ و کمونیست‌ها استفاده کرد و در طول سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۱، ناحیه منچوری را اشغال کرد. ژاپنی‌ها در سال ۱۹۳۷ مبادرت به اشغال پکن، تین‌تسین و شانگهای کردند و همین امر زمینه‌ی اتحاد کمونیست‌ها و کومین تانگ را فراهم ساخت. م.

6. Lo-Ch'uan　7. On Practice　8. On Contradiction

9. On Protracted War

طبق اصول جنگ چریکی، امکان‌پذیر است. در ۱۹۴۰، مائو رساله‌ای را تحت عنوان درباره دموکراسی جدید[1] منتشر کرد و این رساله در یکپارچگی ایدئولوژیکی حزب و افراد به اصطلاح دموکراتیک خارج از حزب در سرتاسر کشور، تأثیر بسزایی داشت.

در سال ۱۹۴۲، حزب کمونیست به یک حرکت اصلاحی در مورد طرز کار حزب دست زد. از گرایش‌های نادرست نظیر ذهن‌گرایی، فرقه‌گرایی و نیز از «مقاله هشت پایه‌ای»[2] حزب، به علت تضاد آن‌ها با مارکسیسم ـ لنینیسم واقعی، انتقاد شد. معمار اصلی این حرکت، خودِ مائو بود. او اتّهام زد که بسیاری از اعضای حزب، و به ویژه آن رفقایی که از روسیه برگشته‌اند، مانند وانگ مینگ[3]، مسئول این اشتباهات و گرایش‌های نادرست می‌باشند. مائو برای مبارزه با این کجروی‌ها، یک رشته سخنرانی‌هایی را تحت عناوین «تحقیق خوُد را اصلاح کنیم»، «اصلاح روش حزب» و «با هشت پایه حزب مخالفت کنید» ایراد کرد. او همچنین در همان سال [۱۹۴۲] سخنرانی را تحت عنوان «گفت و شنودها در مجمع یِنان» درباره مفهوم هنر و ادبیات ایراد کرد. مضمون اصلی این سخنرانی، این بود که هدفِ هنر و ادبیات همانا خدمت به کارگران، دهقانان و سربازان است. این سخنرانی، سیاست بنیادی هنر و ادبیات را تجویز کرد [مشخّص نمود] و از سال ۱۹۴۱ به آن سو، به عنوان خط فکری رسمی، اجرا شده است. در سال ۱۹۴۵، کنگره هفتم حزب در یِنان تشکیل شد و طیّ آن، گزارش سیاسی

---

1. On New Democracy

۲. (Eight-legged essay)؛ این اصطلاح را مائو در سخنرانی خود تحت عنوان «با هشت پایه حزب مخالفت کنید» در همایش کادرهای حزب در ینان (۸ فوریه ۱۹۴۲) به کار بُرد. اصطلاح مزبور در اشاره به جزوه‌ای بود که توسط یک گروه متنفّذ حزبی توزیع شده و درباره لزوم پیچیدگی بیش‌تر نگارش‌های ادبی بر اساس «هشت خط» تبلیغ می‌کرد. این «هشت خط»، نموداری بود که در تعالیم کنفوسیوس به کار رفته بود. طرز نگارش آن‌ها زشت می‌نمود و به شکل یک اختاپوس در می‌آمد. مائو از این جزوه انتقاد کرد و مطالب آن را مظهر «فرقه‌گرایی»، فرمالیسم افراطی و «ذهن‌گرایی» دانست، که به عقیده او، به درون حزب خزیده بود. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۱۶۵). م.

3. Wang Ming

مائو «درباره حکومت ائتلافی [با کومین تانگ]» به اتفاق آراء به تصویب کنگره رسید. یک کمیته مرکزی جدید تشکیل شد که مائو در رأس آن قرار داشت.

۴ـ چهارمین جنگ داخلیِ انقلابی و تأسیس جمهوری خلق چین (۱۹۴۹-۱۹۴۵)

در ۲۵ اوت ۱۹۴۵، مائوتسه تونگ شخصاً با هواپیما به چونگ کینگ[1] رفت تا با چیانکایشک درباره همکاری مسالمت‌آمیز دو حزب گفت‌وگو کند. نتیجه‌ی این گفت‌وگوها که در ۱۰ اکتبر فاش شد، حاوی توافقی در مورد انجام اقداماتی برای حفظ صلح و آرامش داخلی در چین بود. اما این اقدامات هرگز به اجرا در نیامد و جنگ داخلی هرگز به راستی متوقف نشد. هیچ یک از دو طرف، مسئولیت را به عهده نگرفت و هر دو طرف، دیگری را متهم به تخلف از توافق کرد. جنگ داخلی به مدت چهار سال دیگر ادامه یافت و به پیروزی کامل حزب کمونیست انجامید. در اول اکتبر ۱۹۴۹، حکومتِ خلقیِ مرکزیِ جمهوری خلق چین اعلام شد و مائوتسه تونگ به عنوان نخستین رییس آن حکومت انتخاب گردید. مائو قبلاً در مورد ماهیّت این حکومت جدید سخن گفته بود؛ او در رساله‌ای تحت عنوان در باب دیکتاتوری دموکراتیک خلق[2] (که در اول ژوئیه ۱۹۴۹ چاپ شد) جمهوری خلق چین را به عنوان یک دیکتاتوری دموکراتیک خلقیِ تحت رهبری طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست و با اتحاد با کارگران و دهقانان به عنوان شالوده و پایه آن، تعریف کرده بود؛ او دیکتاتوری دموکراتیک را به صورت ترکیبی از دموکراسی برای مردم و دیکتاتوری بر مرتجعان، تعریف کرد. مائو همچنین قویاً تأکید کرد که چین باید از اتحاد شوروی درس بگیرد، و سپس با لحن سیاست مآبانه‌ای افزود که چین باید در راستای سیاست همسویی با شوروی حرکت کند. این سیاست خارجی چین، تا بروز اختلاف مسلکی میان دو کشور در سال ۱۹۵۸، ادامه یافت[3]. نخستین دیدار مائو از اتحاد شوروی، از

---

1. Chungking   2. On The People's Democratic Dictatorship

۳. پس از افشاگری‌های حیرت‌انگیز خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی ←

دسامبر ۱۹۴۹ تا مارس ۱۹۵۰ بود. ولی دومین دیدار او، در نوامبر ۱۹۵۷ و به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب اکتبر، کمتر از سه هفته طول کشید.

* * *

پس از سال ۱۹۴۹، نخستین و مهم‌ترین اقدام انجام شده در چین را اصلاحات ارضی تشکیل می‌داد. [در راستای این سیاست] از زمینداران سلب مالکیت شد و زمین‌ها را در میان دهقانانی که زمین مختصری داشتند یا اصلاً زمینی نداشتند، از نو تقسیم کردند. تیم‌های کمک متقابل و تعاونی‌های تولیدکنندگان کشاورزی تأسیس شدند، با این هدف که سیاست اشتراکی کردن کشاورزی و تحقق سوسیالیسم را پیاده کنند. تعاونی‌ها به دو صورت بودند: نوع ابتدایی آن که در سال ۱۹۵۱ معرفی شد، و نوع پیشرفته آن که در ۱۹۵۶ عرضه گردید. بالاخره عالی‌ترین شکل کمون‌های خلقی در ۱۹۵۸ معرفی شد[1]. در هر مرحله‌ی منتهی به مرحله عالی‌تر اشتراکی کردن کشاورزی، خون‌هایی ریخته شد و مخالفت‌هایی از جانب دهقانان محافظه‌کار ابراز شد [تعداد زیادی از دهقانان محافظه‌کار تیرباران شدند]. این مائو بود که این اصلاحات را هدایت کرد و هم او بود که به عنوان نیروی محرّک اصلی و معمار این تحولات به شمار می‌آمد؛ بدون رهبری او، امکان داشت که این تحولات صورت نگیرد.

→

(۴ فوریه - ۲۷ مارس ۱۹۵۶) در مورد بی‌اعتبار کردن شخصیت استالین و افشای جنایات او، روزنامهٔ مردم (ارگان حزب کمونیست چین) به جانبداری از استالین پرداخت و رهبران جدید شوروی را متهم به تجدیدنظرطلبی در مارکسیسم-لنینیسم کرد. سفر خروشچف به چین (۳۱ ژوئیه، ۳ اوت ۱۹۵۸) و مذاکرات او با مائو، کاملاً نشان داد که راه چین از شوروی جدا شده است. (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۳۸-۳۷، ۵۰؛ روسیه، غرب، و چین، صفحات ۱۸۷-۱۸۳). م.

۱. وظایف «کمون‌های خلقی» در چین، به مراتب وسیع‌تر از کمون‌های شوروی در دهه ۱۹۲۰ بود: کمون‌های خلقی در واقع واحدهای اشتراکیِ خودکفا و عظیمی بودند که ضمن تأمین نیازهای غذایی یک بخش، می‌بایست ابزار مصرفی و اقلام صنعتی بسازند، و به عنوان واحدهای سیاسی محلی و مراکز «آموزش» کمونیستی انجام وظیفه نمایند، به اختلاف سنّتی میان شهر و روستا پایان بخشند و نسل جدیدی از «کمونیست‌های تمام عیار» را که دارای خصایص مائوییستی در کارِ فکری و یَدی باشند پرورش دهند. (نک: تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین، صفحه ۳۵). م.

در سال ۱۹۵۸، «جنبش جهش بزرگ به جلو»[1] آغاز شد. مشهور است که شعار «همه همّت کنید، هدف بزرگی داشته باشید [تا به نتایج بزرگ‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر در سازندگی سوسیالیسم نایل آیید]» به وسیله خود مائو باب شد. تأسیس کمون‌های خلقی، جهش بزرگ به جلو، همراه با سیاست کلّی تقویت سوسیالیسم که در ۱۹۵۶ معرفی شد، اصطلاحاً به «سه بیرق سرخ»[2] مشهور است. همگی آن‌ها اعتبار وجودی خود را مدیون مائو هستند. متأسفانه ثابت شد که این حرکات بسیار بلندپروازانه و شتابزده بود، زیرا به نابسامانی‌های اقتصادی و کاهش شدید محصولات کشاورزی انجامید. با این که سه سالِ سختِ پس از جهش بزرگ، رسماً برچسبِ مشکلات ناشی از بلایای طبیعی را خورد، با این وصف، مائو در سال ۱۹۵۹ از ریاست حکومت کنار گذارده شد لیکن ریاست حزب را همچنان برای خود حفظ کرد.[3] لیو شائوچی[4] با به کارگیری اقدامات انعطاف‌پذیرتر و عملی‌تری که باعث احیای اقتصادی شد، اقتصاد را نجات داد. اما سال‌ها بعد، با ابتکار شخصی و رهبری مائو، یک انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶ به اجرا درآمد که طیّ آن، لیو شائوچی و دار و دسته او متهم به تجدیدنظرطلبی[5] و پویندگان راه کاپیتالیستی[6] شدند. پس از سه سال مبارزات پرهیاهو و خونین در سرتاسر کشور، مائو پیروز شد و لیو شائوچی و دار و دسته او را در ۱۹۶۹ تصفیه کرد.

مائو همواره توجه خاصّی به ایدئولوژی نشان می‌داد و شخصاً مبارزات ایدئولوژیکی متعددی را شروع و هدایت کرد: در ۱۹۵۱، علیه تمجید از

---

1. Great Leap Forward Movement
2. Three red Banners

۳. شکست سیاست «جهش بزرگ به جلو» باعث انتقادهای شدید از مائو در درون دستگاه حکومت و حزب شد، به طوری که مائو در اولین اجلاس دومین کنگره ملی خلق، از پُست رییس کشور [رییس جمهور] استعفا داد و لیوشائوچی جای مائو را گرفت. لیو شائوچی دومین شخصیت چین (پس از مائو) بود. او در روسیه تحصیل کرده و یک «آپاراتچیه» (عضو حرفه‌ای دستگاه حزب) خونسرد و حسابگر بود. (نک: تقویم تحولات چین، صفحه ۵۷؛ تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین، صفحات ۳۶-۳۷). م.

4. Liu Shao-chi
5. revisionism
6. capitalist roader

ووهِسون[1] به عنوان یک قهرمان پرولتاریا، به دلیل نبودِ آگاهی طبقاتی در او؛ در ۱۹۵۴، لزوم ارزیابی مجدد از رمان رؤیای اتاق سرخ[2] از دیدگاه مارکسیستی؛ در ۱۹۵۵، علیه هوفنگ[3] ـ نویسنده و کمونیست قدیمی ـ به خاطر ضّدیت او با حزب و جرایم ضد اجتماعی نسبت داده شده به او[4]؛ در اوایل دهه ۱۹۷۰، علیه کنفوسیوس و لین پیائو[5]؛ و در ۱۹۷۵، علیه رمان «حاشیه آب». در سال ۱۹۷۵، در قالب نام مائو، تلاشی برای تحقیق درباره تئوری مارکسی دیکتاتوری پرولتاریا، همراه با تأکید بر استقرار یک دیکتاتوری کامل پرولتاریا و از میان بردن حقوق بورژوایی، آغاز شد. حادثه «تین آن من[6]» در ۴ آوریل ۱۹۷۶ روی داد. مائو شخصاً دنگ شیائوپینگ[7] (نایب نخست‌وزیر) را برکنار کرد و هوا کوفِنگ[8] را به جای او گمارد[9]. در ۹ سپتامبر ۱۹۷۶، مائو در سن ۸۳ سالگی

---

1. Wu Hsun

۲. اثر لوشون، نویسنده نامدار چینی. م.

3. Hufeng

۴. در فوریه ۱۹۵۵، رییس اتحادیه نویسندگان چین، نویسندگان را به یک همایش عظیم در اعتراض به اندیشه‌های بورژوایی هوفنگ دعوت کرد. نامبرده در دسامبر ۱۹۵۴ به سیاست حزب در مورد یکسان کردن محتوای ادبیات بشدت حمله کرده بود. در پی ماجرای هوفنگ، تعداد زیادی از روشنفکران چین (اعضای گروه فِنگ) تحت آزار و اذیّت قرار گرفتند. در سال ۱۹۸۰، از فنگ و سایر روشنفکران اعاده حیثیت شد. (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۳۱-۳۲). م.

۵. Lin Piao (۱۹۱۰-۱۹۷۱)، شخصیت سیاسی و نظامی سرشناس چین که پس از ماجرای لیوشائوچی جانشین مائو محسوب می‌شد. هنگامی که شایع شد مائو قصد دارد از قدرت کناره‌گیری کند (اوت ۱۹۷۰) طرفداران لین پیائو تبلیغات زیادی را در مورد او آغاز کردند. مائو نیز متقابلاً گروه طرفداران لین‌پیائو را «گروه ضد انقلاب» نامید. در مرحله بعد، لین پیائو متهم شد که قصد قبضه کردن قدرت در چین را داشته است. او با هلیکوپتری قصد فرار به شوروی را داشت اما هلیکوپتر او در ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۱ در نزدیکی مغولستان چین سقوط کرد و لیوشائوچی و همراهانش کشته شدند. (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۱۰۵-۱۰۶؛ دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۳۲۱؛ تاریخ چین، جلد چهارم، فصل ۷). م.

6. Tien-an Men   7. Teng Hsiao-ping   8. Hua kuo-feng

۹. دنگ شیائوپینگ از سال ۱۹۷۳ نایب نخست وزیر (چو ئن لای) شد و دوباره زمزمه اصلاحات اقتصادی در چین را سر داد، و ضمناً به تدریج بر حزب مسلّط شد. پس از مرگ چوئن لای (ژانویه ۱۹۷۶) که موضوع تعیین نخست وزیر جدید مطرح شد، مائو شخصاً (دنگ شیائوپینگ را برکنار کرد و هوا کوفنگ را به جای او گمارد (۷ آوریل ۱۹۷۶). علت برکناری او

←

[در اثر بیماری رعشه یا پارکینسون] درگذشت.



نیز ظاهراً حادثه میدان «تین‌آن‌من» در ۵ آوریل ۱۹۷۶ بود. در آن روز، مردمی که برای تجلیل از چوئن لای در میدان مزبور جمع شده بودند، تظاهراتی را علیه جناح چپ حزب برپا کردند. ارتش دخالت کرد و به روی مردم آتش گشود و عده‌ای کشته شدند. (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۱۲۵ـ۱۲۶؛ تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین، صفحات ۴۸ـ۵۲). م.

بخش دوم

مائوییسم



شالوده فلسفی مائوییسم

۱ـ درباره عمل[1] مائو نیاز به یک چارچوب فلسفی برای نظریه‌های انقلابی خود داشت. به عنوان یک فردِ انقلابی، او باور داشت که آمادگی کامل ایدئولوژیکی، شرط لازمی است برای هر کس که می‌خواهد در یک انقلاب شرکت کند.[2] دورساله [مقاله] معروف مائو تحت عناوین «درباره عمل» و «درباره تضاد» که در سال ۱۹۳۷ نگاشته شده‌اند، به مثابه بنیان فلسفی انقلاب چین بوده و ضمناً برای انتقاد از جزم‌اندیشی حاکم بر حزب کمونیست در آن زمان، به کار می‌روند. برای درک محتویات دورساله مزبور، باید از پیش زمینه‌ی تاریخی آن‌ها آگاه بود. یک پانوشت مهم در رساله «درباره عمل»، توضیح مختصر و جزیی را در مورد علت نگارش این رساله به دست می‌دهد:

---

۱. واژه‌ی عمل (practice) معنای خاصی در مارکسیسم دارد و بخشی از مقوله فلسفیِ «پیوستگی دیالکتیکی تئوری و عمل»، و به ویژه در مورد تئوری معرفت و تحول اجتماعی است. بر اساس این فلسفه، «عمل» به عنوان معیار نهایی یا آزمون حقیقت به شمار می‌آید. این واژه بار معنایی گسترده‌ای دارد و اساساً شامل کلیه فعالیت‌هایی است که مرتبط با تولید است، یعنی اینکه نظام تولید، تعیین‌کننده هویت و هستی اجتماعی انسان است. اهمیتی که در مارکسیسم برای «عمل» قائل شده‌اند، نتیجه‌ای منطقی از پذیرش ماتریالیسم فلسفی و حمایت از طبقه کارگر و کار است. فیلسوفان مارکسیست (مارکس، اِنگلس، لنین و مائوتسه تونگ) معتقدند که «عمل»، پیوند تنگاتنگی با «تئوری» دارد. هر دوی آن‌ها به لحاظ کنش متقابل، دارای وحدتی دیالکتیکی هستند؛ «عمل»، عاملی سرنوشت‌ساز است و بدون آن، هیچ تئوری علمی را نمی‌توان آزمود. درعین حال، تئوری معتبر نیز به صورت رهنمودی برای «عمل» در می‌آید. در سیر رویدادها، امکان داردکه یک تئوری در پرتو شواهد علمی جدید، کهنه و بی‌اعتبار شود. لذا این تضاد را بایستی از طریق روزآمد کردن تئوری مزبور برطبق آزمون‌های جدیدِ عمل، برطرف کرد. این چرخه آزمون و آزمون‌های متعدد عمل، در پیشرفت تدریجی به سمت سطوح بالاتر علم و معرفت، تکرار می‌شود. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحات ۴۵۰ـ۴۵۱). م.

۲. به نقل از Jen-min jih-pao، ۱۱ اوت ۱۹۶۶. ن.

تعدادی از رفقا در حزب ما بودند که جزم‌اندیش بودند و مدت‌های مدید تجربه انقلاب چین را نمی‌پذیرفتند، منکر این حقیقت بودند که «مارکسیسم یک اصل جزمی نیست، بلکه یک راهنمای عمل است» و با نقل کلمات و عباراتی از آثار مارکسیستی، که از محتوای آن‌ها جدا شده بود، مردم را به وحشت می‌انداختند. همچنین رفقایی هم بودند که به اصالت تجربه[۱] اعتقاد داشتند و مدت‌های مدید، خود را محدود به تجربه ناقص‌شان می‌کردند و اهمیت تئوری برای کردار انقلابی را درک نمی‌کردند یا این که انقلاب را به عنوان یک کلّ به شمار نمی‌آوردند،بلکه کورکورانه ـ هر چند که با جدیّت و پشتکار ـ فعالیت می‌کردند. افکار خطا و نادرست این سنخ رفقا، و به ویژه جزم‌اندیشان، باعث شد که زیان‌های عظیمی به [روند] انقلاب چین در طول سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۴ وارد شود. این جزم‌اندیشان که خود را در کسوت مارکسیست‌ها درآورده بودند، باعث سردرگمی شمار زیادی از رفقا شدند. [رساله] «درباره عمل» به این منظور نوشته شد که خطاهای ذهن‌گرایی این جزم‌اندیشی، از دیدگاه تئوری مارکسیستی در باب شناخت معرفت، افشا شود. عنوانِ «درباره عمل» نیز به این دلیل انتخاب شد تا افشاگری درباره نوع جزم‌اندیشی ذهن‌گراییِ که عمل را ناچیز می‌شمرد، مورد تأکید قرار دهد.[۲]

پیش‌زمینه‌ی بیش‌تری در این مورد، در یک سرمقاله‌ی نشریه «جِن مین جه - پائو» عرضه شده است؛ این سرمقاله بیان می‌کند که چگونه مائو بارها تأکید کرد که

---

۱. اصالت تجربه (empiricism) یا آمپریسم. آیین یا فلسفه‌ای است که تجربه حسّی را تنها سرچشمه‌ی شناخت می‌داند.
آمپریسم شامل دو نوع است: (الف) آمپریسم ایدالیستی، که تجربه را به مجموعه احساسات و نمودها تقلیل می‌دهد و پایه‌ی طبیعی و مادّی را نفی می‌کند؛ (ب) آمپریسم ماتریالیستی، که معتقد است اساس تجربیات حسّی در اشیای مادّی و طبیعی نهفته است. (کوتاه شده از فرهنگ روزنتال، صفحات ۱۳-۱۴). م.

۲. مائو، «shin-chien lun» [درباره عمل]، مجموعه آثار مائو، جلد اول، صفحه ۲۵۹. ن.

دلیل این که فرصت‌طلبیِ چِن تو ـ هسیو در اواخر دوره اول انقلاب چین (۱۹۲۴ـ۱۹۲۷)[1] چیره و مسلّط بود، این بود که اکثریت اعضای حزب فاقد آمادگی روحی [برای انقلاب] بودند و لذا انقلاب نتوانست حملات ضدانقلاب چیانکایشک و وانگ ـ وی[2] را درهم بشکند. در اواخر مرحله دوم انقلاب چین (۱۹۲۷ـ۱۹۳۶) باز هم به دلیل ناتوانی «کادرها»[3] در تشخیص مارکسیسم واقعی از مارکسیسم کاذب، فرصت‌طلبیِ «چپ» [جناح فرصت‌طلب چپ] توانست نفوذ وسیعی را [در حزب] اِعمال نماید که باعث یک عقب‌ماندگی جدّی در کار انقلاب شد. سرمقاله مذکور می‌افزاید که به علت دو شکست مزبور [ناتوانی کادرها و نفوذ جناح فرصت‌طلب حزب]، مائو تلاش و وقت بیش‌تری را صرف کار ایدئولوژیکی حزب در طول دوره زمانی پس از ۱۹۳۵ و نیز پس از هدایت ارتش سرخ به سمت شِنسی شمالی و همچنین در مرحله اولیه جنگ مقاومت با ژاپن، نمود.[4] ایدئولوژی مائو فقط یک رهیافت فلسفیِ محضِ مستقل از پیکارهای واقعی نبود؛ هدف او این بود که انقلاب کمونیستی را به پیروزی برساند، و راهِ نیل به آن نیز آموزش ایدئولوژی و عمل کردن به آن بود.

نظریه مائو درباره «عمل»، در واقع تفسیر و تعبیر او از تئوری دیالکتیکی مارکس در زمینه معرفت[5] است. ما در این جا به درستی یا نادرستی تفسیر مائو

---

۱. تاریخ صحیح، از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷ است. م.

۲. Wang-wei؛ یکی از ژنرال‌های بنام ارتش کومین تانگ. م.

۳. کادرها، اعضایی از حزب هستند که آموزش کافی دیده و از نظر مسلکی مورد اعتماد هستند. گزینش و آموزشِ کادرها، اساسی‌ترین مسئولیت یک حزب کمونیست است. (کوتاه شده از دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونسیم، صفحه ۵۸). م.

۴. نشریه jen-min Jih-pao، ۲۹ ژانویه ۱۹۶۱. ن.

۵. معرفت (knowledge) به معنای افکار و حقایقی است که ذهن انسان در جریان شناخت به دست می‌آورد. فیلسوفان مارکسیست تأکید دارند مغز انسان، متشکل از مادّه سازمان یافته‌ای است که توانائیِ شناخت جهان و قوانین ناظر بر هستی و عملکرد آن را دارد. از دیدگاه آنان، معرفت ثمره‌ی رویارویی بشر با واقعیت عینی است و لذا، تفکر هدفْ‌مند، متوجه نیازهای انسان بوده و «عمل» نیز مؤید آن می‌باشد. بنابراین، معرفت (شناخت) شامل هشت مرحله‌ی مهم است: (۱) حسّ. (۲) ادراک. (۳) شکل‌گیری اندیشه. (۴) عقلایی کردن اندیشه. (۵) ارزیابی آن. (۶) استنباط. (۷) فرضیه. (۸) تئوری. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۲۸۷). م.

از [تئوری] مارکس کاری نداریم؛ بلکه توجه ما فقط منعطف به بحث درباره درون مایه‌های تفسیر مائو و به کارگیری این تئوری مارکسی به وسیله او در انقلاب چین است. نظریه «عمل» مائو را که استوار بر مقاله او «درباره عمل» است، می‌توان به صورت نکاتِ زیر خلاصه کرد.

نکته اول. مفّسران و شارحانِ ماتریالیسمِ پیش از مارکس، نتوانستند رابطه‌ی وابستگی معرفت به تولید اجتماعی ـ یعنی اتّکای بر تولید و پیکار طبقاتی را ـ درک کنند. این ناتوانی آنان به این دلیل است که این ماتریالیست‌های اولیه، مسأله معرفت را جدا از سرشت اجتماعی بشر و تحول تاریخی او مورد بررسی و تحقیق قراردادند. مارکس می‌نویسد که فعالیت تولیدی بشر، اساسی‌ترین فعالیت او بوده و تعیین کننده سایر فعالیت‌های او می‌باشد [فعالیت زیربنایی و فعالیت‌های روبنایی]. گفته‌ی مارکس اساساً صحیح و درست است زیرا معرفت و علم بشر زاییده‌ی فعالیت‌های مادّی و تولیدی او می‌باشد. از طریق فعالیت‌های تولیدی است که انسان به تدریج، و به درجات مختلف، برخی روابط میان انسان‌ها را درک می‌کند. مسأله حیات مادّی در یک جامعه‌ی بدون طبقات [کمونیسم] هنگامی حل می‌شود که انسان به عنوان فردی از جامعه، برخی روابط تولید با دیگران برقرار سازد؛ درست همان‌طور که در جامعه‌ی دارای طبقات نیز، انسان به عنوان عضوی از یک طبقه‌ی اجتماعی، با دیگران روابط تولید برقرار می‌سازد. با وجود این، عمل اجتماعی بشر محدود به فعالیت‌های تولیدی نمی‌شود، زیرا فعالیت‌های اجتماعی او شامل فعالیت‌هایی در حیات سیاسی و فرهنگی نیز هست. انسان از طریق فعالیت‌های اجتماعی، معرفت بیش‌تری را درباره روابط میان انسان‌ها به دست می‌آورد. در چارچوب این فعالیت‌های اجتماعی است که شکل‌های مختلف پیکار طبقاتی تأثیری بسیار عمیق را بر معرفت بشر باقی می‌گذارند. چون هر شخصی متعلق به یک طبقه خاص است، لذا هر نوع تفکر نیز همواره مُهرِ یک طبقه را می‌خورد.

نکته دوم. عمل اجتماعی [در راستای روابط تولید] به تنهایی معیارِ حقیقتِ معرفت بشر است. لذا آن‌چه که تعیین کننده هر معرفت یا تئوری است، همانا

نتایج عمل اجتماعی است، و نه احساسات و عواطف ذهنی یک شخص.

نکته سوم. توسعه معرفت در دو مرحله انجام می‌گیرد: مرحله ادراک معرفت[1] و مرحله عقلایی معرفت[2]. معرفت ادراکی یعنی درک و فهم جنبه‌های مجّزا و مستقلِ پدیده‌ها و روابط خارجی اشیاء. معرفت عقلایی که گامی است در پی معرفت ادراکی، عبارت است از شناختِ کلّیت[3]، ماهیت[4]، و روابط درونی میان اشیاء. معرفت عقلایی یعنی توانایی نتیجه‌گیری‌های منطقی و عقلانی درباره تضادهای دورنی دنیای پیرامون انسان، یعنی این‌که انسان از طریق معرفت عقلایی می‌تواند تحوّل دنیای پیرامونش را در کلّیت آن درک کرده و روابط درونی میان تمامی جنبه‌های آن را فهم نماید.

نکته چهارم. اگر چه معرفت ادراکی و معرفت عقلایی به لحاظ ماهیّت متفاوت هستند اما هردوی آن‌ها به فرآیند واحدِ معرفت تعلق دارند. [در واقع] در فرآیند معرفت، دو مرحله وجود دارد: مرحله پایین و مرحله بالا. معرفت در مرحله‌ی پایین ظاهر می‌شود، که در آن جا به صورت معرفت ادراکی هویدا شده و حرکتی مداوم و پیوسته به سمت مرحله بالاتر را دارد، و در آن جا به صورت معرفت عقلایی نمایان می‌شود. بر مبنای [تئوریِ] «عمل»، این دو مرحله، یکی و یکپارچه می‌باشند. حرکتِ معرفتِ ادراکی به سوی معرفت عقلایی، فرآیندی است که بر اساس آن، معرفت تعمیق می‌شود. این تحول مراحل از پایین به بالا، یا از ادراکی به عقلایی، اساساً منطق دیالکتیکِ[5] [جَدَلی] تئوری معرفت است.

نکته پنجم. تئوری مارکسیستی معرفت، با درک قوانین دنیای عینی [واقعی] و توانایی بَعدی [انسان] برای تبیین آن، پایان نمی‌یابد. [بلکه] یک هدف دیگر و اساسی‌تر عبارت است از تغییر دادن دنیا از طریق فعالیت و با به کارگیری معرفتِ به دست آمده از قوانین عینی. یک کاربُرد فعالِ معرفت برای دگرگون کردن دنیا، صرفاً یک جهش از معرفت ادراکی به معرفت عقلایی نبوده؛ و بلکه

---

1. Perceptual stage of knowledge
2. Rational stage of knowledge
3. totality
4. essence
5. dialectics

مهم‌تر از آن، جهش از معرفت عقلایی به معرفت انقلابی است.[1] لذا تلاش پرولتاریا و انقلابیون در راستای تغییر جهان، حاوی هدفِ اصلاح دو دنیای عینی و ذهنی آنان است، یعنی اصلاح استعداد معرفت‌پذیری و نیز اصلاح رابطه‌ی میان دو دنیای عینی و ذهنی. مائو در شرحِ خلاصه خود از این تئوریِ «عمل»، این چنین نتیجه‌گیری می‌کند.

> حقیقت را از طریق عمل کشف کنید، و باز هم از طریق اثبات عمل و گسترش حقیقت. از معرفت ادراکی شروع کنید و فعّالانه آن را تبدیل به معرفت عقلایی کنید؛ سپس از معرفت عقلایی شروع کنید و فعّالانه عمل انقلابی را به سمت تغییر دو دنیای ذهنی و عینی هدایت کنید. عمل، معرفت، باز هم عمل، و باز هم معرفت. این صورت، خود را در چرخه‌های بی‌پایان تکرار می‌کند، و با هر چرخه، درونمایه عمل و معرفت را به سطح بالاتری ارتقاء می‌دهد. چنین است تمامی تئوری دیالکتیکی ـ ماتریالیسمی معرفت، و چنین است تئوری دیالکتیک ـ ماتریالیسمی یکپارچگی معرفت و عمل.[2]

علاوه بر پنج نکته خلاصه شده مزبور، مائو بر چند نکته دیگر نیز تأکید کرد:

نکته نخست. مائو در تأکید مکرّرش بر دوگانگی[3] میان ایده‌آلیسم و ماتریالیسم، به نحو مختصر و مفید شرح می‌دهد که ایده‌آلیست به کسی گفته می‌شود که تصور می‌کند معرفت عقلایی، نیازی به اِتّکا بر معرفت ادراکی ندارد؛ و ماتریالیست به شخصی اطلاق می‌شود که باور دارد که شروع معرفت، از تجربه و عمل است. این است جنبه ماتریالیستی تئوری «عمل».

نکته دوم. مائو ضمن مخالفت با ایده‌آلیسم، با ماتریالیسم مکانیکی[4]،

---

۱. به نظر می‌رسد که مائو مفهوم «کردار انقلابی» را که مارکس بارها و بارها به آن اشاره کرده، و مفهومی نسبتاً مبهم است، کاملاً درک کرده و به زبانی ساده بیان کرده است. م.

۲. مائو، درباره عمل، مجموعه آثار مائو، جلد اول، صفحه ۲۷۳. ن.

3. dichotomy

۴. (mechanical materialism)؛ در فلسفه به یکی از آیین‌های افراطی ماتریالسیم اطلاق ←

فرصت‌طلبی[1] و ماجراجویی[2] نیز مخالف است زیرا وجه مشترک همگی آنان همانا جداکردن معرفت از عمل است.

نکته سوم. مائو هم با مکتب اصالت تجربه [آمپریسم] و هم با جزم‌اندیشی[3] مخالف است. [به عقیده مائو]، آن کسانی که آمپریسم را باور دارند، فقط بر معرفت ادراکی تأکید می‌ورزند [و نه معرفت عقلایی]، در حالی که جزم‌اندیشان فقط بر معرفت عقلایی تأکید دارند. [اما] هر دو گروه در اشتباه هستند.

معنای عنوانِ فرعی «درباره عمل»، «یعنی رابطه بین معرفت و عمل ــ بین علم و عمل ــ است.» مسأله علم و عمل یک مسأله بحث‌انگیز در تاریخ فلسفه چین است. یک باور سنّتیِ گسترده و وسیع که به عصر دودمان «شانگ»[4] بر می‌گردد، حاکی از آن است که دشواری در کارِ علم وجود ندارد، بلکه عمل کردن به آن دشوار است. در ابتدا، این گفته در مورد مدیریت سیاست‌های حکومت به کار می‌رفت، اما از اعصار باستان تاکنون، به سایر جنبه‌های امور بشری به طور کلی، و به ویژه به رفتار اخلاقی کمال مطلوب تسرّی یافته است. قرن‌ها بعد، وانگ یانگ‌مین[5]، نوکنفوسیوس‌گرای دودمان مینگ[6]، در نظریه خود به شرح یگانگی علم و عمل

→

می‌شود که حرکت تمامی پدیده‌ها و اشیاء را به عملکرد قوانین علم مکانیک نسبت می‌دهد. یعنی اینکه کلیه تحولات صورت گرفته به لحاظ افزایش یا کاهش حجم، و نیز تکرار حرکات و اصولاً تمامی حرکات، همگی ناشی از جابجایی مادّه در فضا و در پاسخ به محرک‌های خارجی («برخورد و تصادم نیروهای خارجی») است. این توجیه ماتریالیستی طبیعتاً تغییرات داخلی و درونی پدیده‌ها و اشیاء و نیز رشد کیفی آن‌ها (تغییر صورت از مرحله ابتدایی به مرحله تکاملی) را نفی می‌کند. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحات ۳۵۲-۳۵۱). م.

1. opportunism　　2. adventurism　　3. dogmatism

۴. (Shang یا یین/ Yin)؛ دودمانی که در سال‌های ۱۷۶۶-۱۰۲۷ ق.م، بر چین حکومت کرد. م.

۵. Wang Yang Min (۱۴۷۲-۱۵۲۸) که نام واقعی او «وانگ شو-جِن» است، در ابتدا به مذهب تائوییسم پایبند بود، اما بعداً به مذهب کنفوسیوس گروید و فیلسوف دربار خاندان مینگ شد. وانگ یانگ مین اصلاحاتی در مذهب کنفوسیوس به عمل آورد و این اندیشه را مطرح کرد که انسان باید دنیا را از طریق تفکر بشناسد، زیرا علم و معرفت کافی وجود دارد، اما کمتر کسی درصدد شناخت آن بر می‌آید. (نک: فرهنگ مشاهیر وبستر، صفحه ۱۵۴۱). م.

6. Ming

پرداخت و معرفت و عمل را جدانشدنی توصیف کرد، و ضمناً گفت که علم در عین حال یک فعلِ اقدام است. نظریه وانگ در راستای هدفِ ایجاد رفتار اخلاقی کمال مطلوب بود و با امور عملی سروکاری نداشت. در اعصار جدید، سون یاتِسن این نظر را اعلام کرد که عمل سهل بوده لیکن علم کار دشوار و مشکلی است. هدف سون یاتسن این بود که برخلاف احکام وانگ یانگ‌مین، شور و شوق انقلابی و روحیه اعتماد به نفس را [در مردم] برانگیزاند. رهیافت او، که آن را ساختِ روانی می‌نامید، می‌بایست هموطنان او را ترغیب می‌کرد تا به محض درک و فهم نظریه او در باب انقلاب، آنان به راحتی بتوانند این نظریه را به عمل درآورند. لذا مردم چین ناگزیر بودند [ابتدا] بر این باور سنتی چیره شوند که حتّی وقتی یک آرمان، کاملاً روشن و آشکار است، عمل کردن به آن مشکل می‌باشد. سون‌یاتِسن چنین می‌پنداشت که به محض این که این آرمان نابود شد، او بعداً می‌تواند هموطنانش را به سمت رویارویی بی‌باکانه با مشکلات پیش‌بینی شده و فعالیت مبتنی بر اعتماد به نفس برای از نو قوی ساختن چین، سوق دهد. هواداری مائو از یگانگی علم و عمل، یعنی همبستگی تئوری و عمل مارکسیستی، به نحوی که خود او مطرح می‌کند، عبارت است از یگانگی علم و عمل ماتریالیسم دیالکتیکی.

به لحاظ سنّتی، اندیشه باستانی چین درباره علم و عمل، در مورد افراد و معمولاً در اشاره به آرمان‌های اخلاقی است. اما مائو به اندیشه مزبور، یک پایه و شالوده اجتماعی داده است. از نظر مائو، علم اساساً مُشعر بر نظریه‌های اصلاح اجتماعی و بازسازی است، در حالی که عمل اساساً اشاره به تولید [اجتماعی] و پیکار طبقاتی دارد. مائو در هدف‌هایش متوجه یک هدف انقلابی برای بازسازی [اجتماعی] بود. بر مبنای معیارهای او، هر نظریه‌ای که بتواند به منظور انقلاب و در راستای بازسازی اجتماعی، به طرزی موفقیت‌آمیز اجرا شود، این نظریه، «حقیقت» نامیده می‌شود. مشخّصه چشمگیر نظریه مائو، تأکید او بر عمل واقعی، در مقایسه با اصول نظری است. او باور داشت که چنان چه حقیقت از طریق عمل ثابت نشود، نظریه مربوط به آن، نظریه‌ای بی‌حاصل خواهد بود. مائو، عمل را در اولویّتِ اول قرارداد و آن را به عنوان میزان و ضابطه‌ی حقیقت به شمار آورد.

از نگاه او، هدف عمل، همانا دگرگون کردن دنیاست، و نه فقط تبیین آن.[۱] از دیدگاه مائو، عمل، جوهرِ تمامی فلسفه‌ها است. با وجود این، در این برداشت مائو از مفهوم عمل، توجهی به علم صرفاً انتزاعی نظیر ریاضیات یا به فضایل شخصی نظیر تقوای فرزندی[۲] نشده است؛ در حالی که هر دوی آن‌ها را به سختی می‌توان از طریق عملِ خلاّق [عملِ تولید مادی] آموخت. باید یادآور شد که نظریه مائو درباره عمل، محدود به نظریه «عمل برای بازسازی اجتماعی یا انقلاب» است.

۲ـ درباره تضّاد[۳] **یکی دیگر از رساله‌های مهم مائو در زمینه فلسفه**

---

۱. این گفته در واقع از مارکس است؛ مارکس در آخرین سطر کتاب «تزهایی درباره فویرباخ» می‌گوید: «تاکنون فیلسوفان به تشریح و تبیین جهان با روش‌های مختلف پرداخته‌اند و اینک باید دنیا را دگرگون کرد.» م.

۲. (filial piety)؛ اشاره به این اصل اخلاقی کنفوسیوس است: «با پدرت آن چنان رفتار کن که مایلی فرزندت با تو رفتار کند». م.

۳. واژه‌ی تضاد (contradiction) یک مفهوم کلیدی فلسفی است که نیاز به توضیح دارد. این مفهوم ابتدا در فلسفه هگل عنوان شد، به این معنا که وحدت و یکپارچگی عالم مثالی بر اثر تضاد و جمع اضداد پدید می‌آید. در منطق دیالکتیک مارکس، اصل تضاد در طبیعت و جامعه بشری حکمفرما بوده و به تحولات و وحدت نهایی می‌انجامد، و در واقع «تضاد» اصل و سرچشمه‌ی ترقی و پیشرفت بشر است. از دیدگاه مارکس، فرآیند تضاد شامل سه مرحله‌ی تز، آنتی تز و سنتز (معروف به تثلیث دیالکتیکی) است. منطوق تضاد این است که هیچ نوع هماهنگی طبیعی در جهان وجود ندارد، و از این رو در تضاد با عقاید مذاهب کنفوسیوسی و تائوییسم در این مورد می‌باشد. در اصطلاح مارکسیسم، تضاد به چند صورت وجود دارد: (۱) تضاد بنیانی و پایه (نظیر تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا) که سازش‌پذیر نمی‌باشد؛ (۲) تضاد ثانوی، یعنی تضادی که برآیند منطقی یک تضاد بنیانی است (نظیر تضادمیان کار فکری و کار جسمی). هنگامی‌که یک تضاد خصلت سازش‌ناپذیری دارد، اصطلاحاً «تخاصم» (antagonism) نامیده می‌شود و صرفاً از طریق خشونت و اقدامات قهری، قابل حل می‌باشد (نظیر تضادهای میان ملل یا طبقات اجتماعی که به صورت جنگ‌ها و انقلاب‌ها ظاهر می‌شوند)؛ (۳) تضاد غیرتخاصمی (non-antagonistic) به مواردی اطلاق می‌شود که بتوان آن‌ها را از طریق همکاری و همیاری حل نمود (نظیر تضّاد میان کارگران کشاورز و کارگران شهرنشین، که از طریق اعطای امتیازات متقابل و حمایت متقابل، قابل حل است). فیلسوفان مارکسیست روسی معتقدند که به محض پیروزی انقلاب پرولتاریایی، تضادهای اجتماعی تخاصمی از میان خواهد رفت؛ درحالی که مائوتسه تونگ عقیده داشت که تضادهای مزبور همچنان ادامه می‌یابد و باید از طریق «انقلاب مداوم» آن‌ها را یک به یک حل نمود. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحات ۱۲۰-۱۲۱). م.

مارکسیسم، رساله‌ی «درباره تضاد» است. این رساله به قانون حاکم بر منطق دیالکتیک ماتریالیستی می‌پردازد. دریافت و برداشت مائو در مورد «تضاد»، مبتنی بر تفسیر لنین از منطق دیالکتیک است، که او نیز به نوبه خود این فلسفه را از مارکس گرفته است. مارکس نیز فلسفه دیالکتیکی خود را از هگل گرفت، اما آن را تبدیل به منطق دیالکتیک مادّی‌گری کرد. از نظر مارکس، دنیای مادّی همانا واقعیت نهایی است، در حالی که از نظر هگل، دنیای واقعی چیزی غیرمادّی است.[۱] از این رو، مارکس ادعا کرد که پی برده است که هگل روی سرش ایستاده است و [مارکس] ناگزیز است که «او را روی پاهایش قرار دهد.»[۲] در این مورد، عقیده مائو نشانگر هیچ ابتکار و اصالتی نیست. بنابراین اگر بخواهیم از مائو در این مورد انتقاد کنیم، ابتدا باید از ماتریالیسم دیالکتیک مارکس انتقاد کرد، و این امر خارج از حوزه کار ما در این کتاب است. لذا آن چه که می‌توانیم در این جا انجام دهیم، خلاصه کردن نکات اصلی نظریه مائو در مورد تضاد، و نیز کشف روشی است که از آن طریق، مائو از این نظریه به عنوان شالوده فلسفی خود استفاده کرد تا بتواند بر مبنای آن، نظریه خود در باب انقلاب را بنیان نهد.

مائو مقاله‌ی «درباره تضاد» را با گفتن این مطلب که «قانون تضاد در اشیاء، یعنی قانون وحدت اضداد، اساسی‌ترین قانون در منطق دیالکتیک مادی‌گری است» آغاز کرده و سپس بلافاصله گفته‌ی لنین را مبنی بر این که «منطق دیالکتیک در معنای صحیح آن، مطالعه تضاد در درون جوهر واقعی اشیاء است» نقل می‌کند.[۳]

---

۱. مقصود «مثال مطلق» (یا حقیقت مطلق) در فلسفه هگل است. م.

۲. کارل مارکس در جلد اول کتاب سرمایه، می‌نویسد:
«روش دیالکتیک من، نه تنها در اساس با روش هگل تفاوت دارد، بلکه دقیقاً ضد آن می‌باشد. از نظر هگل، حرکت فکر، که او آن را «مثال» می‌نامد، خدای خالقِ واقعیت است و واقعیت تنها شکل پدیداری «مثال» می‌باشد. از نظر من، برعکس، حرکتِ فکر فقط انعکاسی است از حرکت واقعی که به مغز انسان راه یافته و در آن جا جای گرفته است... در نزد هگل، دیالکتیک بر روی سرش راه می‌رود؛ کافی است که آن را روی پاهایش قرار داد تا سیمای واقعی خود را بازیابد». م.

۳. مائو، درباره تضاد، مجموعه آثار مائو، جلد اول، صفحه ۲۷۴. ن.

سپس مائو شروع به بیان این مطلب می‌کند که در غرب و نیز در چین، دو جهان‌بینی مختلف وجود دارد، متافیزیکی و دیالکتیکی. مائو مجدداً گفته‌ای از لنین را در تأیید حرف خود می‌آورد، این گفته او را که دو مفهوم بنیادی درباره تحول (تکامل) عبارتند از (۱) تحول به صورت کاهش و افزایش [حجم]، و به صورت تکرار [جهان‌بینی متافیزیکی]؛ و تحول به صورت یگانگی اضداد (تقسیم واحد به اضداد متعارض و رابطه متقابل آن‌ها) [جهان‌بینی دیالکتیکی].[۱] مائو آن‌گاه به شرح و بسط پیش زمینه‌ی تاریخی این دو دیدگاه می‌پردازد. او توجیه می‌کند که دیدگاه متافیزیکی جنبه ایده‌آلیستی داشت و موقعیتی مسلّط را در اروپا تا زمان مارکس، اِشغال کرده بود. در اوایل دوران بورژوازی در اروپا، ماتریالیسم نیز جنبه متافیزیکی داشت. پس از پیدایش منطق دیالکتیک مادّی‌گری مارکس، علاوه بر ایده‌آلیسم ارتجاعی، تکامل گرایی عوامانه نیز ظهور کرد که با ماتریالیسم در تضاد بود[۲]. در چین باستان، گفته معروف تونگ چونگ شو[۳]؛ که مائو آن را نقل می‌کند، «آسمان تغییر نمی‌کند، و راه نیز تغییر نمی‌کند» بیانگر یک جهان‌بینی ایده‌آلیستی است[۴]. در اعصار جدید، تئوری تکامل داروین

---

۱. منبع پیشین، صفحه ۲۷۵. ن.

* لنین در «یادداشت‌های فلسفی» خود، می‌نویسد: «حرکت و دگرگونی یعنی برخورد تضادها. تاریخ فلسفه حاوی دو استنباط اَصلی از «شدن» [حرکت] است: (۱) «شدن» به عنوان کاهش یا تکرار؛ (۲) «شدن» به عنوان برخورد [پیکارِ] تضادها... در تعریف اول از حرکت، حرکتِ مستقل نیرویِ محرک و سرچشمه وانگیزه آن بکلّی نادیده گرفته می‌شود (یا دست کم این سرچشمه خارجی است و می‌تواند خداوند یا یک فرد باشد). استنباط دوم بالاخّص سعی بر این دارد که سرچشمه‌ی حرکتِ مستقل را بازیابد. استنباط اول، استنباطی است بی‌روح، بی‌ثمر و بی‌حاصل. استنباط دوم، استنباطی است زنده و گویا...» (نک: فرهنگ روزنتال، صفحات ۱۳۴-۱۳۵). م.

۲. اشاره به نظر به تکامل داروین است؛ تضاد نظریه داروین با ماتریالیسم مارکس در این است که داروین به تحولات تدریجی معتقد است، و نه جهش‌ها (انقلاب‌ها). م.

3. Tung chung-shu

۴. تونگ چونگ ـ شو (۱۷۹-۱۰۴ ق.م.) حکیم دربار خاقان چین به نام ووتی (Wuti) است. «شو» نیز مانند سایر حکیمان آن اعصار، معتقد بود که زمین صفحه‌ای است مسطح و ساکن و آسمان همچون پوشی برآن قرار دارد. او نیز به یک هماهنگی طبیعی جاودانی در جهان اعتقاد داشت. (نک: تاریخ جامع ادیان، صفحات ۲۶۶-۲۶۷، ۲۲۳-۲۲۴). م.

مقبولیت یافته و موقعیت مسلّطی را در ذهن‌های چینی‌ها اشغال کرده است. با این وصف، مائو از این اندیشه‌ی تکامل‌گرایی عوامانه ابراز تأسف می‌کند زیرا پذیرای یک جهش [انقلاب]در تحول اجتماعی نبوده و در تضاد با منطق دیالکتیک مادّی گری قرار دارد.

اکنون بیایید تفاوت بین این دیدگاه‌ها را به گونه‌ای که مائو آن را تصور کرده‌است، مشاهده کنیم. از نظر مائو، جهان بینی به اصطلاح متافیزیکی یا جهان بینی تکامل گرایی عوامانه خلاصه می‌شود در نگرش به دنیا از یک دیدگاه منفرد [مستقل]، شکل‌ها و گونه‌های این دنیا همواره منفرد از یکدیگر بوده و همیشه تغییرناپذیرند. هر تغییری هم که وجود دارد صرفاً به معنای افزایش یا کاهش کمیّت یا یک جابجایی در فضاست. علاوه بر آن، علت یک چنین افزایش یا کاهش یا یک جابجایی، در درونِ خود اشیاء نبوده و بلکه بیرون از آن‌ها است، یعنی در اثر نیروهای خارجی به رانش[1] [حرکت] در می‌آیند[2]. از نقل‌قول بالا می‌توان دریافت که بر طبق گفته مائو، ویژگی‌های جهان‌بینی متافیزیکی و تکامل گرایی عوامانه عبارتند از این که آن‌ها دنیا را ایستا می‌پندارند، یعنی بدون تغییر و تبدّل؛ و هر جا که تغییری وجود دارد، آن تغییر، بیش‌تر جنبه جزیی دارد و نه جهشی [انقلابی]، و تابع علل خارجی است و نه علل درونی.

در ادامه مطلب، مائو درونمایه‌های دیدگاه منطق دیالکتیک مادّی گری را این چنین تشریح می‌کند:

> برخلاف جهان بینی‌های متافیزیکی، جهان‌بینی ماتریالیسم دیالکتیکی خواهان مطالعه‌ی تحول اشیاء از درون، از رابطه یک شیء با اشیاء دیگر است، یعنی این که تحول اشیاء را باید به عنوان خود ـ حرکتی[3] درونی و ضروری آن‌ها تعبیر نمود، و دیگر این که یک شیء در حال حرکت و رابطه‌اش با اشیاء پیرامونش را باید به عنوان تأثیر متقابل و مرتبط با

---

1. Propulsion

۲. مائو درباره تضاد، پیشین. ن.

3. Self-movement

یکدیگر اشیاء بر یکدیگر تفسیر کرد. علّت اصلی دگرگونی اشیاء، در بیرون از آنان قرار ندارد و بلکه در درون خود آن‌ها است، یعنی در تضادهای درونی‌شان نهفته است. ایجاد حرکت و دگرگونی اشیاء به علت حضور یک چنین تضادهایی در درون آن‌ها است. این تضاد در درون یک شیء، علت اصلی تبدیل و تبدّل آن است، در حالی که رابطه یک شیء با سایر چیزها- ارتباط متقابل و تأثیر متقابل آن‌ها- یک علت ثانوی است. از این رو، منطق دیالکتیک ماتریالیستی به طرزی قهرآمیز با نظریه علل خارجی، یا رانش، که به وسیله ماتریالیسم مکانیکی و تکامل‌گرایی عوامانه توجیه می‌شود، پیکار می‌کند[۱].

اما این موضوع چه ربطی با انقلاب چین دارد؟ از نظر مائو، این ارتباط، هم روشن و هم مهم است. مائو با پیروی مستقیم از آموزه‌های لنین، قوانین عمومی تحوّل را در وجود منطق دیالکتیک می‌یابد، که نه تنها بر جامعه و تفکر انسان حاکم است، بلکه همچنین در واقعیت دنیای خارج که به وسیله فکر انسان منعکس می‌شود. منطق دیالکتیک، اصلی است که هر چیز را در جهان سامان می‌دهد و تضاد نیز نیروی محرکِ فراسوی تمامی دگرگونی‌ها است. مقاله مائو [«در باب تضاد»] عمدتاً بر تحول اجتماعی تأکید دارد، با این هدف که یک شالوده نظری را برای انقلاب چین بنیان نهد. با این وصف، موانع صعبی فراراه مفهوم انقلاب در چین، وجود دارد. مانع اول، تفکر سنتی چین است که جهان را ایستا می‌پندارد، غافل از این‌که دنیا پیوسته در تغییر است، چه برسد به تحول انقلابی. این تفکر فقط می‌تواند درک کند که تاریخ، خود را در چرخه‌های دودمانی تکرار می‌کند، ولی قادر نیست درک کند که تاریخ می‌تواند به گونه‌ای دیالکتیکی به مرحله بالاتری متحول شود.

یک مفهوم سنّتی نافذِ دیگر که مانعی فراراه انقلاب است، مفهوم «هماهنگی» است. مذهب کنفوسیوس بر هماهنگی میان طبیعت و انسان، و

---

۱. مائو، درباره تضاد، صفحات ۲۷۶-۲۷۷. ن.

میان انسان‌ها، ارج می‌نهد. تائوییسم نیز بر عدم تخالف[1] ارج می‌نهد[2]. شمار بزرگی از مردم چین در اعصار جدید باور دارند که مبارزه طبقاتی صرفاً یک ابداع کمونیستی است، و این که طبقات مختلف مردم می‌توانند به طرزی مسالمت‌آمیز و هماهنگ، با یکدیگر زیست کنند.

اما مانع دوم؛ آن کسانی که نظریه تکامل را پذیرا شده‌اند طبیعتاً پذیرای مفهوم تغییر نیز می‌شوند، اما تغییر و تحولی که آنان به آن باور دارند یک تغییر تدریجی است، که به سوسیالیسم تدریجی می‌انجامد. مائو علاوه بر این که به اصل تغییر معتقد است، بلکه همچنین به تغییر سریع و شدید، یعنی به جهش [انقلاب]نیز اعتقاد دارد. از این روست که به تئوری تکامل که از پذیرش جهش اجتناب دارد، بر چسب تکامل‌گرایی عوامانه را می‌زند. در چین نوین، بزرگ‌ترین مبلّغ و مبشّر نظریه تکامل‌گرایی، هوشین بود ـ[3] تغییر «قطره به قطره» شعار او بود. هوشین و هوادارانش آماج حملات مائو قرار می‌گیرند[4].

به طور خلاصه، مائو می‌خواهد این معنا را برساند که پدیده انقلاب یک امر گریزناپذیر است، زیرا استوار بر منطق دیالکتیکی است که قانونِ قانونمند عملکردِ جهان است. مائو برای انگیزش شور و شوق و جلب اعتماد خوانندگان

---

1. not contending

۲. تائوییسم (Taoism) به مکتب فلسفی اطلاق می‌شود که توسط «لائوتسه» (لائوتزو با تلفظ صحیح چینی) بنیان نهاده شد. لائوتسه مفهوم «تائو» (Tao) را مطرح می‌کند که به معنای راه و طریق ازلی است. یعنی این‌که نوعی هماهنگی طبیعی در جهان حکمفرماست و هرکس که در طریق طبیعی سیر کند، به مرز کمال خواهد رسید. این مکتب معتقد است که نوعی هماهنگی عمومی بر عالم کائنات حکمفرماست که انسان و زمین و آسمان را بایکدیگر هماهنگ می‌کند؛ نتیجه این‌که هیچ گونه تضادی در جهان وجود ندارد و انسان باید در برابر حوادث زندگی از فلسفه جبر و تقدیر پیروی می‌کند. (نک: تاریخ فلسفه چین باستان، فصل سوم؛ تاریخ جامع ادیان، صفحات ۲۲۹ـ۲۴۲). م.

3. Hushin

۴. هوشین (۱۸۹۱ـ۱۹۶۲)؛ فیلسوف چینی. نامبرده از دانشگاه کلمبیای امریکا درجه دکتری فلسفه گرفت و در دانشگاه پکن به تدریس فلسفه پرداخت. سپس در خدمت رژیم کومین تانگ درآمد و در سال‌های ۱۹۳۸ـ۱۹۴۲ سفیر چین در ایالات متحده امریکا بود. پس از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها (۱۹۴۹) به تایوان رفت و در همانجا درگذشت. (نک: فرهنگ مشاهیر وبستر. صفحه ۷۴۹). م.

رساله‌اش، اعلام می‌دارد: «جایگزینی کهنه با نو» جنبه کلّی و عمومی دارد و یک قانون تغییرناپذیر جهان است: یک شیء بر اساس ماهیت‌اش و شرایطی که تحت آن، خود را می‌یابد و نیز از طریق صور مختلف جهش، خود را به شیء دیگری تبدیل می‌کند؛ یعنی فرآیند جایگزینی «کهنه» با «نو». هر چیزی در بردارنده‌ی تضادی میان «نو» و «کهنه» آن است، که موجد یک رشته پیکارهای پیچیده می‌شود. در نتیجه این پیکارها، «نو» رشد می‌کند، قد عَلَم می‌کند و [برکهنه]چیره می‌شود، در حالی که «کهنه» به ضعف گراییده و به تدریج به نابودی نزدیک می‌شود[1]. روشن است که مقصود مائو از «کهنه» و «نو» را می‌توان به کومین تانگ و حزب کمونیست چین یا بورژوازی و پرولتاریا، تسرّی داد.«نو»، هر چند که کوچک باشد، مقدّر است که رشد کرده و جای «کهنه» را بگیرد و موقعیت برتر را احراز کند. از این رو، مائو نتیجه‌گیری می‌کند: «بسیار اهمیت دارد که این موقعیت را بشناسیم. زیرا به ما توانایی و امکان می‌دهد تا دریابیم که در یک جامعه طبقاتی، بروز انقلاب‌ها و جنگ‌های انقلابی امری اجتناب ناپذیرند؛ و دیگر این‌که بدون آن‌ها، هیچ گونه جهشی در تحول اجتماعی نمی‌تواند صورت بگیرد و مردم قادر نخواهند بود طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون کرده و قدرت سیاسی را کسب کنند.[2]»

تأکید مائو بر اجتناب‌ناپذیری انقلاب و پیروزی آن، از اهمیت روانی بزرگی برخوردار است. چون مقدّر و محتوم است که تحول اجتماعی به گونه‌ای گریزناپذیر در مسیر انقلاب مطلوب حرکت کند، لذا مردم ترغیب می‌شوند که به انقلاب بپیوندند و بی‌باکانه به خاطر آن بجنگند ــ هر چند که مشکلات صعبی را پیش رو دارند ــ و از پیروزی خود مطمئن باشند زیرا قوانین حاکم بر جهان حامی و پشتیبان آنان است.

نه تنها مائو نظریه تضاد را به عنوان یک شالوده تئوریکی برای انقلاب پیش‌بینی شده خود به‌کار برده است، بلکه همچنین این نظریه را به کشاکش‌های

---

۱. منبع پیشین، صفحه ۲۹۷-۲۹۸. ن.

۲. منبع پیشین، صفحه ۳۰۸-۳۰۹. ن.

سیاسی و نابسامانی‌های اقتصادی در دوره پس از پیروزی انقلاب [کمونیستی] نیز شمول داده است. مائو با پیروی از مارکس، معتقد است که قانون تضاد ــ وحدت اضداد ــ در همه جا و در هر زمان حاکم است. زیرا [خصلت] وحدت و تخاصم در مراحل متضادِ یک وضعیت، باعث سوق دادن حرکتِ آن وضعیت و پیشرفت جامعه می‌شود؛ با وجود این، وحدت اضداد فقط جنبه مشروط، موقت و گذرا دارد، در حالی که تخاصم جنبه مطلق داشته و لذا دائمی و پیوسته است. مائو این تصور را که در یک جامعه سوسیالیستی، تضاد یا تخاصمی صورت نمی‌گیرد، تصوری غیر واقع‌بینانه و ساده‌لوحانه می‌داند. [زیرا] کسانی وجود دارند که خواب و خیال و انتظار آن را دارند که با ایجاد یک جامعه سوسیالیستی، هزاره [مسیح][1] از راه برسد؛ در واقع، این سودایی ناممکن است. به منظور حفاظت از انقلاب در برابر سرخوردگی احتمالی از سوسیالیسم و نیز بیدار کردن اشتیاق مردم به تقویت سوسیالیسم، مائو آشکارا نظریه تضاد را به کار می‌گیرد. او کلمه «تضاد» را با چنان گستردگی به کار می‌برد که گاهی تقریباً مترادف با کلمات «مسأله» یا مشکل است. مثلاً کمبود نیروی انسانی در یک پروژه ساختمانی را می‌توان به عنوان تضادِ بین عرضه و تقاضای کار، توجیه و تعبیر کرد. این تفسیر مائو از واژه‌ی تضاد، به مردم این آمادگی روانی را می‌دهد که با مشکلات روبرو شوند ــ حتّی باعث آسایش خاطر مردم می‌شود ــ و از این رو، موجب تقویت اعتماد آنان به سوسیالیسم می‌گردد.

مائو پیش بینی کرد که پس از استقرار اولیه سوسیالیسم [تأسیس حکومت سوسیالیستی]، تضاد اساسی و بنیانی که میان نیروهای مولّد[2] و روابط تولید[3]، و میان روبنا و پایگاه اقتصادی [زیربنا][4]، وجود دارد، باز هم به قوت خود باقی می‌ماند.به طور کلّی، پس از آن‌که تعدادی از این تضادهای این چنانی حل شد، تضادهای تازه‌ای ظاهر خواهند شد که به نوبه خود نیاز به حل شدن دارند. از این

---

۱. (millennium)؛ باور مسیحیان به این‌که حضرت عیسی (ع) پس از هزار سال دوباره ظهور خواهد کرد و جهان را پُر از عدل و داد خواهد کرد. (نک: انجیل یوحنا، باب ۲۰، عبارات ۱-۷). م.

2. Productive forces　3. Production relations　4. understructure

رو، یک تضاد اقتصادی، از طریق تخاصم به مرز تعادل یا به اصطلاح وحدت موقت تضادها می‌رسد؛ این تعادل یا وحدت، پس از یک دوره زمانی و در اثر یک تضاد جدید، فرو می‌ریزد، که خود نیاز به همان فرآیند برای رسیدن به تعادل یا وحدت تازه دارد. این فرآیند همچنان ادامه می‌یابد. چون این امر به وسیله قوانین طبیعت دیکته شده است، لذا نباید نگران مسائل یا مشکلات جدید بود.

مائو یک تحول سیاسی هموار و آرام را برای سال‌های آینده پیش بینی نکرد. برخلاف خط فکری شوروی، مائو ابزار عقیده نمود که پیروزی انقلاب سوسیالیستی باعث قطع پیکار طبقاتی نخواهد شد؛ بلکه استدلال کرد که طبقات و تضادهای طبقاتی همچنان وجود خواهند داشت، حتّی در شرایطی که فرآیند سوسیالیستی کردن نظام مالکیت خصوصی کامل شده باشد. او پیش‌بینی کرد که پیکار طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی مدت‌ها ادامه خواهد یافت، پیکاری که عذاب‌آور بوده و گاهی بسیار شدید خواهد بود. با وجود این، مائو تضادهایی را که در جامعه سوسیالیستی به وجود می‌آیند اساساً متفاوت از تضادهای جامعه سرمایه‌داری می‌دانست، به این معنا که تضادهای جامعه سرمایه‌داری به صورت مبارزه طبقاتی با ماهیتی سازش‌ناپذیر است و فقط از طریق انقلاب می‌توان آن‌ها را حل کرد. در مرحله‌ی سوسیالیسم در چین، تضادها به دو نوع تقسیم می‌شوند: تضادهای میان اقتصاد و مردم، و تضادهای میان مردم. اولی حالت تخاصمی دارد و دومی حالت غیر تخاصمی. بنابراین راهکارهای حّل آن‌ها نیز متفاوت است[1]. چون تضادها در مرحله سوسیالیسم نیز باقی می‌مانند، لذا بروز کشمکش‌های سیاسی، حتّی از نوع حّاد آن، گاهی اوقات قابل پیش‌بینی است. این نظریه مائو مبنی بر اینکه طبقات و تضادهای طبقاتی در یک جامعه سوسیالیستی نیز باقی می‌مانند، شالوده‌ی نظریه دیگر او را تشکیل می‌دهد: انقلاب مداوم با رهبری دیکتاتوری پرولتاریا[2].

---

۱. در مورد جزییات استدلال‌های مائو درباره دو نوع تضاد [تخاصمی و غیر تخاصمی] نک: مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحات ۳۶۳-۳۶۶ و ۳۶۸. ن.

۲. در باره تفسیر نظریه مائو در مورد تئوری و عمل در انقلاب مداوم، نک: هواکوفنگ، نشریه jen-min Jih-pao، ۴ مه ۱۹۷۷. ن.



ساختار اجتماعی و انقلاب چین

کمونیست‌ها و غیر کمونیست‌ها شیوه‌های نگرش خاص خود را نسبت به تاریخ گذشته و رویدادهای معاصر ـ اعّم از ملّی و بین‌المللی ـ دارند. تحلیل کمونیست‌های چین از چین نوین، متفاوت از تحلیل چینی‌های غیر کمونیست در این مورد است. برداشت کمونیست‌های چین از تاریخ نوین این کشور، یک برداشت مارکسیستی است، یعنی از طریق یک تفسیر اقتصادی از تاریخ و نیز یک رهیافت طبقاتی صورت می‌گیرد. آن‌چه که در زیر می‌آید، بحثی است پیرامون تحلیل مائو از تاریخ چین و نیز این مطلب که نامبرده تأثیر نفوذهای غربی در چین را چگونه تعبیر و تفسیر می‌کند[1].

برطبق گفته‌ی مائو، کشور چین از آغاز سلسله‌های «چو»[2] و «چین»[3]، یعنی حدود سه هزار سال پیش، یک جامعه فئودالی بوده است. اما پس از جنگ تریاک[4] در سال ۱۸۴۰، چین به صورت یک جامعه نیمه فئودالی و نیمه استعماری درآمد، و در پی رویداد ۱۹۳۷، یعنی موقعی که ژاپنی‌ها منچوری را اشغال کردند، چین تبدیل به یک مستعمره شد. بزرگ‌ترین تحولات در تاریخ چین، در میانه قرن نوزدهم میلادی صورت گرفت، یعنی موقعی که نظام اقتصادی خارجیِ کاپیتالیسم وارد چین شد. تأثیری که کاپیتالیسم بر جامعه چین به جا گذارد، باعث سرعت بخشیدن به تبدیل ساختار اجتماعی فئودالی به سرمایه داری شد، و نیز رخنه کاپیتالیسم در اقتصاد اجتماعی چین موجب ضعیف شدن ارکان اقتصاد طبیعی خودکفای آن شد و صنایع دستی چین را، خواه در شهرها و خواه در خانه‌های

---

۱. این شرح براساس این منبع است: مجموعه آثار مائو، جلد دوم، صفحات ۵۸۴ـ۶۱۷. ن.
۲. (Chou)؛ دودمانی که در فاصله سال‌های ۷۲۲ـ ۴۸۱ ق.م، بر چین حکومت کرد. م.
۳. (Chin یا Tsin)؛ دودمانی که در فاصله سال‌های ۲۲۱ـ۲۰۷ ق. م، بر چین حکومت کرد. م.
4. Opium War

روستایی، فلج کرد. همچنین باعث رشد اقتصاد کالایی[1] در مناطق شهری و روستایی شد.

در طول گذر از اقتصاد فئودال به اقتصاد کاپیتالیستی، دو طبقه مشخّص و متخاصم، که پیش‌تر هرگز وجود نداشتند، ظاهر شدند: بورژوازی[2] و پرولتاریا[3]. ظهور پرولتاریا مقارن با پیدایش بورژوازی و در زمانی بود که امپریالیست‌ها [جهانخواران] شروع به تسلط مستقیم برنهادهای [اقتصادی] چین کرده بودند. امپریالیست‌ها مایل نبودند که چین به یک کشور کاپیتالیستی تبدیل شود؛ بلکه ترجیح می‌دادند که آن کشور را در وضعیت یک نیمه مستعمره یا یک مستعمره تحت سلطه‌ی خویش، نگه دارند. مائو در ادامه مطلب، می‌نویسد که در واقع امپریالیست‌ها با فئودال‌های محّلی سازش کردند تا از توسعه سرمایه داری در چین جلوگیری کنند. به این منظور، امپریالیست‌ها هر نوع فشار نظامی، سیاسی و اقتصادی بر چین را به کار گرفتند؛ این امر را می‌توان در تجاوزات آنان به چین در جنگ‌های ۱۸۴۰[4]، ۱۸۵۷[5]، ۱۸۹۴[6]، ۱۹۰۰[7]، یا در ادعاهای صورت گرفته علیه چین بر طبق معاهدات نابرابری که در اثر این جنگ‌ها به امضا رسیدند، مشاهده کرد. فشارهای فرهنگی نیز در پوشش فعالیت مبلّغین مذهبی [مسیحی]، اقدامات بیمارستان‌ها [ی مسیحی]، مدارسِ [مبلّغین مذهبی مسیحی]، روزنامه‌ها، و نیز در اغوای دانشجویان چینی برای تحصیل در خارج از کشور، آشکار شد. مائو باور داشت که تمامی این کارها، اقدامات تجاوزگرانه‌ای بود که به منظور به‌بردگی درآوردن و فریب اقشار مردم چین و در راستای اهداف خودپسندانه

---

1. Commodity economy
2. Bourgeoisie
3. Proletariat

۴. اشاره به «جنگ تریاک» است. م.
۵. نخستین سال دومین جنگ چین و انگلستان (۱۸۵۶-۱۸۶۰). م.
۶. نخستین جنگ چین و ژاپن که به پیروزی ژاپن انجامید و چین ناگزیر شد که جزایر تایوان، پسکادورس و شبه‌جزیره لیائو تونگ را به ژاپن واگذارد و استقلال شبه جزیره کره را به رسمیت بشناسد. م.
۷. «قیام بوکسورها» در مخالفت با نفوذ خارجیان در چین؛ این قیام توسط نیروهای نظامی مشترک ژاپن، امریکا، آلمان، اتریش، بریتانیا، ایتالیا، فرانسه و روسیه سرکوب شد. م.

امپریالیسم صورت گرفت[1]. مائو باز هم معتقد بود که چون این نیروهای امپریالیست و فئودال بودند که چین را از یک جامعه فئودالی به یک جامعه نیمه فئودالی، و از یک چین مستقل به یک چین نیمه مستعمره و مستعمره تبدیل کردند، بنابراین تضادهای اولیه در درون جامعه چین نوین عبارت بودند از تضاد بین فئودالیسم و اقشار مردم. لذا امپریالیسم یک دشمن اصلی و بزرگ بود. مائو نتیجه‌گیری کرد که انقلاب‌های معاصر چین از بطن این تضادها زایش یافتند.

از این رو، هدف‌ها و دشمنان اصلی انقلاب چین عبارت بودند از امپریالیسم و فئودالیسم، و به ویژه بورژوازی امپریالیست [بورژوازی کُمپرادور] و طبقه زمیندار چین. لذا به نظر می‌رسد که انقلاب چین دو هدف داشت: فروپاشی امپریالیسم خارجی [در چین] از طریق برپایی یک انقلاب ملّی، و (۲) از میان بردن طبقه مالک از طریق یک انقلاب دموکراتیک. انقلاب چین ضرورتاً می‌بایست یک انقلاب مسلّحانه باشد تا بتواند با امپریالیست قدرتمند و ضدانقلاب مسّلح مالکان فئودال پیکار کند. مرحله اولیه انقلاب چین، دست زدن به یک جنگ چریکی دهقانی بود، با این هدف که ابتدا یک پایگاه قدرتمند نظامی، اقتصادی و فرهنگی را در مناطق روستایی ایجاد کنند، و سپس در مرحله بعد، مبادرت به تسخیر شهرها نموده و پیروزی کامل انقلاب تحقق یابد. اما مائو افزود که به دلیل این حقیقت که چین شرایط خاص خود را دارد و ماهیت انقلاب آن نیز جنبه خاص دارد، لذا «ماهیت انقلاب چین در مرحله کنونی از نوع پرولتاریایی ـ سوسیالیستی نیست، بلکه ماهیت بورژوایی ـ دموکراتیک دارد.[2]» ولی انقلاب بورژوایی ـ دموکراتیک که مائو به آن اشاره می‌کند، دیگر از نوع قدیمی و مهجور انقلاب بورژوایی ـ دموکراتیک نبود؛ بلکه یک انقلاب دموکراتیک جدید بود که ماهیّت آن در قسمت بعد، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

---

۱. در مورد ده اتهام مائو علیه هجوم خارجی به چین، به این منبع مراجع شود: مجموعه آثار مائو، جلد دوم، صفحه ۵۹۱ ن.

۲. همان منبع، صفحه ۶۱۰ ن.

دموکراسی جدید در اواخر دوران جنگ مقاومت [پیکار با ژاپن در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۳۷] و چندین سال پس از آن، رساله‌ی مائو تحت عنوان «درباره دموکراسی جدید» (۱۹۴۰) نافذترین نوشتارهای او بود. این رساله ضمناً حاوی تحلیل‌هایی بود که به پیروزی فراگیر حزب کمونیست در سال ۱۹۴۹ کمک کرد. مائو در این رساله گفته بود که تعیین کننده مسیر و ماهیّت انقلاب چین، ساختار اجتماعی چین است. به دلیل این‌که جامعه چین یک جامعه مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودال بود لذا مسیری را که انقلاب چین ناگزیر بود بپیماید، به دو مرحله تقسیم می‌شد؛ مرحله‌ی اولِ انقلاب، عبارت بود از تبدیل چین به یک جامعه‌ی دموکراتیک مستقل؛ مرحله‌ی دوم عبارت بود از ادامه انقلاب برای سازندگیِ یک جامعه‌ی سوسیالیستی. مرحله‌ی اول شامل دوره‌ی زمانی از «جنگ تریاک» در ۱۸۴۰ تا جنگ مقاومت علیه ژاپن [۱۹۴۵-۱۹۳۷] بود. در میان تمامی پیکارها در این مرحله‌ی نخستین، انقلاب ۱۹۱۱ به لحاظ [ماهیت] انقلابی آن، مهم‌ترین بود، زیرا پیکاری ضد امپریالیستی و ضد فئودالی بود که می‌کوشید جامعه‌ای مستقل و دموکراتیک را بنیان نهد. از حیث ماهیّت اجتماعی، انقلاب ۱۹۱۱ یک انقلاب دموکراتیک ـ بورژوایی بود.

مائو در ادامه مطلب، اندیشه‌ی یک دموکراسی بورژوایی را به دو نوع و دو دوره‌ی زمانی مشخص، تقسیم می‌کند: (۱) دوره دموکراسی بورژوایی قدیم و انقلاب بورژوایی قدیم که شامل دوره زمانی قبل از جنگ جهانی اول و پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی است؛ (۲) دوره دموکراسی بورژوایی جدید و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه. از این رو، تفکیکی که مائو میان انواع قدیم و جدید انقلاب قائل شده است، انقلاب چین را در مقوله‌ی انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک نوین قرار می‌دهد، و علاوه برآن، اینک انقلاب چین را بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی ـ سوسیالیست می‌داند[1]. مائو می‌نویسد: «این انقلاب، دیگر یک

---

۱. در ایدئولوژی مارکسیسم، تفاوت بنیانی میان انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک و انقلاب ←

انقلاب نوع قدیم نمی‌باشد که به وسیله بورژوازی و با هدف تأسیس یک جامعه و دولت کاپیتالیستی و یک دولت تحت دیکتاتوری بورژوازی برپا می‌شد، بلکه انقلاب جدیدی است که به وسیله پرولتاریا هدایت شده و هدف آن در وهله اول، ایجاد یک جامعه دموکراتیک و یک دولت تحت دیکتاتوری مشترک تمامی طبقات انقلابی است[۱]. چون تحلیل مائو مبتنی بر رهیافت و برداشت طبقاتی بود، و چون او دیکتاتوری را به عنوان تنها صورت کار آمد حکومت می‌دانست، لذا این‌طور استنباط می‌شود که مائو دیکتاتوری مشترک تمامی طبقات انقلابی را شکلی از حکومت مشترک می‌داند. انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک جدید ضرورتاً می‌بایست به وسیله پرولتاریا هدایت شود، زیرا، به گفته مائو، این انقلاب بورژوایی ماهیتی دوگانه دارد؛ از یکسو امکان بالقوّه شرکت بورژوازی در انقلاب از طریق متّحد شدن با کارگران و دهقانان علیه دشمنی قوی [امپریالیسم و فئودالیسم] وجود دارد، اما در عین حال از سوی دیگر، آمادگی بورژوازی برای متحد شدن با دشمن به هنگام بیدار شدن آگاهی [طبقاتی] کارگران و دهقانان نیز وجود دارد. از این رو، بورژوازی در پیکار با دو دشمن خونی مردم چین، یعنی امپریالیسم و فئودالیسم، رویّه‌ای را در پیش می‌گیرد که بین انقلابی عمل کردن و سازش در نوسان است. لذا مائو نتیجه‌گیری کرد که تاریخ ثابت کرده است که بورژوازی قادر نیست امپریالیسم و

→

پرولتاریایی ـ سوسیالیست وجود دارد: انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک اساساً تحت تأثیر منافع بورژوازی و در راستای پیکار با فئودالیسم یا امپریالیسم به منظور به دست آوردن حقوق سیاسی بیش‌تر یا استقلال ملی است (نظیر انقلاب ۱۷۸۹-۱۷۹۹ فرانسه، انقلاب‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ در اروپای غربی و انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه). مارکسیست‌ها معتقدند که این انقلاب به نتیجه منطقی‌اش نمی‌انجامد، زیرا طبقه بورژوا می‌کوشد تا از کارگران به عنوان وسیله‌ای در مبارزه با فئودال‌ها یا امپریالیست‌ها استفاده کرده و به اهداف محدودی نایل شود، بی‌آنکه تغییر عمده‌ای را در وضعیت طبقه کارگر پدید آورد. از سوی دیگر، انقلاب پرولتاریایی ـ سوسیالیست (یا انقلاب پرولتاریایی) هدف سرنگون کردن کامل کاپیتالیسم و برپایی نظم نوینی را در سر می‌پرورانند که به دیکتاتوری پرولتار یا می‌انجامد، از این رو برخی مارکسیست‌ها (نظیر لنین و مائو) معتقدند که انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک اساساً پیش در آمد و مقدمه‌ی انقلاب پرولتاریایی است.(نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحات ۴۷-۴۸، ۴۶۷-۴۶۸). م.

۱. مجموعه آثار مائو، جلد ششم، صفحه ۲۶۹. ن.

فئودالیسم را سرنگون کند و این مسئولیت بایستی خواه و ناخواه به دوش پرولتاریا قرار گیرد[۱].

سیاست دموکراسی جدید

مائو برای جلب حمایت کومین تانگ، تئوری را با استراتژی عملی در هم آمیخت. او ضمناً تلاش کرد تا از همکاری لیبرال‌هایی که ایمانی قوی به دموکراسی داشتند، بهره‌مند شود. دولت کمال مطلوبی که مائو سودای تأسیس آن را در سر می‌پروراند یک جمهوری دموکراتیک جدید بود که تحت [حاکمیت] دیکتاتوری تمامی مردم ضد امپریالیست و ضد فئودال قرار داشت؛ و همین مردم نیز [مآلاً] تحت رهبری پرولتاریا قرار داشتند. مائو، بینش خود از جمهوری دموکراتیک جدید را با سه خط‌مشی اساسیِ و واقعاً انقلابی پیوند داد: متّحد شدن با اتّحاد شوروی؛ وارد کردن کمونیست‌ها در حزب کومین تانگ؛ و برخورداری از کمک کارگران و دهقانان[۲]. جمهوری دموکراتیکِ جدیدِ مائو، متفاوت از جمهوری کاپیتالیستی قدیم و اینک کهنه شده‌ای بود که تحت رهبری بورژوازی قرار داشت. همچنین متفاوت از جمهوری سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود، یعنی شکلی از حکومت که در آن زمان در اتّحاد شوروی ظاهر می‌شد و بنابه پیش بینی مائو، در سایر کشورهای سرمایه داری و صنعتیِ پیشرفته نیز به وجود می‌آمد[۳].

مائو علاقه خاصی به فرازی در بیانیه نخستین کنگره ملی کومین تانگ داشت که در سال ۱۹۲۴ در طول همکاری کومین تانگ و حزب کمونیست برگزار شد.

---

۱. همان منبع، صفحه ۶۳۵. ن.

۲. عین گفته‌ی مائو نقل می‌شود:
اصول سه گانه خلق که مورد بحث است، همان اصولی است که توسط دکتر سون یا تسن در بیانیه‌ی اولین کنگره کومین تانگ مطرح شد... اصول سه گانه انقلابی خلق ـ اصول سه گانه واقعی مردم ـ در زمان حاضر سه سیاست اساسیِ اتحاد با روسیه، همکاری با کومین تانگ، و یاری دهقانان و کارگران را شامل می‌شود. بدونِ این سیاست‌های اساسی، و یا بدون وجود یکی از آن‌ها، همگی در حال حاضر به صورت اصول سه‌گانه ناسَره خلق و یا اصول سه‌گانه ناقص خلق در خواهند آمد. (نک: انقلاب چین، صفحه ۳۲۸). م.

۳. منبع پیشین، صفحات ۶۳۵-۶۳۶. ن.

مائو، این فراز را در رساله‌ی «در باب دیکتاتوری دموکراتیک خلق» که در سال ۱۹۴۹ انتشار یافت و نیز در چند مقالهِ دیگرِ خود نقل کرده است. این فراز چنین است:

نظام به اصطلاح دموکراتیک در ملل جدید، معمولاً در انحصار بورژوازی است و صرفاً به صورت ابزاری برای ظلم کردن به توده مردم در می‌آید. در مورد اصل دموکراسی کومین تانگ، این اصل نشانگر آن چیزی است که همه‌ی مردم در آن سهیم هستند و در انحصار افراد معدودی نیست[1].

مقصود مائو از نَقل فراز مزبور، این بود که نشان بدهد که بورژوازی نباید قدرت سیاسی دولت را در انحصار خود قرار دهد، و دیگر این که قدرت سیاسی بایستی به روی تمام طبقات انقلابی باز باشد. نقل این فراز، همچنین با این هدف همراه بود که نیازهای شعارِ «گشودن قدرت سیاسی [به روی تمامی گروه‌های انقلابی]»[2] را که به وسیله اعضای دموکرات احزاب سیاسی کوچک حمایت می‌شد، برآورده سازد. در این جا مقصود این بود که به دیکتاتوری تک حزبی کومین تانگ باید خاتمه داده شود [و سایر احزاب نیز در قدرت سیاسی سهیم شوند]. لذا مائو دو ویژگی مشخص را در خصوص سیاست دموکراسی جدید، معین کرد: (۱) نظام دولت، که می‌بایست یک دیکتاتوری متعلق به تمامی طبقات انقلابی باشد؛ (۲) نظام سیاسی، که می‌بایست به صورت مرکزیت دموکراتیک[3] باشد[4].

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد چهارم، صفحه ۱۳۶۶. ن.

2. «Kung-kai chang chuan»

۳. (Democratic centralism)؛ اصل رهنمودیِ مدیریت کشور و حزب کمونیست در یک نظام سوسیالیستی. این اصل می‌گوید که باید نظام سلسله مراتب قدرت را با مشارکت مردم و نظارت مردم برآن، تلفیق نمود؛ در واقع از لحاظ ایدئولوژیکی، نوعی وحدت دیالکتیکی (مکمّل) قدرت و اقدامِ «از پایین و از بالا» است. نظام مرکزیت دموکراتیک براین اصول استوار است: اعضای تمامیِ تشکیلات (رسمی) حزب، از پایین‌ترین رده گرفته تا بالاترین آن‌ها، به طور دموکراتیک انتخاب می‌شوند؛ (۲) کلیه تصمیمات حزب با اکثریت آراء اتخاذ می‌شود و اقلیت باید تابع رأی اکثریت باشد، یعنی اینکه انضباط حزبی مقرر می‌دارد که به محض اتخاذ یک تصمیم، کلیّه اعضا باید نسبت به پذیرش و اجرای آن اقدام نمایند؛ (۳) کلیّه تشکیلات حزبی

←

اقتصاد در دموکراسی جدید در مورد جنبه‌های اقتصادی این دموکراسی جدید، مائو تأکیدات تازه‌ای نکرد؛ بلکه ترجیح داد که از دو اصل بنیادی سون یاتِسن در مورد زندگی مردم پیروی نماید: تعدیل نظام سرمایه داری و برابری افراد در مالکیت زمین. با وجود این، مائو یک عنصر و عامل دیگر را اضافه کرد. به این معنا که شعار سون یاتِسن مبنی بر «دادن زمین به دهقانان» را این طور تفسیر و تعبیر کرد که منظور از شعار مزبور این است که اراضی متعلق به زمینداران باید مصادره شده و سپس میان دهقانانی که زمین مختصری دارند یا فاقد زمین می‌باشند تقسیم گردد؛ در حالی که سون یاتِسن اصل مزبور را فقط در راستای ایجاد برابری در مالکیت زمین، یا پرداخت مالیات زمین و یا خریداری زمین توسط دولت، پیشنهاد کرده بود. مائو عقیده داشت که اقتصادِ دموکراسی جدید نباید مقلّد الگوی اروپایی ـ امریکایی کاپیتالیسم یا ساختار اقتصادی نیمه فئودال قدیم چین باشد، بلکه ناگزیر است الگوی اقتصادی را طرح ریزی کند که در بردارنده‌ی عناصر سوسیالیستی بنیادینی باشد که بر مبنای دو اصل سون یاتِسن بنیان نهاده شده بود.

فرهنگ در دموکراسی جدید مائو با مارکس و لنین هم‌صدا شد و فرهنگ یک جامعه را بازتاب ایدئولوژیکی [روبنایی] سیاست و اقتصاد آن جامعه تعریف کرد؛ در عین حال یادآور شد که فرهنگ نیز به نوبه خود نفوذ



باید گزارش عملکرد خود را به سازمان‌های بالاتر بدهند؛ (۴) تصمیمات اتخاذ شده به وسیله سازمان‌های بالاتر، برای سازمان‌های پایین لازم الاجرا می‌باشد؛ (۵) کلیه سازمان‌های حزب وظیفه دارند که عقاید و پیشنهادات اعضا را به دقت بررسی نمایند و نظر سازمان مربوطه در این موارد را اعلام نمایند؛ (۶) هر سازمان حزبی حق دارد در حوزه صلاحیت خود، مبادرت به تصمیم‌گیری مستقل کند، مشروط براینکه این تصمیم مغایر با خط کلی حزب و تصمیمات سازمان‌های بالاتر نباشد. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، ص ۱۳۹-۱۴۰). م.

۴. مجموعه آثار مائو، جلد دوم، صفحه ۶۳۷. مائو در این مقاله به تشریح و تفسیر اصل مرکزیت دموکراتیک نپرداخت. ن.

عظیمی را بر سیاست و اقتصاد آن جامعه اِعمال می‌کند[1]، [تأثیرات متقابل زیربنا و روبنا]. مائو می‌گوید که چون چینِ سنّتی در سلطه‌ی فئودالیسم قرار داشت لذا طبیعتاً سیاست و اقتصاد و فرهنگ نیز اساساً ماهیّت فئودال داشت. اما با ورود کاپیتالیسم به چین و در اثر رشد عناصر سرمایه‌داری در جامعه چین، این کشور به تدریج به صورت یک مستعمره، نیمه مستعمره و جامعه‌ای نیمه فئودالی در آمد. از این رو، سیاست و اقتصاد و فرهنگ اینک دارای ماهیّت استعماری، نیمه استعماری و نیمه فئودالی هستند. مائو افزود که پیکار فرهنگی نیز همانند پیکار سیاسی، تقریباً یکصد سال ادامه داشته است، با «جنگ تریاک» [در ۱۸۴۰] شروع شده و تا زمانی که رساله او تحت عنوان «درباره دموکراسی» در ۱۹۴۰ نگاشته شد، همچنان ادامه یافته است. این پیکار فرهنگیِ یک قرنی به دو دوره زمانی تقسیم می‌شود و نقطه‌ی عطف آن نیز جنبش ۴ مه ۱۹۱۹ است[2]. مائو از این دو دوره به عنوان «هشتاد سال اول» و «بیست سال آخر» یاد کرد. از لحاظ سیاسی، «هشتاد سال اول» متعلق به نوع دموکراسی جدید است. از حیث فرهنگی، این دوره هشتاد سالهِ پیش از جنبش چهارم ماه مه ۱۹۱۹، پیکاری بود میان فرهنگ جدید بورژوازی و فرهنگ قدیم طبقه فئودال. در طول بیست سال پس از جنبش چهارم ماه مه [«بیست سال آخر»] نیروی جدیدی ظاهر شد که همانا ایدئولوژی فرهنگی کمونیستی است که به وسیله حزب کمونیست هدایت می‌شد ــ به عبارت دیگر، جهان‌بینی کمونیستی و تئوری انقلاب جهانی. به بیان دیگر، فرهنگ جدید چین پیش از جنبش چهارم ماه مه ۱۹۱۹ که تحت رهبری بورژوازی قرار داشت دارای مشخصه‌یِ دموکراسیِ قدیم بود و بخشی از انقلاب فرهنگیِ کاپیتالیستیِ بورژوازی جهانی به شمار می‌آمد. مائو نتیجه‌گیری کرد که «فرهنگ دموکراتیک جدید» را می‌توان با کلامی کوتاه، به عنوان فرهنگ ضد

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد دوم، صفحه ۶۲۴. ن.

۲. تظاهرات وطنِ دوستانه گسترده‌ای بود که در ۴ مه ۱۹۱۹ در پکن به وسیله اقشار مردم چین برپا شد و طیِ آن به تصمیم کنفرانس صلح ورسای (۱۹۱۹) مبنی بر ادامه حاکمیت ژاپن بر پایگاه‌های واقع در ایالت شانتونگ، اعتراض شد. (ژاپن در سال ۱۹۲۲ این پایگاه‌ها را به چین مسترد کرد). (نک: انقلاب چین، صفحات ۸۸-۸۹؛ تاریخ چین، جلد دوم، فصل ۶). م.

امپریالیستی و ضد فئودالی اقشار وسیع مردم، تحت رهبری پرولتاریا، توصیف کرد[1].

سه مشخصّه فرهنگ جدید

فرهنگ دموکراتیک جدید، بنا به گفته مائو، سه مشخصّه داشت: ملّی‌گرایی، علمی، و توده‌ای بود. از این حیث ملّی‌گرا بود که «با [سیاستِ] سرکوبگرانه امپریالیسم مخالفت می‌کرد و بر حیثیت و استقلال ملّت چین صحّه می‌گذارد»[2]. با این که این فرهنگ بافکر پذیرش غربی شدن کامل، مخالفت کرد لیکن عناصر سودمندی از فرهنگ‌های غرب را جذب کرد و پذیرا شد. در مورد مارکسیسم، فرهنگ دموکراتیک جدید از وحدت حقیقت جهانی مارکسیسم و عمل واقعی انقلاب چین جانبداری کرد. به گمان من [نویسنده] این کار نوعی چینی کردنِ[3] مارکسیسم است، زیرا یک صورت ملّی‌گرایی معیّنی به مارکسیسم می‌دهد.

فرهنگ دموکراتیکِ جدید همچنین جنبه علمی داشت: «این فرهنگ، مخالفِ تمامی افکار فئودالی و خُرافات است و از حقیقت عینی و یکپارچگی تئوری و عمل حمایت می‌کند.»[4] از نظر مائو، کاملاً بدیهی بود که عقاید خرافی جنبه غیر علمی دارد. او همچنین می‌اندیشد که پذیرش فرهنگ باستانی مشخّصِ چین، یک پذیرش غیر علمی است، یعنی به معنای ستایش از فرهنگ باستانی و ناچیز شمردن زمان حاضر، یا تحسین از عوامل و عناصر فئودال است. او به راستی علمی بودن فرهنگ دموکراتیک جدید را حس و درک کرد و به این ترتیب توانست عناصر فئودال فرهنگ چین باستان را طرد کرده و جنبه‌های دموکراتیک و انقلابی آن را جذب کند و پذیرا شود.

فرهنگ دموکرات جدید، در عین حال یک فرهنگ توده‌ای، و فرهنگ اقشار

---

۱. منبع پیشین، صفحه ۶۵۹. ن.

۲. منبع پیشین، صفحه ۶۶۶. ن.

3. Sinification

۴. منبع پیشین، صفحه ۶۶۷. ن.

وسیع مردم بود و از این رو جنبه دموکراتیک داشت: این فرهنگ، با نخبه‌گرایی[۱] مخالف بود: «این فرهنگ باید در خدمت اقشار زحمتکش کارگران و دهقانانی باشد که ۹۰ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، و به تدریج به صورت فرهنگ آنان درآید[۲].»

اهمیت دموکراسی جدید اهمیت رساله مائو تحت عنوانِ «در باره دموکراسی جدید» بیش‌تر از آن که یک تحلیل تئوریک باشد، یک استراتژی برای جلب حمایت و همکاری گروهی از مردم بود که به دموکرات‌ها یا هواداران دموکراسی معروف بودند، یعنی اعضای لیبرال کومین تانگ، فعّالان احزاب کوچک، و اکثریت عظیم لیبرال‌ها و روشنفکران مستقل. استراتژی مائو در وهله اول، عبارت بود از ارائه تفسیر تازه‌ای از «سه اصل مردمی سون یاتِسن»[۳]، البته با تأکید زیاد بر ویژگی‌های سوسیالیستی و مترقی آن و همانند کردن آن‌ها با برنامه‌های کمونیستی در یک مرحله معیّن. مائو اعلام کرد: «فقط یک چنین اصول مردمی است که در اساس با برنامه سیاسی حزب کمونیست در مورد مراحل انقلاب دموکراتیک، یعنی کمترین برنامه آن،

۱.(elitism)؛ تئوری‌های اجتماعی و سیاسی که به این فرضیه باور دارد (یا آن را عمل می‌کند) که جامعه از دوبخش نخبگان حاکم و مردم عوام تشکیل می‌شود. هواداران این فرضیه استدلال می‌کنند که افراد انسانی به لحاظ نژاد، قوم یا خاستگاه طبقاتی یا پیش زمینه اجتماعی با یکدیگر تفاوت داشته و لذا نابرابری آنان یک امر طبیعی است؛ از این رو، نخبگان باید بر جامعه حکومت کنند و مردم را هدایت نمایند. فلسفه مارکسیسم با نظریه «نخبه‌گرایی» قویاً مخالف است زیرا این نظریه با برابری انسان‌ها و عدالت اجتماعی مغایر بوده و ضمناً حکومت یک اقلیت بر توده‌های مظلوم را موّجه جلوه می‌دهد. البته لازم به یادآوری است که در کشورهای کمونیستی سابق نیز سردمداران احزاب، نقش همین نخبگان را ایفا می‌کردند. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، ص ۱۶۷).م.

۲. منبع پیشین، صفحه ۶۶۸. ن.

۳. (Three Peoples Principles)؛ رهنمون‌های سیاسی و اجتماعی که به وسیله دکتر سون یاتسن (رهبر حزب سوسیال دموکرات) در بیانیه نخستین کنگره کومین تانگ در سال ۱۹۲۴، گنجانده شد و شامل این سه اصل بود: (۱) استقلال و عِرق ملی؛ (۲) دموکراسی؛ (۳) عدالت اجتماعی. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۵۹۴). م.

همسویی دارد.[۱]» این تفسیر تازه مائو و اعلام آن، تصور اولیه دموکرات‌ها از کمونیست‌ها را دگرگون کرد. دموکرات‌ها که تصور دیگری در این مورد پیدا کرده بودند، اینک باور داشتند که هیچ نوع تضاد ایدئولوژیکیِ ناسازگاری میان دو حزب اصلی کومین تانگ و کمونیست، دست کم برای آینده نزدیک، وجود ندارد.

دومین اقدام مائو برای جلب حمایت دموکرات‌ها، این بود که سابقه نهضت دموکراتیک چین از ۱۸۴۰ تا ۱۹۴۰ را به عنوان یک جنبش مستمر و بدون وقفه به شمار آورد. او همچنین جنبش کمونیستیِ پس از سال ۱۹۲۱، را به جنبش دموکراتیک عمومی یکصد سال گذشته متصل کرد، و این مرحله را«دموکراسی جدید» نامید. این پیوستگی موجد این برداشت و باور عمومی شد که احزاب کومین تانگ و کمونیست عملاً همچون حزب واحدی هستند که در راستای یک هدف واحد، با یکدیگر همکاری کرده‌اند - دست کم در مرحله اولیه آن. یک تصور دیگر این بود که کمونیست‌ها و توده مردم که طرفدار دموکراسی بودند، همگی آنان از اعضای یک خانواده سیاسی می‌باشند. البته کسانی هم بودند که نسبت به همکاری موقت کمونیست‌ها و کومین تانگ خوش بین نبودند و پیش‌بینی می‌کردند که هرگاه کمونیست‌ها بخواهند وارد مرحله دوم، یعنی سوسیالیسم یا کمونیسم بشوند، این دو حزب از یکدیگر جدا خواهند شد. اما مائو آشکارا اعلام کرد که «ما کمونیست‌ها، از شروع کار تا پایان آن، به همکاری دراز مدت با تمامی پیروان واقعی «سه اصل مردمی» ادامه خواهیم داد.»[۲] همچنین کسانی هم وجود داشتند که نگران بودند به محض این که کمونیست‌ها قدرت را به دست آورند اصل دیکتاتوری پرولتاریا را به اجرا در آورند. مائو برای برطرف کردن نگرانی آنان، پاسخ داد که در سرتاسر دوره‌ی دموکراتیک جدید، یک نظام سیاسیِ متعلق به دیکتاتوریِ یک طبقه یا یک نظام تک حزبی نمی‌تواند ــ و نباید ــ وجود داشته باشد؛ و در زمان درازی پس از آن، یک نظام سیاسی چینی وجود خواهد داشت که وجه مشخصه آن، همانا اتّحاد چند

---

۱. منبع پیشین، صفحه ۶۵۳. ن.

۲. منبع پیشین، ص ۶۵۵.ن.

طبقه‌ی دموکراتیک خواهد بود[۱]. با این تضمین‌ها از جانب مائو، گروهی از اعضای حزب کومین تانگ و اعضای احزاب کوچک با روحیه‌ای مطمئن آماده همکاری با کمونیست‌ها شدند. اکثر دموکرات‌ها به این امید خوش‌بینانه دل بسته بودند که مرحله دموکراتیک جدید تازمان نسبتاً طولانی ادامه خواهد یافت. اما همان طور که بعداً ثابت شد، عمر این دموکراسی کوتاه بود و به محض این که جمهوری خلق [چین] در ۱۹۴۹ تأسیس شد، تأسیس این جمهوری نشانگر آغاز مرحله‌ی سوسیالیستی بود.

پیکار مائو در واقع یک جنگ روانی برای جلب وجدان عمومی مردم بود. در ذهن‌های دموکرات‌ها، کمونیست‌ها به صورت کارسازترین ابزار برای ایجاد دموکراسی در آمده بودند، زیرا آنان از قدرت نظامی برخوردار بودند و می‌توانستند با کومین تانگ در این مورد معامله کنند، در حالی که کومین تانگ ـ بنابر درک و استنباط دموکرات‌ها ـ با سخن گفتن مداوم از دموکراسی و عمل نکردن به آن، مردم را ناامید کرده بود. همین که لیبرال‌های ترقی‌خواه، یعنی دموکرات‌ها، به طرز قاطعی از کمونیست‌ها جانبداری کردند، سقوط حکومت کومین تانگ اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. پیش‌بینی «هوشین» مبنی بر این که «روزی که همفکری گروه‌های اندیشمند و مترقی کاملاً از کف برود، نفت و فتیله چراغ کومین تانگ نیز خواهد سوخت» تحقّق یافته بود.

۱. مجموعه آثار مائو، جلد سوم، صفحه ۹۶۳. ن.



تفکر سیاسی مائو

اصل مرکزیت دموکراتیک مائو هرگز منحصراً به موضوعِ تفکّر سیاسی در یک رساله‌ی خاص ــ و به همان میزانی که او در «درباره دموکراسی جدید» و در «درباره عمل» یا در «درباره تضاد» سخن گفته بود ــ نپرداخت. به منظور ارائه تصویر کامل‌تری از تفکّر سیاسی او، لازم است گفته‌های او را در طول زمان، چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی، کنار یکدیگر بگذاریم.

اگر قرار بود که ما یک «اصل» را در رابطه با آن نظام سیاسی که در سرتاسر تفکّر سیاسی مائو در زمان‌های مختلف، جریان داشت شناسایی کنیم، آن اصل، همانا اصل مرکزیت دموکراتیک می‌بود. البته این فکر مائو جنبه اصیل ندارد. نظام سیاسی که حزب کمونیست و حکومت چین به کار گرفت، اصل مرکزیت دموکراتیک لنینیستی بود. در باره نظام حزبی، مائو در ۱۹۳۷ گفت که برای رهبری یک انقلاب بزرگ، لازم است که حزبی بزرگ و کادرهای عالیِ فراوان حزبی داشت؛ و برای این که حزب خود را قدرتمند کنیم باید متکی بر اِعمال اصل مرکزیت دموکراتیک در حزب باشیم تا اشتیاق به فعالیت را در تمامی اعضای حزب برانگیزد[1]. مائو، هم‌چنین در سال ۱۹۴۰ در رساله‌ی «درباره دموکراسی جدید» پیشنهاد کرده بود که شکل حکومت چین در دوره دموکراتیک جدید باید به صورت مرکزیت دموکراتیک باشد. در عملکرد واقعی، این نظامِ‌حکومتی ارتباط تنگاتنگی با خط توده‌ای دارد[2]. خط توده‌ای دارای دو جنبه است: از توده‌های مردم ناشی می‌شود و به توده‌ها بر می‌گردد. مائو در سال ۱۹۴۳ که درباره روش رهبری حزب سخن می‌گفت، به تشریح مفهوم خط

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد اول، صفحات ۲۵۵ـ۲۵۶. ن.

2. mass line [«چون جونگ لوزیان» به زبان چینی]

توده‌ای پرداخت. در قطعنامه‌ای در خصوص شیوه‌های رهبری، که توسط مائو برای حزب کمونیست چین نگاشته شد، مائو مفهوم خط توده‌ای را به صورت زیر بیان کرد:

> در تمامی کارِ عملی حزب ما، تمامیِ رهبری صحیح، لزوماً «از توده‌ها و به توده‌هاست». این حرف به این معناست: جمع کردن افکار توده‌ها (افکار پراکنده و غیرمنظّم) و متمرکز کردن آن‌ها (از طریق بررسی و تبدیل آن‌ها به افکار متمرکز و منظم)، سپس رفتن به نزد توده‌ها و تبلیغ و تشریح این افکار، تا این‌که توده‌ها این افکار را به عنوان افکار خودشان بپذیرند، محکم به آن‌ها بچسبند و به آن‌ها عمل کنند و درستی این افکار را در عمل بیازمایند. سپس یک بار دیگر، افکار توده‌ها را متمرکز کنند، یک بار دیگر به نزد توده‌ها بروند تا این افکار کاملاً تقویت و اجرا شود. و به همین روال بارها این کار را در یک چرخه بی‌پایان ادامه دهند به نحوی که هر بار افکار، صحیح‌تر، حیاتی‌تر و غنی‌تر بشود. این است تئوری مارکسیستی معرفت[۱].

خط توده‌ای ظاهراً به عقاید و افکار توده‌های مردم ارج می‌نهد، اما در واقع، این خط، همان‌طورکه لیوشائوچی مطرح کرد. یک خط طبقاتی یا خط پرولتاریا است. موقعی که لیوشائوچی این تفسیر راکرد، او هنوز در قدرت بود، و مقامات چینی نظر او را مردود اعلام نکرده بودند، و ظاهراً هنوز هم نظر او معتبر است.

لیوشائوچی تأکید کرد که توده‌ها باید پیشتازان[۲] خود را داشته باشند ـ حزب کمونیست ـ تا نجات کامل آنان امکان‌پذیر بشود، وگرنه انقلاب هیچ رهبری نخواهد داشت و شکست خواهد خورد. نجات کامل خلق چین فقط هنگامی

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد سوم، صفحه ۸۵۴. ن.

۲. پیشتازگرایی (Vanguardism) یکی از ویژگی‌های مارکسیسم ـلنینیسم انقلابی است، و از این ضرورت مطلق سخن می‌گوید که حزب کمونیست باید توسط انقلابیون ایثارگر و حرفه‌ای اداره شده و آنان به عنوان پیشتاز (Vanguard) جنبش طبقه کارگر عمل کنند. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۶۲۳). م.

امکان‌پذیر است که این توده‌ها تحت لوای رهبری استوار و صحیح حزب کمونیست و در مسیر سیاسی که به وسیله حزب مشخص می‌شود، پیکار کنند[1]. از این رو، خط توده‌ای، در قالب یک تعبیر و تفسیر مهم، خطی است که توسط حزب کمونیست ترسیم شده و هدایت خواهد شد. تردید نیست که عقیده لیوشائوچی در این مورد، از تأیید مائو برخوردار بود زیرا هیچ شواهد و مدارکی وجود ندارد که آن دو، در آن زمان با هم اختلاف مسلکی داشته باشند.

به طور خلاصه، خط توده‌ای علاوه بر این که به عنوان خط سیاسی پایه‌ی حزب به شمار می‌آید، بلکه همچنین خط سازمانی حزب نیز می‌باشد. هر دو خط سیاسی و سازمانی حزب بر اصل مرکزیت دموکراتیک استوار است. اصل مزبور در اساسنامه حزب کمونیست گنجانده شده است ـ به طور مثال، در اساسنامه‌ای که در ۱۹۷۳ به تصویب رسید[2].

مرکزیت دموکراتیک همچنین یک اصل سیاسیِ رهنمودی است که در کار حکومت و در میان مردم اعمال می‌شود. قانون اساسی سال ۱۹۷۸ جمهوری خلق چین صریحاً اعلام می‌کند که کنگره ملّی خلق[3]، کنگره‌های خلق محلّی[4] در سطوح مختلف، و تمامی سایر تشکیلات دولت[5]، اصل مرکزیت دموکراتیک را اِعمال می‌کنند. مائو در طرح خود درباره نظام سیاسی چین، در سال ۱۹۴۹ اعلام داشت که جمهوری خلق چین یک دیکتاتوری دموکراتیکِ خلقی است. سپس واژه‌ی «خلق» به عنوان افرادِ طبقهِ کارگر، طبقه دهقان، خرده بورژوا و

---

۱. لیوشائوچی، تألیف لونگ تانگ (پکن، انتشارات جِن ـ مین چو ـ پان شی، ۱۹۵۸) جلد دوم، صفحه ۳۸. ن.

۲. واژه‌ی «خط توده‌ای» در سال ۱۹۴۳ توسط مائو و در دستور العملی موسوم به «در خصوص روش‌های رهبری» عنوان گردید. این واژه نیاز به شرح تفضیلی دارد (نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۵۳ ـ ۵۵؛ تاریخ چین، جلد چهارم، صفحات ۱۱۷-۱۱۹). اما درباره اساسنامه جدید حزب (۱۹۷۳) باید گفت که اساسنامه مزبور ظاهراً در راستای پاکسازی حزب، از هواداران لین پیائو بوده است (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۱۱۵-۱۱۶). م.

۳. کنگره ملّی خلق به مثابه قوه قانونگذاری (پارلمان) چین است. این مجلس دارای اعضایی به تعداد ۳۴۹۷ نفر است که به مدت پنج سال انتخاب می‌شوند. م.

۴. کنگره‌های خلق محلّی در واقع مجالس قانونگذاری محّلی هستند. م.

۵. (نک: تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین، صفحات ۱۴-۲۴). م.

بورژوازی ملّی تعریف شده است. این افراد با رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست، با یکدیگر متحد می‌شوند تا دولت خود را سازماندهی کنند، حکومت خود را برگزینند و دیکتاتوری پرولتاریا را بر «سگ‌های فراری» امپریالیست‌ها یعنی طبقه مالک و طبقه کاپیتالیست دیوانسالار[1] و ارتجاعیون کومین تانگ و همدستان آنان که نماینده‌ی این طبقات هستند، اِعمال کنند. توده مردم از حقوق دموکراتیک، آزادی بیان، آزادی تجمّع، آزادی تشکیل مجامع، و نظایر آن، بهره‌مند هستند، اما ارتجاعیون از این حقوق محروم می‌باشند. ترکیب این دو جنبه ـ اِعمال دموکراسی در میان مردم و دیکتاتوری پرولتاریا بر ارتجاعیون ـ دیکتاتوری دموکراتیک خلق نامیده می‌شود[2].

در سال ۱۹۵۷، مائو در اثر معروف خود به نام درباره روش صحیح بر طرف کردن تضادها میان مردم، یادآور شد که اصل مرکزیت دموکراتیک، در میان مردم اِعمال می‌شود، و این امر نشانگر آن است که اصول مرکزیت دموکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا تا حدود زیادی همطراز یا حتّی مشابه هستند. زیرا می‌توان نوعی از توازی مزبور را در انضباط طلب شده از ارتجاعیون در اِعمال دیکتاتوری‌شان، مشاهده کرد[3]. در حالی که قانون اساسی چین [۱۹۵۴] مقرر می‌داشت که سازمان‌ها و تشکیلات دولت، باید اصل مرکزیت دموکراتیک را

---

۱. پس از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در چین (سپتامبر ۱۹۴۹)، مائو جامعه چین را به چهار طبقه تقسیم کرد: (۱) پرولتاریا؛ (۲) دهقانان؛ (۳) خرده بورژوازی؛ (۴) بورژوازی ملّی (در برابر بورژوازی دلّال یا کمپرادور که با بیگانگان همکاری می‌کنند، و بورژوازی دیوانسالار). مقصود از «بورژوازی دیوانسالار» سرمایه‌دارانی هستند که با رژیم کومین تانگ همکاری می‌کردند. (نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۴۰ـ۴۱، ۶۵). م.

۲. مجموعه آثار مائو، جلد چهارم، صفحه ۱۳۶۴. ن.

(برای اطلاعات بیش‌تر در این مورد، نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۴۰ـ۴۱). م.

۳. مائوتسه تونگ در ۲۷ فوریه ۱۹۵۷ در یک کنفرانس عالی دولتی، درباره «روش صحیح برطرف کردن تضادها میان مردم» سخنرانی کرد و گفت: «در نظام سوسیالیستی، منافع اولیه مردم یکسان است؛ ولی هنوز یک رشته تضادها میان مردم وجود دارد. ما باید به طرز صحیحی اختلافات و تضادهای بین خود و دشمن و نیز تضادهای بین مردم را برطرف نماییم....» این سخنرانی مائو مقدمه‌ی «جنبش بگذار صدگل بشکفد» بود. (نک: تقویم تحولات چین، صفحه ۴۵). م.

اِعمال کنند و مردم از حقوق مدنی‌ای [آزادی‌های عمومی] برخوردارند که مائو آن را به عنوان حقوق آزادی و دموکراسی تعریف کرده است، مائو تشریح کرد که این آزادی، یعنی آزادی دارای حدّ و حصر، و این دموکراسی، یعنی دموکراسی منظم و سازمان یافته، و نه دموکراسی همراه با هرج و مرج. او افزود که دموکراسی و آزادی جنبه نسبی دارند، و نه مطلق، یعنی این‌که اِعمال دموکراسی در میان مردم باید با رعایت اصل مرکزیت [اقتدار دولت] بوده و اِعمال آزادی نیز همراه با نظم و انضباط باشد. این وحدت دموکراسی و مرکزیت، و یگانگی آزادی و انضباط، موجد اصل مرکزیت دموکراتیک است. مائو نتیجه‌گیری کرد که تحت نظام مزبور، مردم از دموکراسی و آزادی وسیعی بهره‌مند می‌شوند، اما در عین حال، این دموکراسی و آزادی‌ها را باید در محدوده‌ی انضباط سوسیالیستی نگه‌داشت[۱].

مرکزیت دموکراتیک به لحاظ نظری، به معنای آن نظامی است که دموکراسی و مرکزیت را در هم می‌آمیزد. اما در عمل واقعی، عملکرد این نظام بستگی دارد به این‌که دموکراسی یا مرکزیت، مورد تأکید قرار گیرند. [در این مورد، باید چند مطلب زیرا را بیان کرد.]

اولاً، به نظر می‌رسد که وعده‌ی مائو درباره اعطای آزادی تجمّع، آزادی تشکیل مجامع، و نظایر آن، با گفته‌های بعدی او در تضاد باشد. زیرا مائو بعداً گفت که مردم [می‌توانند] دیکتاتوری را بر ارتجاعیون اِعمال کنند، آنان را سرکوب نمایند، به آنان اجازه دهند که فقط به طرز صحیحی رفتار کنند، نه این‌که حرف و عمل‌شان یکی نباشد؛ اگر ارتجاعیون بخواهند این گونه عمل کنند، مردم مانع کار آنان شده و کیفر خواهند شد[۲]. مائو همچنین مدّعی شد که پس از امحاء طبقه مالک و طبقه [کاپیتالیستِ] دیوانسالار، تنها طبقه استثمارگری که باقی می‌ماند،

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم. صفحات ۳۶۶ـ۳۶۸. ن.

* در قانون اساسی سال ۱۹۵۴ (در ماده اول) ذکر شده است که حکومت چین از نوع دموکراسی توده‌ای کارگریِ مبتنی بر اتحاد کارگران و کشاورزان است. در مقدمه این قانون اساسی آمده است که هدف از وضع آن، ایجاد یک جامعه سوسیالیستی است. (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۲۸ـ۲۹). م.

۲. مجموعه آثار مائو، جلد چهارم، صفحه ۱۳۶۴. ن.

بورژوازی ملّی است[۱]. این بورژوازی نمی‌تواند در رهبری ملّت شرکت داشته باشد ولی می‌توان از وجود آن برای ساختار ملّی استفاده کرد، زیرا مردم، صاحب یک دستگاه دولتی قدرتمند هستند و از طغیان بورژوازی ملّی هراسی ندارند[۲]. [باید گفت که] خطر استفاده از دستگاه یک دولت قدرتمند برای سرکوب بورژوازی ملّی، برای تمامی کسانی که امکان دارد از خط رسمی یا خط فکری یا عمل [تجویز شده به وسیله دولت] منحرف شوند، وجود دارد. تحت این شرایط، حقوق دموکراتیک آزادی بیان، و نظایر آن، چیزی بیش‌تر از یک ورق پاره نبوده و متلازم با هیچ نوع دموکراسی نمی‌باشد، در حالی که حکومت بسیار قدرتمند است و اقتدار نامحدودی در اِعمال انضباط دارد.

ثانیاً، کلمات مردم[۳] و نقیض آن، یعنی ارتجاعیون[۴]، کلمات قطعی و غیر قابل انعطافی نیستند [و می‌توان آن‌ها را نسبت به افراد دیگری نیز به کاربرد]. واژه «ارتجاعیون» که دیکتاتوری خلقی می‌بایست در مورد آنان اعمال می‌شد، در ابتدا فقط شامل «سگ‌های فراری امپریالیست» بود؛ یعنی طبقه مالک و طبقه سرمایه‌دار دیوانسالار، ارتجاعیون کومین تانگ و همدستان آنان. مع‌ذالک مائو بعداً معنای واژه ارتجاعی را که اشاره به افراد خاصّی داشت، به یک دیدگاه مبهم سیاسی تغییر داد، به نحوی که هر کس که از خط رسمی حزب منحرف می‌شد، امکان داشت که برچسب ارتجاعی بر او بخورد و از حقوق خلقی خود محروم شود. حتّی لیوشائوچی که یک کمونیست تمام عیار بود، به ناگه واجد تمامی صفات مندرج در واژه‌ی «ارتجاعی» شد. در نتیجه‌ی، اتهام‌هایی که به او زدند، او دیگر یکی از اعضای «خلق» چین نبود بلکه «دشمن» خلق به شمار می‌آمد، و به همان روال نیز با او رفتار شد. لیوشائوچی در سال ۱۹۶۹، در اثر شکنجه، در

---

۱. این واژه اساساً در مورد بازرگانان و سرمایه‌داران چینی به کار می‌رود که پس از پیروزی انقلاب کمونیستی، در کشورشان باقی ماندند و رژیم نیز (به دلیل احتیاج به آنان) فعالیت محدود آنان را پذیرا شده بود. (نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۶۴-۶۵). م.

۲. منبع پیشین، صفحه ۱۳۶۶. ن.

۳. (People)، اقشار کارگر و دهقان. م.

4. reactionary

زندان مُرد. بنابراین روشن می‌شود که مائو قادر به تحمل کسانی نبود که تفکری متفاوت از خط رسمی حزب داشتند، و به همان روال نیز ابراز عقیده و عمل می‌کردند. بدیهی است که [پذیرش حقّ] مخالف ــ که یکی از ویژگی‌های حکومت دموکراتیک است ــ در چین مجاز به شمار نمی‌آمد.

ثالثاً، به نظر می‌رسد که مائو بر مرکزیت [اقتدار دولت] تأکید دارد، که به زیان دموکراسی است، گرچه او ظاهراً دموکراسی و مرکزیت را در یک ردیف قرار می‌دهد. پیشنهادهایی که از طرف ارتش سرخ در راستای «مرکزیت از پایین به بالا» یا «بحث اولیه درباره مسائل توسط افراد سطوح پایین و سپس تصمیم‌گیری از طرف سطوح بالا» مطرح شدند، مائو با آن‌ها مخالفت کرد و آن‌ها را دموکراسی افراطی نامید و همچنین به عنوان افکاری ناصحیح و خطا، آن پیشنهادات را رد کرد. مائو این نوع تفکر را برای حزب و انقلاب زیانبار می‌دانست، و چون این پیشنهادها را ناشی از نفرت قشر خرده بورژوازی از انضباط حاکم بر ارتش تعبیر می‌کرد، لذا می‌گفت که این نوع افکار با وظایف پیکاری پرولتاریا در تضاد است[1]. من به درستی نمی‌دانم که آیا طرز تفکر مائو با اصل خط توده‌ای یا اصل مرکزیت دموکراتیک همسویی دارد یا نه. اما موضع‌گیری مائو در این مورد، در تضاد با اصل مرکزیت دموکراتیک بوده و امکان بحث آزاد از سطوح پایین را ناممکن می‌سازد.

البته در دفاع از دیدگاه مائو، می‌توان استدلال کرد که اصولاً دموکراسی در ارتش اِعمال نمی‌شود. با این وصف، [باید یادآور شد که از یکسو] تأکید مائو بر مرکزیت، فقط محدود به بخش ارتش نیست. [از سوی دیگر] مرز میان دموکراسی و دموکراسی افراطی را به سختی می‌توان مشخص نمود. زیرا امکان دارد که مبارزه با دموکراسی افراطی، غالباً به عنوان یک بهانه یا حتّی یک حربه، برای سرکوب دموکراسی به کار رود. دیدگاه مائو آشکارا نشانگر برتری مرکزیت مطلوب او بر دموکراسی است، که پیامدهای زیانباری را برای دموکراسی به همراه دارد.

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد اول، صفحه ۸۶ ن.

ارزش مرکزیت دموکراتیک را باید بر این مبنا داوری کرد که تا چه اندازه اقشار مردم از حقوق دموکراتیک بهره‌مند هستند. درباره این مسأله، برداشت‌های یک دانشمند [چینی] را که در غرب زندگی و تحصیل کرده و سپس به چین بازگشت، اما مأیوس و سرخورده شد، برای شما نقل می‌کنم. برداشت‌های این دانشمند چینی از مفهوم دموکراسی در چین، نشانگر دریافت‌های یک شاهد عینی و تجربه‌های شخصیِ فردی است که در چین زندگی می‌کند، و نه داوری محض یک بیگانه:

> دموکراسی [اصولاً] همواره به معنای بی‌اعتمادی مردم به حکومت است، و از این رو، قدرت در دستان مردم قرار دارد تا حکومت را مهار کرده یا تعویض نمایند؛ اما در [اصل] «مرکزیت دموکراتیک» که حکومت چین، خود را مجری آن می‌داند، اعتماد به حکومت یک امر مسلّم به شمار می‌آید، و مردم گرچه اسماً سَروَر ملت هستند ولی در واقع تحت [سیطره‌ی] دستگاه سیاسی، ناتوان و درمانده باقی مانده‌اند. «مرکزیت» یعنی حّق مردم به لحاظ شرکت در انتخاباتِ از پیش تعیین شده [فرمایشی] و ارائه پیشنهاداتِ خیرخواهانه در محدوده آرمان‌های سوسیالیستی و راهکارهای مارکسیست ـ لنینیستی به مقامات بالاتر[1].

«مرکزیت دموکراتیک» را به عنوان شکلی از حکومتِ «از مردم و به مردم» تعریف کرده‌اند. از لحاظ نظری، این تعریف به این معناست که نیروی محّرک حکومت، از مردم ناشی می‌شود و مزایای سیاست به آنان برمی‌گردد، با این فکر که فقط آنچه که خواست مردم است، قابل اجرا می‌باشد، و این «خط صحیح» است؛ اما اشکال کار در این‌جا است: تمامی این فرآیند، تحت رهبری حزب کمونیست صورت می‌گیرد که مردم را افرادی صغیر و نیز دشمنان بالقوّه تلقّی می‌کند. در واقع، عبارت «به مردم» یعنی توسعه سیطره دستگاه سیاسی بر مردم ، و عبارت «از مردم» یعنی این‌که حکومت

---

۱. موفو ـ شنگ: پژمردگی صدگل (نیویورک، انتشارات پریگر، ۱۹۶۲)، صفحه ۱۵۲. ن.

از طریق سیستم کنترلِ واکنش‌های مردم، می‌تواند تعیین و مشخص کند که تا چه اندازه قادر به اعمال فشار بر مردم است[1].

در فصل چهارم، ما درباره نظریه‌ی سیاستِ دموکراسی جدید مائو صحبت کردیم. به طوری که پیش‌تر بیان شد، هدف دموکراسی جدید این است که با سایر احزابِ سیاسیِ کوچک و آن قشرهایی از عامّه مردم پیمان اتحاد ببندد که از دموکراسی حمایت می‌کنند. جنبش بازسازی چین، از زمان کانگ [کانگ‌یو ـ وی] و لیانگ [لیانگ چی ـ چائو] مسیر دموکراتیک را به عنوان خط فکری خود، پی گرفته است. با این‌که در بُحبوحه‌ی دیکتاتوری‌های آلمان [نازی] و ایتالیا [ی فاشیست] یک اقلیّت چینی مجذوب دیکتاتوری شدند، امّا این تمایلی زودگذر بود و پس از تشکیل دول محور، که ژاپن نیز در زمره آنان بود ــ همان ژاپن تجاوزگر به چین ــ گرایش مزبور فروکش کرد. دیکتاتوری‌های آلمان و ایتالیا یک حس ترس و خصومت را [در مردم چین] برانگیختند؛ در حالی که دموکراسی بریتانیا و ایالات متحده امریکا باعث انگیزش احساسات امیدواری و دوستی شد. در طول سال‌های آخرِ جنگِ مقاومت [در برابر ژاپن، ۱۹۳۷- ۱۹۴۵]، احزاب کوچکی که نماینده‌ی سنّت دموکراتیک غرب بودند، به طرزی بی‌سابقه و به‌شدّت خواستار دموکراسی کردن حیات سیاسی کشور شدند، از جمله الغاء دیکتاتوری تک حزبی [کومین تانگ]، و نیز متکّی بر کمونیست‌ها شدند که برخلاف احزاب کوچک، دارای قدرت نظامی بودند و می‌توانستند کومین تانگ را جداً وادار به اجرای دموکراسی نمایند. این احزاب اقلیت، متقاعد شده بودند که حزب کمونیست از آرمان دموکراسی، که آن احزاب به خاطر آن‌ها پیکار کرده بودند، حمایت می‌کند. مائو در رساله‌اش تحت عنوان «درباره دموکراسی» با کلامی ساده و کوتاه ذکر کرده بود که شکل حکومت احزاب [در دموکراسی جدید مائو] عاری از هر پیچیدگی بوده و به صورت مرکزیت دموکراتیک خواهد بود. در آن زمان، افراد معدودی بودند که معانی ضمنی دقیق واژه‌ی

---

۱. منبع پیشین، صفحه ۱۶۵. ن.

مرکزیت دموکراتیک را جداً مطالعه کردند یا معنای آن را درک نمودند، و حتّی انگشت شمار بودند کسانی که به خود زحمت دادند تا معنای آن را دریابند. مائو، شروع دوره دموکراسی جدید را از سال ۱۹۱۹ اعلام نمود و وعده داد که دموکراسی جدید به مدّت نامحدود ادامه خواهد یافت. احزاب اقلیت، حرف او را جدّی گرفتند و باور کردند که او در گفته‌اش صادق است. اما موقعی که جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ تأسیس شد، عمر این به اصطلاح دموکراسی جدید به پایان رسید [و نظام سوسیالیستی آغاز شد]. با ظهور دیکتاتوری دموکراتیک مائو، امیدها و آرزوهای بزرگی که احزاب اقلیت برای بهره‌مندی از دموکراسی جدید در سر می‌پروراندند، نقش برآب شد[1].

از جنبه منفی، بارزترین ویژگی تفکر سیاسی مائو همانا نفرت آشکار او از دموکراسی پارلمانی غربی بود. پس بیایید این دیدگاه او را، در قالب نکات زیر، تحلیل کنیم.

۱ـ آزادی فردی آزادی فردی به عنوان یک رکن اساسی دموکراسی، هدفی بوده است که جنبش دموکراتیک چین به مدت یکصد سال به خاطر آن پیکار کرده است. در خصوص این نکته، مائو در سال ۱۹۳۷ مقاله مهّمی تحت عنوان با لیبرالیسم پیکار کنید نگاشت. واژه‌ی لیبرالیسم دارای معانی ضمنی متفاوت در مقاطع زمانی مختلف بوده است. به طور مثال، معنای آن در قرن هیجدهم میلادی، جانبداری از دخالت کمتر حکومت در امور عمومی بود؛ درحالی‌که در قرون جدید، به معنای هواداری از دخالت بیش‌تر حکومت بود. مشخصّه اصلی لیبرالیسم برای ذهن چینی‌ها، آزادی سیاسی فردی در راستای دموکراسی است. چینی‌ها، دموکراسی و آزادی را به صورت یک عبارت واحد به کار می‌برند، با این تمایل که دموکراسی را با لیبرالیسم همانند بدانند.اما مائو

---

۱. پس از تأسیس جمهوری خلق چین (اول سپتامبر ۱۹۴۹)، نظام سیاسی این کشور صرفاً بر مبنای قدرت مطلق حزب کمونیست چین است؛ تعداد هشت حزب سیاسی نیز که اجازه فعالیت دارند، عملاً قادر به اِعمال هیچ گونه نفوذی در سیاست چین نیستند. (نک: تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین، صفحه ۱۴). م.

درک دیگری از این واژه دارد، و از زاویه دیگری آن را محکوم می‌کند. مائو در مقاله‌ی «با لیبرالیسم پیکار کنید» یازده نوع جلوه‌های واقعی لیبرالیسم را که باید طرد شود. ذکر می‌کند. به طور مثال، آن کسی که از دستورات حزب سرپیچی می‌کند و عقیده شخصی خود را مقدّم بر هر چیز دیگری می‌داند، یا آن کسی که هیچ کوششی برای اصلاح اشتباهات خود نمی‌کند، این شخص یک دیدگاه لیبرالیستی دارد[1]. تمامی ویژگی‌هایی که مائو به لیبرالیسم نسبت داد، در واقع جنبه‌های منفی لیبرالیسم هستند، و حتّی بعید به نظر می‌رسد کسی که خود را لیبرال می‌نامد، به همان اندازه مائو از این جنبه‌ها انتقاد نکند. توصیف مائو از لیبرالیسم، از این جهت ارزشمند است که بیش‌تر بیانگر عقاید خود مائو است تا آنچه که او درباره لیبرالیسم می‌گوید.

مائو ادّعا کرد که حزب کمونیست باید پیکار فکری فعال را به عنوان حربه‌ای برای دستیابی به همبستگی در درون حزب و تشکیلات انقلابی دنبال نماید، در حالی که لیبرالیسم پیکار فکری را نفی کرده و هوادار صلح عاری از ملاحظات عقیدتی است. در این‌جا، کلمه صلح، آشکارا نشانگر نقیض پیکار است، هر چند که مائو آن را تعریف نکرد. مائو در این‌جا فقط یک خط فکری صحیح را می‌پذیرد و هر خط فکری دیگری را که ممکن است از مارکسیسم منحرف شده باشد، محکوم می‌کند. لذا مائو عقیده داشت که مارکسیسم و لیبرالیسم اساساً در تقابل با یکدیگر قرار دارند. او که در ابتدا خواستار یکسانی فکر و اندیشه بود، در مرحله بعد، از یکسانی عمل نیز جانبداری کرد. لذا مائو تأکید ورزید که در تمامی زمان‌ها و تحت هر شرایطی، انسان باید نسبت به اصل صحیح وفادار بماند و به پیکار بدون وقفه با افکار و کردارهای نادرست ادامه دهد. علاوه بر آن، مائو معتقد بود که یک کمونیست باید منافع انقلاب را به عنوان منافع حیاتی خود به شمار آورده و منافع شخصی‌اش را در درجه دوم اهمّیت قرار دهد[2].

---

۱. برای اطلاعات بیش‌تر درباره این موضوع، نک: مجموعه آثار مائو، جلد دوم، صفحات ۳۳۰-۳۳۱. ن.

۲. منبع پیشین، صفحه ۳۳۲. ن.

[می‌دانیم که واژه‌ی] انقلاب یک مفهوم انتزاعی و کلّی است. آن چه که مائو در واقع [در رهگذر انقلاب] از دیگران مطالبه می‌کرد، فرمانبرداری اعضا از حزب بود، که نهایتاً به فرمانبرداری آنان از سردمداران حزب می‌انجامید.

در دنیای غرب، دو جهان بینی کاملاً متفاوت وجود دارد که برای تسلّط بر جهان، با یکدیگر در پیکار هستند [فردگرایی و اقتدار مطلق دولت]. در کشورهای دموکراتیک، فردگرایی مورد تأکید می‌باشد. قرار نیست که همه‌ی افراد مثل هم فکر کنند و لذا به فردیّت و استقلال آنان احترام گذارده می‌شود. دیدگاه مارکس ـ به آن گونه که اتحاد شوروی یا چین نمونه‌های آن هستند ـ بر عظمت حزب کمونیست و دولت تأکید دارد و افراد باید جمعاً و کلاً با آمال آن‌ها همسویی داشته باشند. در برابر قدرت دولت «ملوک»[1]، کرامت و عزّت نفس یک فرد پشیزی نمی‌ارزد. این دیدگاه اساساً در تقابل با فردگرایی است.

مائو به نام پیکار با آن‌چه که آن را جنبه‌های ناخوشایند لیبرالیسم به شمار می‌آورد، در واقع لیبرالیسم واقعی را در مفهوم تفکر آزاداندیشی و اقدام فردی، سرکوب کرد. مائو در برابر پلنوم[2] دوم کنگره هشتم حزب [۱۹۵۶] اظهار داشت که برخی کادرهای روشنفکر و بلند پایه کوشیدند تا «دموکراسی بزرگ‌تر» را اعمال کنند، که منظورشان به کارگیری نظام پارلمانی بورژوایی، دموکراسی پارلمانی غربی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، و نظایر آن، بود، اما باید گفت که تمامی این افکار که فاقد توجیه مارکسیستی و پیکار طبقاتی است، افکاری خطا می‌باشند[3].

هرگز به ذهن مائو خطور نکرد که آزادی بیان یا آزادی عقیده را به عنوان فضیلت‌های سیاسی ارزشمند به شمار آورد. به طور مثال، جنبش «بگذار صد

---

۱. (Moloch)؛ یکی از بت‌های کنعانیان که به خاطر خشنودی او، مردم فرزندان خود را قربانی می‌کردند؛ هر چیزی که به خاطر آن باید خود را فدا کرد. م.
۲. (Plenum یا Plenary Session)؛ در اصطلاح احزاب کمونیست به معنای اجلاس کمیته مرکزی با حضور اعضای کامل آن است. معمولاً پس از آنکه اعضای کمیته مرکزی در کنگره حزب انتخاب شدند، پلنوم حزب تشکیل می‌شود تا به مسائل بسیار مهم و حیاتی (نظیر انتخاب اعضای دفتر سیاسی حزب) بپردازد. پلنوم باید هر شش ماه یک بار تشکیل شود. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۴۴۰). م.
۳. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۳۲۳. ن.

مکتب فکری چالش کنند و صد گل بشکفد» در ۱۹۵۷، به هیچ رو هدف آزادی بیان یا آزادی عقیده مردم را دنبال نمی‌کرد. هدف این بود که مردم را اغوا نماید تا افکار پنهان شده در قلب‌هایشان را که جرأت ابراز آشکار آن‌ها را نداشتند، ابراز نمایند. مردم چین، و به ویژه روشنفکران، تشویق به چالش و شکوفایی شدند و به آنان وعده داده شد که هیچ نوع اقدامات تنبیهی در مورد گفته‌های آنان اِعمال نخواهد شد. اما موقعی که انتقادات خود را آشکارا ابراز داشتند، هنگامی که مخزن ناخشنودی، خشم و نفرت از حکومت، منفجر شد، بلافاصله به آنان برچسب ارتجاعیون راست‌گرا را زدند و مجازاتشان کردند. به گفته خود مائو، این کار برای «روکردن دست مخالفان» بود، تا بعداً هدف یک حمله قرار گیرند. مائو در این باره گفت: «ما» تصمیم گرفتیم که چالش و شکوفایی بزرگ را اجرا کنیم، با این هدف که به دست راستی‌ها امکان دهیم تا به صورت مخالفان رژیم ظاهر شوند، و سپس طبقه کارگر را بسیج کنیم تا قیام کرده و با آنان مباحثه و مخالفت کنند، و بالاخره آنان را شکست دهند. او همچنین مدّعی شد که ایجاد جبهه‌های مخالف در سروکار داشتن با دست راستی‌ها، بسیار اهمیت داشت و دادن آزادی عمل و آزادی بیان به آنان به این منظور بود که موضع آنان به عنوان مخالفان رژیم، کاملاً روشن شود[1]. بر طبق توجیه مائو، «جنبش بگذار صد گل بشکفد» چیزی جز یک نقشه از قبل طرح شده برای به دام انداختن مخالفان حکومت نبود[2]. در این مورد، اتفاقاً مائو اصطلاحی را باب کرد که در دوران پس از انقلاب

---

۱. مائوتسه تونگ، Wan-sui، مجموعه آثار مائو، جلد اول، صفحات ۱۳۰-۱۳۱. ن.

۲. موضوع «بگذار صدگل بشکفد» اساساً جنبه سیاسی دارد و پیامد آغاز سیاست استالین زدایی در شوروی در کنگره بیستم حزب (۴ فوریه - ۲۷ مارس ۱۹۵۶) و قیام‌های مردمی است که در اروپای شرقی روی داد. مائو در ۲ مه ۱۹۵۶ در کنفرانس عالی دولتی، ضمن انتقاد از استالین، شعار مزبور را مطرح کرد و از روشنفکران خواست که عقاید مخالف خود را ابراز دارند. مائو می‌خواست فضای بسته فرهنگی چین تا حَدی باز شود، اما میزان مخالفت با رژیم به حدّی بود که رژیم ناگزیر شد در ژوئن ۱۹۵۷ مبادرت به بازداشت مخالفان حکومت کند و تعداد زیادی از مقامات حزبی و دولتی را برکنار نماید. از دیدگاه فلسفی، مائو این اقدام را نوعی «ایجاد تضاد» و برطرف کردن آن می‌دانست، که در نهایت به سود چرخه تضادها در سیر تکاملی جامعه چین بود. (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۳۹-۴۰، ۴۶-۴۷؛ جمهوری خلق چین، صفحات ۱۱۹-۱۳۴؛ روسیه، غرب و چین، فصل هفتم). م.

چین رواج یافت ـ اصطلاح yang-mou. فعل yin-mou در زبان چینی به معنای توطئه و دسیسه کردن است و معنای اصطلاح جدید yang-mou نیز «توطئه و دسیسه آشکار» است. این اصطلاح اساساً به این معنا بود که مردم را وادارند تا افکار مخالفت‌آمیز خود را ابراز کنند و سپس به حساب مخالفان رژیم برسند.

۲ـ سوزاندن کتاب‌ها مائو در یک گفت و گوی دوستانه با لین پیائو، از چین شه هوانگ[1] به عنوان خبره‌ای که به زمان حال ارج می‌نهاد و گذشته را ناچیز می‌شمرد، تمجید کرد، زیرا او معتقد بود که کسی که از گذشته برای نفی زمانِ حال استفاده می‌کند، علاوه بر این‌که باید خود او را کشت، بلکه همچنین پدر و مادر و زن و فرزندانش را. لین پیائو حرف مائو را قطع کرد و به این حقیقت اشاره نمود که چین شه هوانگ دستور داد کتاب‌ها را بسوزانند و دانشمندان را زنده به گور کنند[2]. مائو در پاسخ گفت: «نتیجه کار او به کجا انجامید؟ او فقط ۴۶۰ دانشمند را زنده به گور کرد، در حالی که ما ۴۶/۰۰۰ نفر را زنده به گور کردیم. در سرکوب ضدانقلاب‌ها، آیا ما تعدادی از آنان را نَکُشیم؟ من به این افراد دموکرات گفتم که وقتی می‌گویید ما مثل چین شه هوانگ عمل می‌کنیم، شما اشتباه می‌کنید زیرا ما صدبار بدتر از او عمل کرده‌ایم. موقعی که ما را سرزنش می‌کنید که مثل او رفتار می‌کنیم، مثل یک دیکتاتور، ما این اتهام را می‌پذیرم. تأسف در این است که شما به قدر کافی ما را سرزنش نمی‌کنید. ما غالباً ناگزیر شده‌ایم این کار را تکمیل کنیم....(صدای خنده بلند)[3].

گفت‌وگوی مزبور، بیانگر ارزیابی مائو از امپراتور «چین شه هوانگ» است. پیش از آن‌که مائو از این امپراتور تعریف و تمجید کند، قرن‌ها بود که روشنفکران

---

1. Chin Shih Huang (Chin Shih Huangti)

۲. چین شه هوانگ (۲۵۹ـ۲۱۰ ق.م.) امپراتور چین در سال‌های ۲۴۷ـ۲۱۰ ق.م، که او لقب «امپراتور اول» (شِه هوانگ) از سلسه چین را داده‌اند. او پادشاهی مقتدر بود و توانست تمامی قلمروی چین را در سلطه‌ی امپراتوری خود درآورد. اما به منظور تضمین قدرت مطلقه خود، دستور داد که تمامی کتاب‌های تاریخی قدیم را بسوزانند. (نک: فرهنگ مشاهیر وبستر، صفحه ۱۳۵۷). م.

۳. Wan-sui ، مجموعه آثار مائو، جلد دوم، صفحه ۱۹۵. ن.

چینی همواره سیاست سوزاندن کتاب‌ها و زنده به گور کردن دانشمندان توسط او را به عنوان بدترین فجایع در تاریخ چین، محکوم می‌کردند.

حال بیایید ببینیم چگونه خط فکری رسمی کمونیسم چین از امپراتور چین شه هوانگ و سیاست او مبنی بر سوزاندن کتاب‌ها و زنده به گور کردن دانشمندان تجلیل کرد. او را به عنوان دولتمردی ممتاز توصیف کردند که در ابتدا چین را متحد و یکپارچه کرد؛ در طول دوره زمانی تحول در تاریخ چین، یعنی موقعی که فئودالیسم جای نظام برده داری را گرفت، او از اصلاحات [فئودالی] جانبداری کرد و مصممّانه به نیروهایی یورش آورد که خواستار اعاده‌ی نظام برده‌داری بودند، و نخستین سلسله فئودال متحد را تأسیس نمود و به این طریق نقش مهمی را در پیشبرد تاریخ چین ایفا کرد[1].

از سوزاندن کتاب‌ها و زنده به گور کردن دانشمندان دفاع شده است، با این دلیل که «هدف از سوزاندن کتاب‌ها، نابود کردن تمدن نبود، بلکه ایجاد وحدت فکر بود» (نقل قولی از لو هِسون[2] که حکومت چین برای او احترام زیادی قائل است)، و دیگر این‌که بعضی کتاب‌ها نظیر کتاب‌های طبّی، پیشگویی و جنگل‌داری را نسوزاندند، و این موضوع ثابت می‌کند که تعداد کتاب‌های سوزانده شده، زیاد نبود[3]. هدف از زنده به گور کردن دانشمندان، حمله به مخالفان بود که خواستار اعاده نظام قدیم [برده‌داری] بودند، و قصد کشتن تمامی دانشمندان را نداشتند[4]. باز هم استدلال شده است که سوزاندن کتاب‌ها و زنده به گور کردن دانشمندان، بخشی از پیکار سیاسی بود که توسط طبقه مالکِ [زمیندار] که به تازگی بر اشراف برده‌دار چیره شده بود، صورت گرفت؛ و این اشراف که از صحنه سیاست حذف شده بودند، برای اعاده موقعیت خویش توطئه می‌کردند. سپس جرأت و شهامت امپراتور چین شه هوانگ را می‌ستایند که اقدامات مزبور را برای در هم شکستن توطئه اشراف برده‌دار و تقویت فئودالیسم جدید به کاربرد، و لذا این اقدامات را

---

۱. نک: نشریه Jen-min jit-pao، ۳۱ اکتبر ۱۹۷۳. ن.

2. Lu Hsun

۳. شین تینگ: امپراتور «چین شه هوانگ» صفحه ۲۶. ن.

۴. همان منبع، صفحه ۲۸. ن.

اَعمال مترّقی می‌دانند که موجب گسترش اصل احترام به زمان حاضر و ناچیز شمردن گذشته شد. همچنین، انجام اقدامات مزبور در آن زمان را کاملاً ضروری توصیف کرده‌اند[۱]. به طور کلّی معتقدند که این اَعمال نقش مهمی در تحکیم و یکپارچگی دولتِ فئودال و تقویت مرکزیت قدرت فئودالی و اشرافی ایفا کرد[۲].

بایدْ یادآور شد که کلمه فئودالیسم به نحوی که در بالا به کار رفته است، منطبق با تئوری مارکس [در مورد صورت‌بندی‌های اقتصادی ـ اجتماعی] است که مرحله فئودالیسم را پس از نظام برده داری می‌داند. بنابراین، اقدام مزبور باعث شد که جامعه چین به بستر دیکتاتورمآبانه صورت بندهای اقتصادی ـ اجتماعی وارد شود: کمونیسم ابتدایی، برده‌داری، فئودالیسم، کاپیتالیسم، سوسیالیسم (و کمونیسم). اما به طوری که در کتاب‌های تاریخ قدیم چین آمده است، سلسله «چین» نظام فئودالیسم را الغاء کرد و نظام «اداره املاک توسط فرماندهان نظامی و نظامیان ارشد»[۳] را باب کرد. لِوِنسان[۴] و شورمان[۵] نظر مخالف خود را با دوره‌ای کردن تاریخ چین بر مبنای تئوری مارکسیستی، ابراز داشته‌اند. آنان می‌گویند: «این عقیده مارکسیستی، برای اکثر دانشمندان غرب قابل قبول نیست، زیرا ویژگی‌های تاریخی را در یک سیر تحوّلی انعطاف‌ناپذیر، خلاصه می‌کند. انعطاف ناپذیری این طرح، نشانگر خطای کلاسیک این نظریه‌پرداز [مارکس] است: یعنی خم کردن اجزا، برای همسویی با کل‌های مورد نظر نظریه‌پرداز»[۶].

خّط فکر رسمی [چین کمونیست] در مورد دوره‌ای کردن [تاریخ چین] منطبق با عقیده‌ی کو-مو جو[۷] است. بنا به گفته او، جامعه چین در سیر تحوّلی

---

۱. منبع پیشین، صفحه ۲۹. ن.
۲. همان منبع. ن.
3. Commandery (Chun-hsein chih)
4. Levenson
5. Schurmann
۶. نک: جوزف آر. لِوِنسان و فرانتس شورمان: تاریخ تفسیری چین (برکلی، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۶۹)، صفحه ۳۷. ن.
۷. Kuo-Mo Jo (۱۸۹۲-؟)؛ در رشته پزشکی در ژاپن تحصیل کرد و به تدریج تبدیل به یک نویسنده و کمونیست شد و در زمره‌ی دوستان مورد اعتماد مائو درآمد. از سال ۱۹۴۹ به بعد، رییس فدراسیون برنامه‌ی ادبیات و هنر و نیز رییس فرهنگستان علوم بود. در سال ۱۹۶۶،
←

خویش، مراحل کمونیسم ابتدایی، برده‌داری و فئودالیسم را در توافق کامل با مراحل اجتماعی پیش‌بینی شده توسط مارکس، پیموده است. او معتقد بود که جابجایی نظام برده‌داری با نظام فئودال در عصر انتقال از «دوره‌ی بهار و پاییز» به «دوره ایالت‌های در حال جنگ»[1]، صورت گرفت، و مطلب دیگر این‌که سلسله چین در کامل کردن این تحول و ایجاد یک فئودالیسم وسیع تحت اقتدار یک دولت مرکزی، کاملاً موفق بود[2]. واژه «Chun-hsein»[3] نیز که در مقاله‌ی «کو-مو جو» ذکر شده است، بیانگر خط فکری رسمی مارکسیستی چین [در زمینه اقتدار دولت مرکزی] است، امّا مؤلف به نوعی می‌کوشد تا با سخن گفتن از سلسله چین به عنوان عمل‌کننده به فئودالیسم، خّط فکری رسمی مزبور را در ابهام باقی بگذارد. موضوع فئودالیسم در تاریخ چین، ماهیّت و دوران پیدایش و فروپاشی آن، مسأله‌ای بسیار بحث‌انگیز است و ما در این‌جا قادر نیستم به طور کامل به آن بپردازیم. لذا فقط به ذکر این مطلب اکتفا می‌کنیم که فئودالیسم سلسله‌ی چین، به آن گونه که توسط خّط فکری رسمی مارکسیسم چین تعبیر و تفسیر می‌شود، دارای مشخّصه مرکزیت استبدادی قدرت در دستان امپراتور است. این خّط فکری، از امپراتور «چین شه هوانگ» تمجید کرده و علاوه بر اصلاحات او، از حمله‌ی وی به نیروهای هوادار وضع موجود [مرحله برده‌داری] و جانبداری او از اصل ارج نهادن به زمان حال و ناچیز شمردن گذشته نیز تحسین و تأیید می‌کند. این تأیید و تمجید حکومت کمونیستی چین از امپراتور مزبور، دست‌کم به یقین نشانگر آن است که این حکومت هیچ علاقه‌ای به دموکراسی ندارد.

→

آشکارا از خودش انتقاد کرد و از کار کناره گرفت. پس از انقلاب فرهنگی چین، به کارهای سابق خویش بازگشت و به انتقاد از آموزه‌های کنفوسیوس پرداخت. (نک: سیاست و انقلاب فرهنگی چین، صفحه ۳۱۲). م.

۱. دو دوره مشخص در تاریخ سلسله «چو». (نک: تاریخ آسیا، صفحات ۳۴-۳۵؛ چهرهٔ آسیا، صفحه ۲۴۴). م.

۲. (برای اطلاعات بیش‌تر، نک: کو-مو جو، «سیر تحولی جامعه چین» (۱۹۷۳)، صفحات ۶۱-۶۲). ن.

۳. «خاقان قدرتمند». م.

هدف حکومت کمونیستی چین در تمجید از امپراتور «چین شه هوانگ» و تلاش او برای ارتقای منزلت «قانونگرایان» و تنزل شأن هواداران کنفوسیوس[1]، این بود که اندیشه و فکر تمرکز قدرت در حکومت مرکزی را اشاعه داده و آن را تقویت نماید. مشهور است که اشاره به «امپراتور چین شه هوانگ» در اعصار باستان، اشاره‌ای [غیر مستقیم] به شخص مائو در زمان حیات او بوده است. این حرکت را [اشاعه و تقویت فکر تمرکز قدرت در حکومت مرکزی]، همچون بسیاری حرکات دیگر، به «باندِ چهار نفره»[2] نسبت داده‌اند. یک آمار جالب، نشان می‌دهد که چگونه تلاش‌های شدید و وسیعی در راستای گسترش فکر تمرکز قدرت دولت مرکزی صورت گرفت: بر طبق آمار سازمان‌های انتشاراتیِ حکومت کمونیستی چین، در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۶ تعداد ۹۰۷۰ عنوان کتاب، هر یک با تیراژ بین صدها هزار تا یک میلیون نسخه، و متجاوز از ۵/۰۰۰ مقاله، و مصرف ۴۰/۰۰۰ تن کاغذ، در راستای هدف مزبور به کار گرفته شد[3].

۳ـ انتخابات یک رکن دیگر دموکراسی، انتخابات است، در حالی که مائو هیچ نوع اعتقادی به انتخابات نداشت. در گفت‌وگویی با

---

۱. (Legalists)؛ گروهی از دانشمندان چین که معتقد بودند نظام فئودالیسم این کشور باید از میان برود و یک نظام مبنی بر قانونمندی جایگزین آن بشود. از نظر آنان، تعالیم و آموزه‌های کنفوسیوس در امر کشورداری (تکیه کردن بر اصول اخلاقی) بکلّی غیر عملی می‌باشد و برای سر و سامان دادن به اوضاع کشور باید قوانین سختی را وضع و اجرا کرد. هدف از این آموزه‌ها، تحکیم اقتدار پادشاه بود. از دوران سلطنت امپراتور «چین شه هوانگ»، قانونگرایان قدرت یافتند و هواداران کنفوسیوس به تدریج از صحنه کنار رفتند. (نک: تاریخ جامع ادیان، صفحات ۲۶۰-۲۶۱). م.

۲. (Gang of Four)؛ گروهی شامل چیانگ چین (عضو دفتر سیاسی حزب و همسر مائو)، وانگ هونگ ـ وِن (نایب رییس کمیته مرکزی حزب)، چانگ چون ـ چیائو (عضو دفتر سیاسی حزب و یائو وِن یوآن (عضو دفتر سیاسی حزب) که پس از انقلاب فرهنگی چین، یک «اپوزیسیون چپ» را در درون حزب تشکیل دادند و به کارهای افراطی دست زدند. پس از مرگ مائو (۱۹۷۶) گروه مزبور قصد داشت با برپایی یک کودتا، به قدرت برسد، ولی این کودتا لورفت و کودتاچیان دستگیر و به حبس‌های دراز مدت محکوم شدند. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۲۰۷). م.

۳. نشریه Li-shin yen-chiu (پکن)، شماره ۵، مه ۱۹۷۸، صفحه ۱۵. ن.

هیأت نظامی آلبانیایی در ماه مه ۱۹۶۷، مائو این حرف را برای گفتن داشت: برخی از مردم می‌گویند که برگزاری انتخابات کاری بسیار شایسته و دموکراتیک است. اما آن‌طوری که من آن را می‌بینم، انتخابات یک لفاظّی بسیار خوش طنین است، و من نمی‌پذیرم که یک انتخابات واقعی وجود داشته باشد. خود من به عنوان نماینده مردم پکن انتخاب شدم[1]، اما چند نفر واقعاً مرا می‌شناختند. من معتقدم که نخست وزیر چو [ئن‌لای] را کمیته مرکزی انتخاب کرد [و نه مردم][2].

مائو علاقه‌ای به انتخابات ریاست جمهوری امریکا که هر چهار سال یک بار برگزار می‌شود نداشت و نیز علاقه‌ای به آزادی مطبوعات در امریکا نشان نمی‌داد، و هر دوی آن‌ها را از نقایص کشورهای دموکراتیک می‌دانست[3].

در گفت‌وگوی مائو با پومپیدو[4] [رییس‌جمهور وقت فرانسه، و در سفر او به پکن در ۱۹۷۳]، مائو از ناپلئون تمجید نمود زیرا او پارلمان فرانسه را منحل کرد و با کسانی کارکرد که آنان را برای اداره امور کشور گمارده بود. مائو افزود که کشور چین درگذشته کوشیده بود تا نوعی پارلمان داشته باشد، اما بعدها پی برد که برگزاری انتخابات یک پارلمان چقدر پرهزینه است. همچنین در ایالات متحده امریکا، برگزاری انتخابات مجالس [نمایندگان و سِنا] ده‌ها میلیون دلار خرج برمی‌دارد. مائو اضافه کرد که شخص خود او سر در نمی‌آورد که چرا دوگل می‌خواست یک همه‌پرسی عمومی را برای مسائل جزیی برگزار کند[5]. برتراند راسل زمانی این چنین اظهارنظر کرده بود: «استالین نه می‌تواند

---

۱. اشاره به انتخاب مائو به عنوان رییس شورای دولتی خلق (در اولین اجلاس کنفرانس مشورتی ـ سیاسی خلق چین) در سپتامبر ۱۹۴۹ است.م.

۲. انتخاب چوئن لای به عنوان نخست وزیر، در نخستین جلسه‌ی دولت مرکزی خلق (اول اکتبر ۱۹۴۹، مائو، Wan-sui، مجموعه آثار مائو، (جلد دوم، صفحه ۶۷۸. ن.) م.

۳. چویو ـ جویی: انتخابات دموکراتیک (نیویورک، شی چیه جی ـ پائوشی، ۱۹۷۶)، صفحه ۱۶۹. ن.

4. Pompidou

۵. گفتگوی مائوتسه تونگ و پومپیدو، نشریه مینگ ـ پائو و یوه ـ کان (هنگ‌کنگ شماره ۱۳۱ (۱۹۷۶) صفحات ۲۹ـ۳۰. ن.

اشاره به پیشنهادات اصلاحی دوگل در قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه است که در ←

بفهمد و نه احترامی قائل است برای دیدگاهی که چرچیل را واداشت تا برگزاری انتخاباتی را اجازه دهد که به کناره‌گیری مسالمت‌آمیز او از قدرت انجامید[۱].» من باور دارم که مائو نیز در وضعی شبیه به استالین قرار دارد[۲]. این موضوع شاید بتواند بیان کند که چرا مائو بسیار متأسف شد و حیرت کرد از این‌که ریچارد نیکسون، که او را رییس جمهور بزرگی به شمار می‌آورد، به وسیله نیروهایی سرنگون شد که حملات خود به او را با کمک روزنامه‌ها شروع کردند[۳].

اگرچه مائو گاهی اوقات از اهمیت دموکراسی سخن می‌گفت، اما مقصود او این نبود که قدرت و اختیاراتِ حکومت، ناشی از رضایت مردم بوده و به نحوی باشد که در اعلامیه استقلال امریکا[۴] آمده است. او ضمناً احترامی برای آزادی بیان، آزادی فکر و انتخاب دموکراتیک نمایندگان حکومت به طرز مرسوم در غرب، قائل نبود. [از دیدگاه او] حداکثرِ دموکراسیِ مجاز برای مردم چین، بحث و گفت‌وگو درباره، یا پیشنهاد کردن، جزئیات مربوط به طرز اجرای سیاستی بود که قبلاً توسط تشکیلات حزب یا دستگاه حکومت تصمیم‌گیری شده بود. گفته‌ی معروف مائو درباره دموکراسیِ کمال مطلوب او، این چنین است: «ایجاد وضعیت سیاسی که در آن، این جنبه‌های دوگانه وجود داشته باشد: مرکزیت [اقتدار دولت] و دموکراسی، نظم و آزادی، خواست مشترک و ضمناً آسودگی



آوریل ۱۹۶۹ به همه‌پرسی گذارده شد، امّا چون رأی کافی به دست نیامد، دوگل بلافاصله استعفا کرد. م.

۱. اشاره به انتخابات عمومی سال ۱۹۴۵ انگلستان است که به شکست فاحش حزب محافظه کار از حزب کارگر و پیروزی کِلمنت آتلی انجامید. م.

۲. برتراند راسل: مقالات نامشهور (نیویورک، انتشارات سیمون و شوستر، ۱۹۶۲) صفحه ۱۴۰. ن.

۳. اشاره به ماجرای واترگیت است که به استعفای نیکسون در سال ۱۹۷۴ انجامید. م.

۴. (American Declaration of Independence)؛ اعلامیه استقلال امریکا از یوغ استعمار بریتانیا که در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ در دومین کنگره قارّه‌ای به تصویب رسید. این اعلامیه معمولاً به عنوان آیین سیاسی امریکا به شمار می‌آید (هر چند که مدت‌ها است دیگر به آن عمل نمی‌شود و اعتبار خود را از دست داده است) زیرا از برابری مردم، اصل محدودیت اقتدار حکومت، و حق مردم برای تعویض حکومت سخن می‌گوید. (کوتاه شده از:The American Political Dictionary صفحه ۲۶). م.

خاطر و خواست فردی.»[1] اما [باید یادآور شد که] وقتی مرکزیت مورد تأکید است ـ همان‌طور که غالباً [در چین] است ـ آزادی و دموکراسی آمادگی خفه شدن را دارند، و هنگامی که پیکار [ایدئولوژیکی] و کنترل افکار [به وسیله دولت] چیره است، سرچشمه‌های حیات و سعادت آمادگی خشک شدن را دارند. ما [نویسنده] متقاعد شده‌ایم که مائو هیچ نوع باور و اعتمادی به دموکراسی یا نظام پارلمانی غرب نداشت. ادموند ویلسون[2] می‌گوید: «حکومتی که مارکس سودای تأسیس آن را در راستای سعادت و اعتلای بشریت در سر می‌پروراند، حکومتی بود مبتنی بر استبدادِ انحصاری و بی‌وقفه‌ی طبقه کارگر، که توسط رهبران سرشناس و ترّقی‌خواهی نظیر اِنگلس[3] و خود او، هدایت می‌شد، و این رهبران قادر بودند منزلت خود را فراتر از معیارهای طبقاتی قرار دهند ـ هر چند که مارکس گاهی اوقات از [وجودِ] نهادهای دموکراتیک در درون این طبقه مسلّط [پرولتاریا] سخن می‌گفت[4].» من بر این باورم که مائو نیز در خور این نوع رهبری بود، البته فقط با جایگزین کردن نام‌های مارکس و اِنگلس با نام مائو.

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحات ۴۵۶-۴۵۷. ن.

2. Edmound Wilson 3. Engels

۴. ادموند ویلسون: **به سمت ایستگاه فنلاند** (نیویورک، انتشارات دابل‌دِی، ۱۹۵۳)، صفحه ۳۲۶. ن.



تفکر اقتصادی مائو

مائو درباره تفکّر اقتصادی ناب، کمتر سخن گفته است، هر چند که پیرامون سیاست‌های اقتصادی دادِ سخن داده است، بلکه او بر تفکّر سیاسی تأکید می‌ورزید زیرا معتقد بود: کارِ سیاسی به مثابه بنیان و اساس تمامی فعالیت اقتصادی است[1]. از این رو، اقتصاد در خدمت سیاست است؛ و سیاست باید قدرت را به دست بگیرد. لذا هدف سیاسی [انقلاب] چین همانا برپایی انقلاب سوسیالیستی و ساختِ سوسیالیستی جامعه و نیز حمایت از انقلاب جهانی [پرولتاریایی] در خارج از چین است. سیاست اقتصادی نیز باید با این هدف سیاسی همسو و هماهنگ باشد. توسعه اقتصاد ملّی باید به طریقی برنامه ریزی شده و مناسب، و از راه برنامه‌ریزی دولتی و هدایت آن توسط دولت [نظام اقتصادی متمرکز یا مرکزی] صورت گیرد. این روش اقتصادی را باید به عنوان مشخصّه سوسیالیسم و نیز نشانه‌ای مهم و بزرگ از برتری سوسیالیسم بر کاپیتالیسم، به شمار آورد. در برنامه‌ریزی‌های [اقتصادی] عالی‌ترین هدف عبارت است از خدمتِ به پرولتاریا.

برای روشن کردن تفکّر اقتصادی مائو، باید آن را با تفکّر اقتصادیِ متضّادی مقایسه کرد که در طول انقلاب فرهنگی چین [۱۹۶۶-۱۹۶۹] آماج حملات شدید قرار گرفت. لیوشائوچی[2] ظاهراً معتقد بود که مسائل اقتصادی را باید از طریق روش‌های اقتصادی، مدیریت و هدایت کرد، و مطلب دیگر این‌که دولت و حزب برای هدایت اقتصادی باید «روش‌های فرا اقتصادی»[3] را به کار گیرند[4]. آماج اصلی

---

۱. مائو، نشریه Jen-min chu-pan she، ۱۹۶۵، صفحه ۱۲۳. ن.

۲. لیوشائوچی دومین شخصیت چین (پس از مائو) و رییس کمیته دائمی کنگره ملی خلق بود. م.

۳. (Supra-economic methods)؛ اشاره به ابعاد عمیق اقتصادی، نظیر عامل سود دهی، در ←

حمله [در انقلاب فرهنگی چین] یک اقتصاددان برجسته به نام سون یه ـ فانگ[1] بود. او مدتی ریاست مؤسسه اقتصاد (وابسته به فرهنگستان علوم چین) را به عهده داشت و ظاهراً مغز متفکّر طرح‌های اقتصادی لیوشائوچی به شمار می‌آمد.

اتهامی که به سون یه ـ فانگ وارد شد این بود که نامبرده «خط سیاه»[2] خود را جایگزین «خط قرمز»[3] مائو در مورد [اصول] اقتصاد سیاسی[4] کرده بود. «خط قرمز» شامل این عقاید بود: پیشرفت‌های بزرگی در مارکسیسم ـ لنینیسم از راه‌های زیر حاصل شده است: تأکید مائو بر وجودِ پیکار طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا در مرحله‌ی سوسیالیسم، پیکار میان دو مسیر کاپیتالیسم و سوسیالیسم، وجود

→

برنامه‌ریزی اقتصادی است؛ در حالی که مائو ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیکی را عوامل اصلی تعیین کننده سیاست اقتصادی می‌دانست. م.

۴. نشریه Jen-min Jih-pao، ۲۴ فوریه ۱۹۷۰. ن.

۱. Sun yeh-fang (۱۹۰۸-۱۹۸۳)؛ او در سال ۱۹۲۵ به حزب کمونیست چین پیوست. تحصیلات خود را در رشته اقتصاد در دانشگاه مسکو به اتمام رسانید و پس از بازگشت به چین، رییس گروه اقتصاددانان دانشگاهی شد. در سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۷ از جنبش «بگذار صدگل بشکفد» بهره‌گیری کرد و عقاید خود را در مورد اصلاح نظام اقتصادی چین (به تقلید از شوروی) ابراز داشت. در ۱۹۵۸ رییس مؤسسه اقتصاد (وابسته به فرهنگستان علوم چین) شد و عقاید اقتصادی خود را در زمینه‌ی تمرکز زدایی از مدیریت اقتصادی و پذیرش «قانون ارزش‌ها» عرضه کرد. در جریان «جهش بزرگ به جلو» (۱۹۵۸-۱۹۶۱) مشمول پاکسازی شد، و در انقلاب فرهنگی چین، دستگیر گردید و زندانی شد. در سال ۱۹۷۵ از زندان آزاد شد، و در ۱۹۷۸ از او اعاده حیثیت گردید. در سال ۱۹۸۲ (کمی پیش از مرگش) به عضویت کمیسیون مشاوران کمیته مرکزی در آمد. (نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۴۴۲-۴۴۳). م.

2. black line 3. red line

۴. (Political economy)؛ واژه‌ای است که از سوی مارکسیست‌ها و سایر نظام‌های اقتصادی چپ‌گرا به کار می‌رود و مترادف است با علم اقتصاد (economics)، تأکید بر بررسی روابط اقتصادی و قوانین ناظر بر تولید، توزیع و مصرف در مراحلِ گوناگون توسعه اجتماعی. مارکس، این واژه را در اثر معروف خویش به نام «نقد اقتصاد سیاسی» به کاربرد، و از آن پس در ادبیات مارکسیستی باب گردیده است. مارکسیست‌ها معتقدند که اقتصاد سیاسی دارای محتوای تاریخی است، زیرا نشانگر ماهیت مالکیت وسایل تولید و سرشت نیروهای مولّد و روابط تولید می‌باشد. آنان تأکید دارند که اقتصاد سیاسی نباید یک علم صرفاً اقتصادی باشد بلکه سایر ملاحظات سیاسی و اجتماعی نیز باید مّد نظر قرار گیرد. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحات ۴۴۳-۴۴۴). م.

تضادهایی، هم در میان مردم چین و هم با دشمن. تئوری مائو درباره تضادها، طبقات و پیکار طبقاتی در یک جامعه سوسیالیستی، در حُکم «خط قرمزی» است که بر تمامی انقلاب و ساختار سوسیالیستی حاکم است. همچنین به هنگام تفسیر اقتصادی، باید این «خط قرمز» را معیار و ضابطه‌ی کار قرارداد.

از سوی دیگر، سون یه ـ فانگ مدّعی شد که مهم‌ترین تضاد در یک اقتصاد سوسیالیستی، تضاد بین انسان و مادّه، بین کار و محصول، و بین ارزش و ارزش استعمال است[1]. علاوه بر آن، «خطّ سیاه» سون یه ـ فانگ در تحلیل اقتصاد سیاسی در یک اقتصاد سوسیالیستی، سیاست «به کارگیری کمترین میزان کار برای به دست آوردن بیش‌ترین نتایج سودمند را» توصیه می‌کند[2].

سون یه ـ فانگ عقیده داشت که قانون ارزش، یک قانون بنیادین اقتصاد در یک جامعه کاپیتالیستی و نیز در یک جامعه سوسیالیستی است. بنابر تفسیر او، در جامعه سوسیالیستی، این قانون شامل رابطه‌ی میان کار لازم به لحاظ سوسیالیستی[3] و به دست آوردن نتایج مفید است. به عبارت دیگر، با صرف کمترین هزینه، بیش‌ترین ارزش حاصل شود. لذا او این نظریه را مطرح کرد که کار برنامه‌ریزی و آماری اقتصاد ملّی باید بر شالوده ارزش نهاده شود. شاخص ارزش که باید مورد استفاده قرار گیرد، سود است. از این رو، دولت باید فقط متوجه هدف «سود» باشد و روش و نحوه‌ی به دست آوردن آن را به عهده افراد بگذارد. معروف است که سون یه ـ فانگ رابطه میان سود و تمامی اقتصاد را به رابطه بین ریسمان آویخته شده به دماغ گاو و خود گاو، تشبیه کرده بود؛ موقعی که شما ریسمانی راکه به دماغ گاو متصل شده است بکشید، گاو (اقتصاد) دنبال شما خواهد آمد. اما هدف‌های برنامه‌ریزی متعددی که به وسیله دولت صورت گرفته است، شبیه به روش ابلهانه بلند کردن پاهای گاو برای به حرکت در آوردن

---

۱. مفهوم «ارزش» معمولاً برای نشان دادن ارزش در مبادله، در اقتصاد به کار می‌رود. ارزش استعمال (Use value) به معنای ارزش معیّن برای یک کالا یا یک خدمت در راستای نفع مستقیم شخصی، و نه مبادله، است. م.

۲. کونگ وِن ـ شنگ، نشریه Jen-min Jih-pao، ۱۰ اوت ۱۹۶۶، صفحه ۴. ن.

۳. طبق اصل: «از هر کس به اندازه استعدادش، و به هر کس به اندازه نیازهایش.» م.

این جانور می‌باشد. او پیشنهاد کرد که [عامل] سود به عنوان راهگشایی برای تعیین میزان محصول باشد، اعّم از این‌که گسترش مؤسسات اقتصادی مطرح باشد و یا سرمایه‌گذاری در بخش‌های اقتصادی[1]. نظریه سون در مورد صرف نظر کردن از برنامه‌ریزی دولتی و لزوم بهره‌گیری از عامل سود به عنوان ساز و کار [مکانیسم] تعدیل [اقتصادی]، در تضاد آشکار با نظریه مائو بود که می‌گفت مشخصات اقتصاد سوسیالیستی موجد توسعه سیاست برنامه‌ریزی شده و مناسب برای اقتصاد ملی است[2]. چه اتفاقی پیش می‌آمد اگر نظریه اقتصادی سون یه ـ فانگ به اجرا در می‌آمد؟ مائوییست‌ها استدلال کردند که چنان چه قانون ارزش به عنوان شالوده‌ی برنامه‌ریزی اقتصادی تصویب می‌شد، در این صورت، صنایع دفاع ملّی که اساساً فاقد سوددِهی بود، صنایع سنگین، صنایع داخلی، و صنایع حمایت‌کننده بخش کشاورزی، که قیمت محصولات آن‌ها ارزان و موقتاً سودآوری کمتری داشت، قادر به رشد نبودند. مائوییست‌ها همچنین مدعی شدند که بر مبنای قانون مزبور، یک شهر یا یک استان قادر نخواهد بود بر طبق شرایط محلی‌اش، صنایعی را در راستای آمادگی برای جنگ (آمادگی برای جنگ، آمادگی برای قحطی، و آمادگی برای تأمین نیازهای مردم، سه هدف عمده سیاست استراتژی ملی بود که به وسیله مائو تعیین و مشخص شده بود) توسعه دهد. ضمناً دولت نیز نمی‌توانست یارانه‌هایی [سوبسیدهایی] را برای افزایش تولید کالاهای اساسی در نظر بگیرد، و همچنین دولت قادر نبود کالاهای ضروری را برای حمایت از مبارزات خلق‌های انقلابی جهان بر مبنای

---

۱. (برای اطلاعات بیش‌تر در مورد افکار اقتصادی سون یه ـ فانگ، نک: ون ـ شون چی، «سون یه ـ فانگ و اقتصاد تجدیدنظرطلبانه او»، نشریه Asian Survey، شماره ۲۲، ۱۰ اکتبر ۱۹۷۲، صفحات ۸۸۷ـ۹۰۰). ن.

۲. چون در اقتصاد سوسیالیستی مالکیت خصوصی وسایل تولید وجود ندارد، لذا انگیزه سود (خصوصی) نیز مطرح نمی‌باشد. اصل سود دهی در اقتصاد سوسیالیستی، عمدتاً در جهت آرمان‌های سوسیالیستی (برابری اجتماعی، امحاء طبقه مالک، اجتماعی کردن وسایل تولید، و یاری رساندن به جنبش‌های انقلابی سوسیالیستی) است. اقتصاد ملی سوسیالیستی نیز باید در همین مسیر ایدئولوژیکی حرکت کند. م.

آنترناسیونالیسم پرولتاریایی[1] تولید کند. تمامی این استدلال‌ها نشان می‌دهد که مائوییست‌ها نه تنها خواهان کار آمدی [اقتصاد] یا سود نیستند، بلکه مصمّم هستند که چیرگی والایِ ضرورت سیاسی همچنان حفظ شود. از این رو، آنان تأکید کردند که چنان‌چه اصول اقتصادی مورد نظر سون یه ـ فانگ به تصویب می‌رسید و اجرا می‌شد، وظیفه خطیر سازندگی سوسیالیسم به ناچار کنار گذارده می‌شد و انقلاب نیز از مسیر معّین شده به وسیله مائو، منحرف می‌گردید[2]. این دو نظریه و عقیده متفاوت، آشکار را نشانگر تضاد میان تفکر اقتصادی مائو و تفکر اقتصادی به اصطلاح تجدیدنظرطلب بود. با این‌که «نظریه سود» در یک جامعه سوسیالیستی و به آن گونه که از جانب سون یه ـ فانگ ابراز می‌شد، در طول انقلاب فرهنگی محکوم گردید، امّا در پی سقوط باند چهار نفره [در ۱۹۷۶]، یک اقتصاددان چینی دیگر به نام هِسو ـ تی ـ هسین[3] آن را دوباره عنوان کرد. هِسو بر ضرورت و منطقی بودن نظریه مزبور قویاً تأکید کرد و ابراز عقیده نمود که پیگیری نظریه سود در یک کشور سوسیالیستی، اقدام مهمی است که به «نظم بزرگ» دنیا[4] و نوسازی چین منجّر خواهد شد[5].

این موضوع که سیاست جنبه پایه وزیر بنایی دارد و اقتصاد فقط در خدمت سیاست است، اصل عمومی و بنیانی تفکّر اقتصادی مائو را تشکیل می‌دهد.

---

۱. (Proletarian internationalism)؛ همبستگی جهانی طبقه کارگر در پیکار با بورژوازی و امپریالیسم. مبنای نظری آن. ابتدا توسط مارکس و انگلس در «بیانیه کمونیست» عنوان گردید و بر منافع مشترک طبقه کارگر در سراسر جهان، در قالب شعار «پرولتاریای همه کشورها متحد شوید»، تأکید شد. در مرحله بعد، انترناسیونالیسم پرولتاریایی به صورت اصل رهنمود جنبش جهانی طبقه کارگر در آمد و نهادینه شدن آن در بین‌الملل اول، بین‌الملل دوم، کمینترن (بین‌الملل سوم) و بین الملل چهارم تحقق یافت. پس از جنگ جهانی دوم، همکاری میان طبقات کارگر کشورهای سوسیالیستی به شکل «انترناسیونالیسم سوسیالیستی» صورت گرفت. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم صفحات ۴۶۶ـ۴۶۷). م.

۲. نشریه Hung-ch'i، شماره ۲ (۱۹۷۰)، صفحه ۵۵ ن.

3. Hsu-Ti-hsin

۴. اشاره به یک نظم نوین اقتصادی بین‌المللی است، که در رهگذر آن، کشورهای سوسیالیستی نیز بهره‌مند خواهند شد. دولت چین عملاً از میانه دهه ۱۹۸۰، سیاست مزبور را به کار گرفت و نتایج سودمند زیادی به دست آورد. م.

۵. نشریه TaKung Pao (هنگ گنگ)، شماره ۲۴ نوامبر ۱۹۷۷. ن.

موقعی که سیاست سلطه دارد، عملاً به این معناست که توسعه اقتصادی بایستی تحت رهبری حزب اجرا شود؛ اما آنچه که سون یه ـ فانگ پیشنهاد کرد، به این معنا بود که فعالیت‌های اقتصادی باید در سلطه یک قانون اقتصادی عینی باشد. علاوه بر اصل مزبور، مائو چند نظریه اقتصادی دیگر هم دارد که ذکر آن‌ها در این جا، عاری از فایده نمی‌باشد: نیروهای مولد، روابط تولید و روبنا؛ بازسازی اقتصادی؛ و «راه رفتن روی دوپا».

۱ـ نیروهای مولد روابط تولید و روبنا یک از اصول بنیادینی مارکسیستی این است که نیروهای مولّد، نقش سرنوشت سازی را در تحول اجتماعی ایفا می‌کنند. مارکس می‌گوید:

> انسان‌ها در سیر حیاتِ تولید اجتماعی‌شان، واردِ روابط ضروری و معینّی می‌شوند که مستقل از اراده‌ی آنان است. این روابط تولیدی، با درجه‌ی معینی از تکامل و توسعه نیروهای مولدِ مادّی مطابقت دارد. مجموعِ این روابط، ساختار اقتصادی اجتماع را تشکیل می‌دهد، یعنی پایه واقعی‌ای که بر روی آن، یک روبنای حقوقی و سیاسی که با شکل‌های معینی از آگاهی اجتماعی مطابقت دارد، ساخته می‌شود. در زندگی مادّی، شیوه تولید، تعیین‌کننده فرآیند زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری می‌باشد. آن‌چه که تعیین‌کننده هستی بشر است، آگاهی و شعور او نمی‌باشد، بلکه، برعکس، وجود اجتماعی اوست که تعیین کننده آگاهی و شعورش می‌باشد[1].

اما مائو، تفسیری تعدیل شده از رابطه‌ی بین نیروهای مولّد، روابط تولید و روبنا را ارائه داد. درک او از این رابطه، این چنین بود: یک پیکار ایدئولوژیکی، همواره مقدم بر یک پیکار سیاسی است. از این رو، ایدئولوژی، اساسی‌ترین نیروی محرّک است. مائو می‌گوید: «ما می‌پذیریم که در سیر عمومی تاریخ، شرایط مادّی همواره

---

۱. کارل مارکس، «مقدمه‌ای بر نقد اقتصادی سیاسی»، سرمایه و سایر نوشتارهای کارل مارکس (نیویورک: Modern Librarey، ۱۹۳۲)، صفحات ۱۰-۱۱. ن.

تعیین‌کننده‌ی شرایط فکری و روحی انسان‌ها است. یعنی این‌که هستی اجتماعی تعیین‌کننده‌ی آگاهی اجتماعی است. اما در عین حال، می‌پذیریم که ـ و باید بپذیریم که ـ واکنش وضع فکری و روحی و واکنش آگاهی اجتماعی نیز متقابلاً بر هستی اجتماعی تأثیر می‌گذارد، و روبنا نیز در پایه اقتصادی [زیربنا] مؤثر است.»[۱]

طبق گفته‌ی مائو، تاریخ جهانیِ انقلاب‌های بورژوایی و پرولتاریایی مؤید همان قانون عمومی تحول است: نخستین گام این است که همواره روبنا را تغییر داد؛ دومین گام، قبضه کردن قدرت دستگاه دولت است که همواره تأثیر عظیمی بر نیروهای مولّد داشته است. مائو وجود یک قانون عمومی را مسّلم فرض کرد، این قانون که ابتدا، افکار عمومی ساخته می‌شوند (برای قبضه کردن قدرت سیاسی)، و سپس، مسأله نظام مالکیت حل می‌شود و نیروهای مولّد به میزان زیادی توسعه می‌یابند[۲]. مائو اظهارنظر کرد که در توالی انقلاب، روبنا عامل اصلی بوده و حرف اول را می‌زند.

در چین، انقلاب [کمونیستی] با تبلیغات مارکسیستی شروع شد، با این هدف که افکار عمومی را به سود انقلاب بسیج کند. پس از آن‌که روبنای قدیم در جریان انقلاب فروپاشید، روابط تولید قدیم از میان رفت و روابط جدیدی جای آن را گرفت، که به نوبه خود، راه را برای توسعه نیروهای مولّد هموار کرد، و نتیجتاً امکان‌پذیر شد که به شدّت به انقلاب فنی پرداخته شود و نیروهای مولّد را به مقدار زیادی توسعه داد[۳].

مائو، یک بار یادآور شد که روابط تولید جدید که تحت حکومت جدید چین پس از سال ۱۹۴۹ مستقر شد، به نیروهای مولّد چین امکان داد که با سرعت بی‌سابقه‌ای رشد یابند[۴]. تأکید مائو بر نکته مزبور، در قالب این مضمون بود که توسعه عظیم نیروهای مولّد، همواره از روابط تولید پیروی می‌کند. روشن است که مائو در این گفته‌هایش، بر اولویت و برتری روابط تولید [بر نیروهای مولّد]

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد اول، صفحات ۳۰۰ـ۳۰۱. ن.

۲. مائو، Wan-sui، جلد اول، صفحات ۱۹۴ـ۱۹۵. ن.

۳. منبع پیشین، صفحه ۱۸۲. ن.

۴. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۳۷۳. ن.

تأکید داشت، هر چند که قید نمود که انقلاب‌های صورت گرفته در روابط تولید، تا حدودی زاییده‌ی رشد نیروهای مولّد هستند[1]. از این رو، مائو این فرض را مسلّم دانست که قاعده عمومی بر این است که ابتدا روابط تولیدی باید دگرگون شود، و سپس، در مرحله بعد است که نیروهای مولّد می‌توانند به مقدار زیادی رشد یابند[2]. بر مبنای این منطق فکری، او ابراز عقیده کرد که موضوع اصلی اقتصاد سیاسی عبارت است از بررسی و مطالعه روابط تولید[3].

اما مائو در عین حال، وضعیتی را نیز در نظر گرفت که در آن، نیروهای مولّد پیشگام و طلایه‌دار می‌باشند. او استدلال کرد: «موقعی که نیروهای مولّد با چنان سرعتی پیش می‌روند که در اثر وضع پیش آمده، روابط تولید با نیروهای موّلد همسو نیستند و روبنا نیز با روابط تولید همسویی ندارد، در این مورد ضرورت دارد که روابط تولید و روبنا را تغییر داد تا با وضعیت جدید همسو باشد.»[4] مائو در این استدلال، بر اولویت و برتری نیروهای مولد تأکید کرد.

در مورد رابطه متقابل میان هرسه آن‌ها [روابط تولید، نیروهای مولد، روبنا] مائو باز هم استدلال کرد که وقتی روبنا با روابط تولید منطبق است، و روابط تولید با نیروهای مولّد همسویی دارد، این سه عامل به تعادل می‌رسند. اما این تعادل جنبه نسبی دارد، زیرا «نیروهای مولّد به طرزی فزاینده در حال پیشرفت هستند و لذا همواره در یک وضعیت عدم تعادل قرار دارند. تعادل و عدم تعادل، دو مرحله از [فرایند] تضاد هستند که در آن، عدم تعادل جنبه مطلق و تعادل جنبه نسبی دارد؛ وگرنه نیروهای مولّد، روابط تولید و روبنا قادر به رشد نبوده، و تغییرناپذیر خواهند بود[5].» گفته مائو را می‌توان به زبان ساده این‌طور بیان کرد که فرآیند تغییر مداوم از تعادل به عدم تعادل در روابط میان نیروهای مولد و روابط تولید و نیز میان روابط تولید و روبنا، و بالعکس، موجد نیروی پویای پیشرفت

---

۱. مائو، Wan-sui، جلد اول، صفحه ۱۹۵. ن.
۲. همان منبع. صفحه ۲۱۸. ن.
۳. همان منبع، صفحه ۲۰۸. ن.
۴. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحه ۳۵۹. ن.
۵. منبع پیشین، جلد دوم، صفحات ۳۵۹ـ۳۶۰. ن.

است، وگرنه یک حالت ایستا به وجود می‌آید. مائو همچنین تأکید کرد که در یک جامعه سوسیالیستی، رابطه میان روابط تولید و نیروهای مولد و نیز رابطه بین روابط تولید و روبنا، ضمن این‌که متضاد است، هماهنگ نیز می‌باشد[1].

با این‌که مائو این سه عامل را همردیف یکدیگر قرارداد و اولویّت هر یک از آنها را بر حَسَبِ شرایط زمانی دانست، ولی تاکید او قطعاً بر روبنا یا ایدئولوژی بود. زیرا تغییر فکر مردم، علاوه بر این‌که به عنوان یک نیروی محّرک در شروع یک انقلاب محسوب می‌شود، بلکه همچنین وسیله‌ای است بنیادین برای اجرای برنامه‌های اقتصادی به منظور بازسازی سوسیالیستی [جامعه]. لذا مائو عملاً بر عامل سیاسی برای انگیزش آگاهی کارگران تأکید دارد، و نه بر استفاده از انگیزه‌های مادّی برای بیدار کردن شور و شوق آنان. مائو بر دگرگونی روابط تولید، در وهله اول و مقدم بر رشد تکنولوژی یا ماشین [انقلاب فنّی]، تأکید دارد.

۲ـ بازسازی اقتصادی همان‌طور که هوآکو ـ فِنگ شرح می‌دهد، انقلاب چین به‌رهبری حزب کمونیست شامل دو مرحله است: انقلاب دموکراتیک جدید و انقلاب سوسیالیستی. هدف مرحله اول انقلاب عبارت است از سرنگون کردن حکومتِ امپریالیست ـ فئودال ـ کاپیتالیست دیوانسالار چین و تبدیل جامعه‌ی نیمه استعماری و نیمه فئودال چین به یک جامعه دموکراتیک جدید. ادّعا شد که این هدف، درست قبل از تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، کاملاً اجرا و عملی شد. دومین هدف، تلاش برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی بود. نظریه بنیادینی که در طول این دوره انتقالی [از جامعه دموکراتیک به جامعه سوسیالیستی] حاکم بود، در قالب تقویت و توسعه اصل مارکسیستی انقلاب مداوم[2] ادراک می‌شد. وجه مشخصّه [تئوری]

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۳۷۴. ن.

۲. (Continued revolution، و Pu-tuan koming به زبان چینی)؛ اصلی که توسط مائوتسه تونگ قاعده‌بندی شد و بر این اصل موضوعه استوار بود که تا وقتی جامعه جدیدی توسط حزب کمونیست ایجاد نشده و انسان کمونیست پدید نیامده است، انقلاب پرولتاریایی ←

انقلاب مداوم، عبارت بود از انتقال از انقلاب دموکراتیک بر مبنای قبضه کردن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، به انقلاب سوسیالیستی و تداوم آن تحت رهبری دیکتاتوری پرولتاریا[1].

مائو یک دوره انتقالی از کاپیتالیسم به سوسیالیسم در چین را پیش‌بینی کرد. در ۱۹۵۲، مائو خط کلّی [خط توده‌ای] راکه باید توسط حزب در این دوره انتقالی به اجرا درآید به این صورت قاعده‌بندی کرد: دوره انتقالی با تأسیس جمهوری خلق چین آغاز شده و با تکمیل اساسیِ تبدیل سوسیالیستی [جامعه]، پایان می‌یابد. لذا خط فکری کلّی و وظیفه اساسی حزب در این دوره انتقالی که به زمان نسبتاً طولانی نیاز دارد، عبارت است از جامه عمل پوشاندن به صنعتی کردن کشور و نیز سوسیالیستی کردن کشاورزی، صنایع دستی و صنایع و بازرگانی وابسته به سرمایه‌داری که فعلاً به وسیله دولت مدیریت می‌شود[2]. درباره تاریخ واقعی اتمام این دوره انتقالی، هیچ اعلام رسمی تاکنون صورت نگرفته است.

برنامه عمومی حزب کمونیست چین (مندرج در اساسنامه آن) که در سال ۱۹۵۶ به تصویب رسید، مقّرر داشت: «در دوره انتقال از تأسیس جمهوری خلق چین تا نیل به یک جامعه سوسیالیستی، وظیفه خطیر حزب این است که تبدیل سوسیالیستی کشاورزی، صنایع دستی و صنایع و کشاورزی وابسته به سرمایه‌داری را به تدریج کامل کرده و زمینه صنعتی کردن گام به گام کشور را فراهم سازد.»[3]

بین گفته‌ی مائو و این ماده از اساسنامه حزب، تفاوتی وجود دارد: مسأله

→

و دیکتاتوری پرولتاریا همچنان ادامه خواهدیافت. شکل نهایی این اصل را مائو در سخنرانی خود در ۲۸ ژانویه ۱۹۵۸، به این صورت مطرح کرد که «تا تنورگرم است نان را باید پخت» و مراحل انقلاب را بدون وقفه پیمود. مائو هشدار داد که انقلاب مداوم چین نباید خود را محدود به تئوری انقلاب مداوم تروتسکی کند. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۱۲۰). م.

۱. هوآکو ـ فنگ، نشریه Jen-min Jih-pao، شماره ۴ مه ۱۹۷۷. ن.

۲. Liu she-hui chu-i chiao-yu، جلد اول، صفحه ۳۴۷. ن.

۳. «Chung-kuo kung-chan tang chang-cheng» (پکن، نشریه Jen-min chu-panshe، ۱۹۵۶)، صفحات ۸۲۱-۸۲۲. ن.

دوره‌ای کردن [انقلاب چین] هنوز حل نشده است. زیرا از نظر مائو، دوره انتقالی از «تکمیل اساسی تبدیل سوسیالیستی» تا «نیل به یک جامعه سوسیالیستی»، راه درازی است.

سیاست‌هایی که در اجرای ساخت سوسیالیستی در دوره انتقالی پیگیری شدند شامل دو قسمت عمده‌ی کشاورزی و صنعت بود.

الف ـ بخش کشاورزی. در بخش کشاورزی، اصلاحات ارضی در سطح ملّی در سال ۱۹۴۹ آغاز شد و در ۱۹۵۲ اتمام یافت. این اصلاحات شامل خلع ید از بزرگ زمینداران و تقسیم زمین‌ها میان دهقانانی بود که زمین بسیار کمی داشتند یا اصلاً زمینی نداشتند. پس از تقسیم زمین‌ها، مقامات چین مبادرت به تشکیل تیم‌های کمک متقابل (۱۹۵۰- ۱۹۵۱) و تعاونی‌های اولیه تولیدکنندگان کشاورزی (۱۹۵۱-۱۹۵۳) کردند که وجه مشخّصه آن عبارت بود از دادن سهمی از زمین به هر دهقان[1]. این تعاونی‌های اولیه بعداً به تعاونی‌های پیشرفته‌ای (۱۹۵۶-۱۹۵۷) تبدیل شدند که مالکیت را از دهقانان به مالکیت جمعی تعاونی‌ها منتقل کرد[2]. تیم‌های کمک متقابل و تعاونی‌ها به عنوان گام‌های ضروری در راستای گذر از یک اقتصاد انفرادی در مقیاس کوچک به یک اقتصاد جمعی در مقیاس وسیع به شمار

---

۱ و ۲. قانون اصلاحات ارضی چین در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۵۰ به تصویب کمیته ملی کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین رسید و در تاریخ ۳۰ ژوئن به اجرا در آمد و در سال ۱۹۵۲ تحقّق کامل یافت. برطبق این قانون، به هر دهقان که حداقل شانزده سال داشته باشد، ۲ تا ۳ جریب زمین (برحسب منطقه) تعلق می‌گرفت و دهقانان می‌بایست بین ۱۷ تا ۱۸ در صد ارزش محصول خود را مالیات می‌پرداختند. مائو، مالکان اراضی را به چهار گروه تقسیم کرد: (۱) مالکانی که شخصاً روی زمین کار نمی‌کردند؛ (۲) مالکان ثروتمندی که شخصاً روی زمین کار می‌کردند؛ (۳) دهقانان متوسط و خرده مالک؛ (۴) دهقانان فقیر و فاقد زمین. مائو دوگروه اول را به طور کلّی حذف کرد و زمین‌های آنان را میان دهقانان تقسیم نمود. مالکانی که با این اقدام مخالفت کردند، به چوبه دار سپرده شدند. براساس مدارک موجود، متجاوز از ۳ میلیون زمیندار اعدام شدند. (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۸-۹) تا سال ۱۹۵۳، ۴۳ درصد از خانواده‌های روستایی به تعاونی‌های اولیه ملحق شدند. دهقانان هر روستا، با حفظ اسناد مالکیت ارضی خود، به عضویت تعاونی‌ها در آمدند. در مرحله نهایی، مالکیت زمین‌ها به تعاونی‌ها واگذارشد و دهقانان به صورت کارگران مزد بگیر درآمدند. (نک: تقویم تحولات چین، صفحات ۱۵، ۴۳). م.

آمدند. و سرانجام، تعاونی‌های پیشرفته نیز تبدیل به کمون‌های خلقی شدند.

این کمون‌ها بهترین شکل سازمانی محسوب می‌شدند، نه تنها برای گذر از مالکیت جمعی به مالکیت تمامی مردم [مالکیت اجتماعی]، بلکه همچنین برای گذر از سوسیالیسم به کمونیسم در آینده. تحقق مرحله‌ی نهایی تحول کشاورزی، از طریق تغییر روابط تولید از مالکیت جمعی به مالکیت اجتماعی صورت خواهد گرفت[1]. به عبارت دیگر. کلیه وسایل تولید کشاورزی، ملّی خواهد شد و دهقانان به کارگران مزدبگیر تبدیل خواهند شد.

ب ـ بخش صنعت. برای تبدیل صنایع دستی و صنایع و تجارت وابسته به سرمایه‌داری، یک رشته گام‌های مهم برداشته شد. در مورد صنایع دستی و مؤسسات بازرگانی در مقیاس کوچک، شکل تعاونی به کار گرفته شد. در خصوص صنعت و تجارت در مقیاس بزرگ، نخستین گام عبارت بود از مصادره هشتاد درصد از سرمایه کاپیتالیست‌های دیوانسالار. در پی آن، «جنبش‌های مبارزه با مفاسد سه گانه و پنج گانه»[2] صورت گرفت[3]. دو بخش عمومی و خصوصی در کار فعالیت اقتصادی، در یک دوره کوتاه (۱۹۵۵ـ ۱۹۵۶) وجود داشت. در سال

---

۱. کمون‌های خلقی («گونگشه» به زبان چینی) در دهه ۱۹۵۰ به وجود آمدند. در مورد تحلیل اقتصادی ـسیاسی این کمون‌ها، نک: تاریخ چین (جلد چهارم، صفحات ۱۱۹-۱۲۳). م.

2. Three-Anti and Five-Anti Movements

۳. جنبش مبارزه با مفاسد سه گانه در چین، حرکتی بود که از جانب مائو در سال ۱۹۵۲ برای مبارزه با «فساد، اتلاف منابع و دیوانسالاری» آغاز شد. حرکت مائو نیز ناشی از گزارش حزب بود مبنی بر این‌که صاحبان منافع بازرگانی و صنعتی اقدام به رشوه دادن به مقامات دولت و حزب کرده بودند. جنبش مزبور در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۶، بشدت اجرا شد تا قدرت کاپیتالیست‌ها را کاهش دهد. (دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۵۹۲). «جنبش مبارزه با مفاسد پنجگانه»، یک اقدام رسمی در چین در اوایل دهه ۱۹۵۰ برای مبارزه با فعالیت اقتصادی خصوصی بود، این جنبش بالاخّص متوجه پنج هدف بود: (۱) مبارزه با ارتشاء؛ (۲) فرار از پرداخت مالیات؛ (۳) سرقت اموال دولت: (۴) تقلّب و نیرنگ در اجرای قراردادهای دولتی؛ (۵) افشای اسرار اقتصادی دولت به خاطر منافع شخصی. جنبش مزبور که با هدف کاهش قدرت بازرگانان و صنعتگران بخش خصوصی صورت گرفت، باعث رکود شدید فعالیت بازرگانی و صنعتی شد. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم). در مورد تحلیل اقتصادی ـسیاسی جنبش‌های مزبور نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۶۴-۶۹؛ تاریخ چین (جلد چهارم)، صفحات ۷۳-۷۴. م.

۱۹۵۸ یک تجدید سازمان کلی صورت گرفت که عملاً تمامی بخش‌های صنایع و تجارت را ملّی کرد. این اقدامات موجب تغییر الزامی بورژوازی ملی شد[۱].

بی‌تردید، مهم‌ترین مسأله، همانا مسأله صنعتی کردن چین بود. از اوایل سال ۱۹۴۵، مائو هشدار داده بود که «بدون صنعت، هیچ دفاع ملّی، هیچ رفاه ملّی، هیچ سعادت ملّی و قدرت ملّی وجود نخواهد داشت.»[۲] می‌توانیم این طور فرض کنیم که در ذهن مائو، صنایع سنگین به عنوان ستون و رکن اصلی توسعه اقتصاد ملّی به شمار می‌آمد. به عنوان جمله معترضه، باید گفت که نخستین برنامه عمرانی پنج ساله چین، برنامه چشمگیری بود. به لحاظ این که اتکّای تقریباً منحصر به فردی بر صنایع سنگین داشت. البته بعداً مائو پی برد که با تکیه بسیار زیاد بر صنایع سنگین، مرتکب اشتباه شده است، اما کاری از او ساخته نبود جز حسرت خوردن از این‌که چین در آن زمان، ناپخته و جاهل بود و چاره‌ای جز نسخه برداری بی‌اراده از الگوی «شوراها» [شوروی] نداشت[۳].

در ۱۹۵۶، مائو آشکارا گفت که توسعه صنایع سنگین را باید ترجیح داد: اما تأکید نمود که این ترجیح نباید به زیان صنایع سبک و کشاورزی باشد. مائو برای این‌که سیاست خود را انعطاف‌پذیرتر سازد، افزود که صنایع سنگین باز هم به صورت محور اصلی سرمایه‌گذاری باقی می‌ماند، اما سرمایه‌گذاری در کشاورزی و صنایع سبک باید به تناسب افزایش یابد[۴]. در ۱۹۵۷، در پیگیری همان خط فکری، مائو اظهار داشت که مسأله صنعتی کردن چین اساساً مسأله روابط میان توسعه صنایع سنگین و سبک و کشاورزی است. او بر این نکته تأکید کرد که صنایع سنگین باید به عنوان محور اصلی بازسازی چین به شمار آید؛ اما ضمناً افزود که نسبت به توسعه کشاورزی و صنایع سبک نباید بی‌توجه بود[۵].

---

۱. مائو، Wan-sui ، جلد اول، صفحات ۱۹۲-۱۹۳. ن.
(نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۸۵-۸۷). م.
۲. مجموعه آثار مائو، جلد سوم، صفحه ۹۸۱. ن.
۳. مائو، Wan-sui ، جلد دوم، صفحه ۱۶۱. ن.
۴. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۲۶۹. ن.
۵. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۴۰۰. ن.

در سال ۱۹۵۷، این چنین برداشت و تصور می‌شد که چین اساساً مسأله سوسیالیستی کردن مالکیّت وسایل تولید راکاملاً حل کرده است. از آن پس، یک مسأله جدید [ایدئولوژیکی] رویاروی انقلاب چین قرار گرفت: آیا تضادها، طبقات و پیکار طبقاتی هنوز هم در جامعه سوسیالیستی وجود داشت یا خیر، آیا باز هم لازم بود که انقلاب سوسیالیستی را ادامه داد و به چه نحو؟ بنا بر گفته‌ی هوآکو-فنگ، این پرسشی بود که مدت‌ها هیچ پاسخ صحیحی برای آن در جنبش بین‌الملل کمونیستی پیدا نشده بود و هیچ پاسخ آماده‌ای برای آن در آثار مارکسیسم - لنینیستی گذشته وجود نداشت. هوآکو - فنگ معتقد بود که شخص مائو با ابداع تئوری انقلاب مداوم تحت رهبری دیکتاتوری پرولتاریا، پاسخ این پرسش را یافته بود[1] راه‌حل مائو برای این مسأله ــ که غالباً نقل می‌شود و به نظر می‌رسد که از اهمّیت وافری برخوردار است ــ به شرح زیر است:

«پیکار طبقاتیِ پرولتاریا و بورژوازی [در عرصه اقتصادی]، پیکار طبقاتی میان نیروهای سیاسی متعدّد، و پیکار پرولتاریا و بورژوازی در عرصه ایدئولوژیکی، پیکاری دراز مدت و عذاب آور و گاهی حادّ خواهند بود.»

در سال ۱۹۵۸، مائو خطّ کلّیِ ساخت سوسیالیستی را قاعده‌بندی کرد: «همه همّت کنید، هدف بزرگی داشته باشید تا به نتایج بزرگ‌تر، بهتر و اقتصادی‌تری در سازندگی سوسیالیسم دست یابیم.» «سیاست راه رفتن روی دوپا»[2] در همان سال به وسیله مائو معرفی شد.

۳ـ سیاست راه رفتن روی دوپا مضمون اصلی این سیاست این بود که بر یک مورد تأکید نشده و بلکه جفت‌های روابط به‌طور همزمان توسعه یابند، نظیر روابط متعادل بین صنعت و کشاورزی، بین صنایع سنگین و صنایع سبک، بین مؤسسات بزرگ اقتصادی و مؤسسات متوسط و کوچک، بین

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۳۸۹. ن.

2. Walking on Two Legs [«زانگ لیانگ تیائوتویی د زولو» در زبان چینی]

روش‌های نوین تولید و روش‌های بومی، بین مؤسسات اداره شده به وسیله دولت مرکزی و مؤسسات اداره شده توسط مقامات محّلی[۱]. «سیاستی که به چین امکان می‌دهد تا تمامی نیروهای مثبت را برای سازندگی سوسیالیسم بسیج کند و به این طریق، توسعه اقتصادی کشور را تسریع کرده و خط عمومی ساخت سوسیالیستی را تضمین نماید... به اجرا در می‌آید.» اهمیّت دراز مدت این سیاست در این بود که باعث کاهش تباین و تفاوت میان کارگران و دهقانان، شهر و روستا، و کار فکری و کار یَدی شد زیرا تعداد زیادی از صنایع نوین را به مناطق روستایی چین آورد و شمار زیادی از کارگران و مهنّدسین را از میان قشر دهقانان پرورش داد[۲].

خّط کّلی مزبور، همراه با کمون‌های خلقی و جهش بزرگ به جلو[۳] در سال ۱۹۵۸، معروف به «سه بیرق سرخ» هستند. به عقیده ما [نویسنده] صنایع سنگین می‌بایست مورد تأکید و اهمّیت قرار می‌گرفت، همراه با تولید فولاد به عنوان کانون و هسته آن. در طول جهش بزرگ به جلو، مائو هدف تولید فولاد در سال ۱۹۵۸ را حداکثر تا رقم ۱۰/۷۰۰/۰۰۰ تُن تعیین کرد، و ضمناً جنبش کوره‌های کوچک را آغاز کرد که به نتایج فاجعه‌آمیزی انجامید[۴]. مائو اعتراف کرد

---

۱. برخی حقایق درباره چین، ضمینه نشریه China Reconstructs (پکن: ژانویه ۱۹۷۴)، صفحه ۵۳. ن.

۲. همان منبع، صفحات ۵۶-۵۷. ن.

۳. (Great Leap Forward)؛ سیاست اقتصادی بود که مائو در سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۶۱ به منظور دگرگون کردن انقلابی اقتصاد و جامعه چین و سوق دادن آن به سمت کمونیسم کامل، اتخاذ کرد. این سیاست، به ویژه در راستای تشکیل کمون‌های خلقی، اجرای طرح‌های عظیم (به ویژه برای ذخیره کردن آب)، توسعه صنایع سبک و به راه انداختن کوره‌های کوچک برای تولید فولاد بود. لازمه اجرای این سیاست، بسیج نیروهای انسانی وسیع، کاهش میزان مصرف عمومی مردم از کالاهای مصرفی، و الغاء عملی ابتکارات فردی بود. «سیاست جهش بزرگ به جلو» در نیمه دوم سال ۱۹۵۸ بدبختی‌های زیادی را به همراه آورد. مع هذا تاسال ۱۹۶۱ ادامه یافت. عدم موفقیت این سیاست ناشی از چندین عامل بود: سه سال متوالی خشکسالی (۱۹۵۹-۱۹۶۱)؛ قطع ناگهانی کمک‌های شوروی؛ کشاکش در درون حزب و دولت کمونیست بر سر درستی و یا نادرستی سیاست جهش به جلو. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحات ۲۱۸-۲۱۹). م.

۴. (Backyard Furnaces)؛ کوره‌های کوچکی که در اواخر دهه ۱۹۵۰ به منظور تولید محلی ←

که با اجرای این سیاست، مرتکب اشتباه شده است[1].

مائو بعداً دیدگاه متعادل‌تری را در مورد صنایع کشاورزی در راستای خطّ کلّیِ ساخت سوسیالیستی [جامعه] عرضه کرد. در ۱۹۶۰، مائو سیاست «به شمار آوردن کشاورزی به عنوان شالوده، و صنعت به عنوان یک عامل مهم» در توسعه اقتصادی ملّی را آغاز کرد. تحت این رهنمود جدید، تولید غلاّت به عنوان هسته و کانون فعالیت کشاورزی به شمار آمد؛ تولید فولاد نیز هسته صنعت به حساب آمد. مع‌ذالک سیاست مزبور تأکید داشت که دو بخش کشاورزی و صنعت قادر نیستند به طور مستقل و جداگانه پیشرفت کنند؛ کشاورزی برای تولید غلاّت خوراکی اهمیت دارد و مواد خام برای صنایع سبک، که به نوبه خود باعث رشد صنایع سنگین می‌شود. لذا کشاورزی نقش اساسی و محوری را در راه نیل به صنعتی کردن ـ هدف نهایی ـ ایفا می‌نماید. همان طور که نشریه «چاینا ریکاتستراکز[2]» می‌نویسد، «در چین، توسعه صنایع، مبتنی بر کشاورزی است؛ توسعه کشاورزی و بالا رفتن بهره‌وریِ کارِ آن را نمی‌توان مجزاً از نقش برجسته صنعت دانست. هر دوی آن‌ها مستقل بوده و ضمناً به یکدیگر کمک می‌کنند.[3]»

همان طور که پیش‌تر شرح داده شد، برنامه‌ی مائو برای ساخت اقتصادی چین، تأکید بیش‌تری بر عامل ایدئولوژی [روبنا] داشت تا نیروهای اقتصادی [زیربنا]. به عقیده مائو، توسعه اقتصادی اساساً بیش‌تر بستگی دارد به انسان تا عوامل مادّی (که نیروهای مولّد مظهر آن هستند)؛ لذا در ابتدا، توجه عمده باید معطوف به انقلابی کردن تفکر انسان باشد، یعنی ایدئولوژی یا روبنا. ویژگی‌های

→

آهن و فولاد، دایر شدند. این کوره‌ها در اطراف روستاها، در باغچه مدارس و خانه‌ها در شهرها، و در امتداد خطوط آهن احداث گردیدند و مقدار زیادی آهن و فولاد تولید کردند. اما به علت هزینه زیاد آن‌ها و کیفیت نامرغوب محصول، دولت چین در اوایل سال ۱۹۵۹ این حرکت را متوقف کرد. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم، و کمونیسم، صفحه ۳۱). م.

۱. مائوتسه تونگ، Wan-sui، جلد دوم، صفحه ۳۰۳. ن.

2. China Reconstructs

۳. برخی حقایق درباره چین، پیشین، صفحه ۵۳. ن.

عمده‌ی انسان کمونیست جدید را که به وسیله مائو تعیین شده بود، می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

دیدگاه کمال مطلوب یک کارگر در یک جامعه کمونیستی باید این باشد که خود را داوطلبانه وقف منافع انقلاب و مردم بنماید. از این رو، او باید از خودگذشته باشد؛ خدمت او به منظور کسب شهرت و آوازه و نیز نفع شخصی نباشد. به هنگام کارکردن نباید از سختی‌ها، یا حتّی مرگ، به‌هراسد. آن‌کسانی‌که با روزنامه «مردم» آشنا هستند، داستان‌های هیجان‌انگیز بسیاری را در باره کارگرانی خوانده‌اند که به خاطر کارهای فوق بشری‌شان، به خاطر تحمل دلاورانه سختی‌های بسیار صعب، و به خاطر فدا کردن جان خود در راه وظایف خطیر اجتماعی، مورد تمجید و تحسین قرار گرفته‌اند. این دیدگاه نو، بی‌شک نشانگر گسستگی شدید از دیدگاه خوددوستی در یک جامعه کاپیتالیستی است. برای گسترش این دیدگاهِ کاریِ آرمانی، انگیزه‌های مادّی به کار گرفته شدند و انگیزه‌های معنوی نیز قویاً حمایت شد.

علاوه بر آن، مائو به مردم چین نصیحت کرد که در این عقیده پابرجا باشند که «عزم و اراده انسان می‌تواند خدای آسمان[1] را نیز تسخیر کند.» با این‌که گفته مزبور یک گفته حرف قدیمی است، اما مائو خون و قوّت بیش‌تری را در درونمایه آن نهاد و آن را به صورت یک اصل رهنمودی برای سازندگی اقتصادی در رویارویی با شرایط مادّی قرارداد که آشکارا نامساعد و چیره بود. مائو به خوداتکّایی، خواه به لحاظ تکنولوژی و خواه از حیث مالی، باور داشت، و نه به کمک خارجی. همین باور، موجب غرور ملّی و اعتماد به نفس تازه‌ای در میان مردم چین شد. مائو، علاوه بر آن‌که مردم را تشویق کرد تا سختی‌های دوران انقلاب را به خاطر ساخت سوسیالیستی کشور تحمل کنند، حتّی راحتی و آسایش مردم را به عنوان یک آرمان والا نستود، بلکه بر روحیه مساوات‌طلبی، امحاء طبقات و استثمار تأکید نمود و از مردم خواست که دست کم برای یک

---

۱. (Heaven و به زبان چینی TI)؛ مردم چین در ابتدا زمین را می‌پرستیدند و سپس به پرستش آسمان پرداختند. «تی» در زبان چینی به معنای خدای آسمان و خالق همه چیز بود. از این روست که پادشاهان چین را «پسر آسمان» («تین تیرو» Tien-Tiru) می‌نامیدند. (نک: تاریخ جامع ادیان صفحات ۲۲۶-۳۲۷). م.

آینده قابل پیش‌بینی، بهره‌مندی از لذّات زندگی یا سرگرمی بیش‌تر را فراموش کنند. همان طور که ادگار اسنو[1] می‌گوید: «مزایای زندگی جمعی [در کمون‌های خلقی] را که برای دهقانان فراهم شده است نباید فقط برمبنای تغذیه خوب، پوشش خوب، مسکن بهتر، وسایل خواب بهتر، فلاسک‌های [چای] بهتر، دوچرخه‌ها، یا کمیِ پول نقد، داوری کرد. اگر معنای مزایای زندگی جمعی فراتر از تسهیلات و امکانات مادّی مزبور نبود، از نظر مائو تسه تونگ و هواداران فعال او، انقلاب چین شکست می‌خورد.[2]»

این موضوع که مائو یک جامعه بهره‌مند از مساوات را بر یک جامعه مرفّه ترجیح می‌داد، عاری از پیش زمینه سنتّی نمی‌باشد. در دنیای غرب، تقریباً از قرن پانزدهم تا هیجدهم میلادی، موفقیت بزرگی در گسترش آزادی به تمامی شهروندان به دست آمد. مع‌ذالک پیدایش غول‌های صنعتی منجر به توزیع نابرابر چشمگیر ثروت شد، لذا تأکید بر عشق به آزادی، جای خود را به عشق به برابری و مساوات داد. از این رو، مساوات اقتصادی، یعنی امحاء شکاف میان ثروتمند و فقیر، هدف اصلی سوسیالیسم بوده است. با این حال، اندیشه مساوات در چین و در دو هزار سال پیش، مورد تأکید و اهمیت قرار داشت. کنفوسیوس می‌گوید: «به من آموخته‌اند تا باور کنم که فرمانروایان دولت‌ها نباید دلْمشغولی ثروت قلیل را داشته باشند، بلکه باید دلْمشغول توزیع نا برابر ثروت در میان مردم باشند؛ فرمانروایان نباید نگران فقر [عمومی] باشند، بلکه باید نگران ناخشنودی مردم باشند. زیرا با توزیع برابر ثروت، هیچ فقری وجود نخواهد داشت؛ در شرایط هماهنگی، هیچ قلّت و کمبودی درکار نخواهد بود؛ و هنگامی که مردم خشنود هستند، هیچ قیام طغیانگرانه‌ای روی نخواهد داد.»[3] این اندیشه اوّلیه برابری و

---

1. Edgar Snow [نویسنده کتاب‌های «ستاره‌ی سرخ برفراز چین و «چین سرخ»]

۲. ادگار اسنو، «کمون‌های چین، موفقیت یا شکست» نشریه جمهوری جدید، (۲۶ ژوئن ۱۹۷۱): صفحه ۲۱. ن.

۳. آنالکت کنفوسیوس، کتاب ۱۶، فصل اول، قسمت ۱۰، با ترجمه انگلیسی نگارنده. برای اطلاعات بیش‌تر درباره این نکته و سایر منابع سنتی، مراجعه کنید به اثری از همین قلم تحت عنوان «اندیشه‌های اقتصادی نوین و منابع سنتّی آن‌ها در چین»، نشریه Current Selene شماره‌های ۵ و ۶ (مه ـ ژوئن ۱۹۷۵): صفحات ۱-۱۳. ن.

مساوات، تأثیر قدرتمندی در ذهن‌های مردم چین در سرتاسر تاریخ آن کشور داشته است. و از غرایب آن‌که یکی از نظریات قدیمی کنفوسیوس [درباره مساوات اجتماعی] از نو در قالب مارکسیسم نوین [مائوییسم] ظاهر می‌شود.

در مورد اوضاع اقتصادی اخیر چین، مائو معتقد بود که پس از سپری شدن بیست و پنج سال از انقلاب کمونیستی و اصلاحات انجام گرفته، فقط یک چیز بود که به طور بنیادی تغییر کرد، و آن هم نظام مالکیت بود. از قول مائو این طور نقل شده است: «چین یک کشور سوسیالیستی است. پیش از آن‌که این کشور [از یوغ امپریالیسم] نجات یابد، کمابیش وضعی نیمه کاپیتالیستی داشت. حتّی حالا هم یک نظام دستمزدهای هشت نرخی را به کار می‌برد، به هر کس به اندازه کاری که می‌کند پول می‌دهند، و پول به روال قدیم، همچنان یک وسیله مبادله است. آن‌چه که فرق کرده است، تغییر نظام مالکیت است.»[۱] کسانی هستند که می‌گویند این حرف مائو از طریق «باند چهار نفره» به بیرون درز کرده و مدعی هستند که اعضای باند مزبور این کلمات را به نام او جعل کرده‌اند. اما من تصور نمی‌کنم که در زمان حیات مائو، آنان قادر به چنین کاری بوده‌اند. وانگهی این حرف با افکار مائو همسویی دارد. زیرا همان طور که پیش‌تر شرح داده شد، مائو اساساً تاکید بر تبدیل روابط تولید به یک انقلاب [سوسیالیستی] داشت، در حالی که مالکّیت یکی از ارکان و عناصر آن را تشکیل می‌داد. مع‌ذالک همین دیدگاه باعث شد که مائو زمان و کار لازم برای اجرای وظیفه نوسازی یا صنعتی کردن کشور را دست کم گرفت. مشهور است که مائو در سال ۱۹۵۸ تصور می‌کرد که برای چین امکان‌پذیر است که در طول پانزده سال، یا کمی بیش‌تر، به لحاظ میزان تولید و فولاد و سایر محصولات صنعتی، به سطح انگلستان برسد[۲]. مائو حتّی در سال ۱۹۶۰ با خوش بینی پیش‌بینی کرد که اجرای کامل «نوسازی‌های چهارگانه»[۳] در دو برنامه عمرانی پنجساله دیگر (پس از اولین برنامه عمرانی

---

۱. یائو وِن ـ یوآن، نشریه Hung-ch'i، شماره ۳ (مارس ۱۹۷۵)، صفحه ۲۲. ن.
۲. نشریه Jen-min Jih-pao، سرمقاله، ۳ فوریه ۱۹۵۸، که ظاهراً به قلم مائو بوده است. ن.
۳. (Four Modernizations)؛ طرح اصلی آن در سال ۱۹۶۰ توسط مائو عنوان شد. این طرح،
←

پنجساله) تا سال ۱۹۶۹ از طریق پیاده کردن سریع و زودتر آن‌ها، امکان‌پذیر شود[1]. تأکید مائو بر مساوات‌طلبی در جامعه، و نه ایجاد یک جامعه مرّفه، نباید انسان را گمراه کند تا فرض نماید که ایجاد یک جامعه مرفّه هدف نهایی مائو نبود؛ بلکه او یک جامعه مرفّه در آینده را، هم ممکن و هم ضروری می‌دانست، هر چند نه برای زمان حاضر. در سال ۱۹۵۶، مائو ابراز عقیده کرد که در طی پنجاه یا شصت سال آینده، نه تنها امکان دارد ـ بلکه مطلقاً برای چین ضرورت دارد ـ که به لحاظ توسعه اقتصادی، از ایالات متحده امریکا پیشی گیرد؛ و اگر چین در این کار موفق نشود، از صفحه گیتی محو خواهد شد[2].

→

پس از تغییراتی که در آن داده شد، توسط چو ئن لای (نخست وزیر وقت) در چهارمین کنگره ملی خلق (ژانویه ۱۹۷۵) به تصویب رسید. پس از مرگ مائو (۱۹۷۶) و تحکیم قدرت (دنگ شیائو پینگ، اصلاحات مزبور به اجرا در آمد و با موفقیت چشمگیری همراه بوده است. «نوسازی‌های چهارگانه» به معنای نوسازی کامل در بخش‌های کشاورزی، صنایع، صنایع دفاعی و علمی و تکنولوژیک است. هدف از طرح مزبور این است که چین تا پایان قرن بیستم میلادی به سطح پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه داری برسد. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۱۹۶؛ تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین، صفحات ۵۰، ۵۶، ۶۶، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۳۸). م.

۱. مائو، Wan-sui، جلد اول، صفحه ۱۹۴. ن.

۲. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۲۵۹. ن.



عقاید فرهنگی مائو

همان طور که در قسمت دموکراسی جدید [فصل چهارم] یادآور شدیم، مائو با پیروی از مارکس و لنین، فرهنگ را بازتاب ایدئولوژیکی سیاست و اقتصاد یک جامعه می‌دانست، البته در عین حال، فرهنگ نیز به نوبه خود بر سیاست و اقتصاد یک جامعه تأثیر عظیمی به جا می‌گذارد. «فرهنگ دموکراتیک جدید»، برطبق گفته مائو، سه ویژگی دارد: ملّی، علمی و توده‌ای است. با این‌که مائو پس از سال ۱۹۴۹، به ندرت این فرهنگ جدید را در قالب همین کلمات دقیق تعریف و توصیف کرد، با این حال مفهوم عمومی آن باز هم در مورد مرحله‌ی [جامعه] سوسیالیستی مصداق دارد. فصل حاضر اختصاص به بحث و بررسی درباره سه جنبه عقاید مائو درباره فرهنگ دارد: سیاست هنری و ادبی او، نظام آموزش و پرورش، و مسأله روشنفکران.

۱ـ سیاست هنری و ادبی مائو «سخنان مائو درباره هنر و ادبیات در مجمع یِنان» (۱۹۴۲) به عنوان اصل رهنمودی آیین مکتبیِ موضع حزب کمونیست چین در باب هنر و ادبیات (پس از برگزاری مجمع یِنان) به خدمت گرفته شد. موضع مائو، که موضع صحیح و رسمی خّط فکری مارکسیستی چین در زمینه هنر و ادبیات به لحاظ تئوری و عمل به شمار می‌آمد. همچنین موضعی بود که تمامی هنرمندان و نویسندگان کمونیست [چین] می‌بایست از آن پیروی می‌کردند. در طول انقلاب فرهنگی، از نویسندگان و هنرمندان انتقاد شد و آنان را متهم به انحراف از این خط فکری مارکسیستی کردند. اساس و ویژگی‌های این خط فکر رسمی، به صورت چهار پرسش و پاسخ زیر، عرضه شده است.

پرسش اول: «هنر و ادبیات برای چه کسانی است؟» پاسخ روشن مائو این بود که هنر و ادبیات برای اقشار وسیع مردم است که شامل کارگران، دهقانان و سربازان است.

پرسش دوم: «چگونه هنر و ادبیات می‌توانند به توده‌ها خدمت کنند؟» پاسخ مائو در این مورد، شامل دو عنصر اعتلاء و مردمی کردن هنر و ادبیات بود. کارگران، دهقانان و سربازان درگیر جنگی شدید و خونین با ژاپن بودند؛ علاوه بر آن، آنان در یک دوره طولانی از حکومت فئودال و بورژوایی، رنج را پذیرا شده بودند. نتیجه این‌که توده‌ها، بی‌سواد و بی‌فرهنگ باقی ماندند. از این رو، مردمی کردن هنر و ادبیات برای توده‌ها، جنبه اساسی و مبرم داشت، و به محض این‌که روند مردمی کردن تحقق یافت، طبیعتاً زمینه‌ی اعتلای هنر و ادبیات نیز فراهم شد. هنر و ادبیات در دو شکل ابتدایی و پیشرفته آن، می‌بایست برای کارگران، دهقانان و سربازان خلق شده و از آن‌ها لذت ببرند، نه این‌که فقط برای یک اقلیت ممتاز بوده و به وسیله آنان خلق شود.

پرسش سوم: رابطه‌ی بین آثار هنری و ادبی حزب کمونیست چین با تمامی و کّل فعالیت حزب. از دیدگاه مائو، هنر و ادبیات اصولاً متعلق به یک طبقه خاص [پرولتاریا] بوده و خط سیاسی مشخصی را پی می‌گیرد. مائو می‌گفت: در واقع مفهوم «هنر به خاطر هنر»، و همچنین واقعیتی به نام هنر، که فراتر از طبقات باشد، یا هنری که مستقل یا موازی با سیاست باشد، وجود خارجی ندارد. هنر و ادبیات پرولتاریا فقط بخشی از تمامی آرمان انقلابی پرولتاریا است. اگر چه هنر و ادبیات فرمانبردار سیاست هستند، اما در عین حال تأثیر بسزایی در سیاست دارند. از نگاه مائو، سیاست یعنی سیاست پرولتاریا یا توده‌ها، نه سیاست یک اقلیت موسوم به دولتمردان.

از نگاه مائو، انتقاد ادبی یکی از روش‌های عمده پیکار در قلمروی هنر و ادبیات است. او دو معیار را برای انتقاد ادبی وضع کرد؛ سیاسی و هنری. با این‌که این معیارها همطراز و همردیف هستند، اما بدیهی است که معیار سیاسی از

اهمیت بیش‌تری برخوردار است زیرا برطبق تئوری کمونیستی، سیاست از بیش‌ترین اهمّیت برخوردار است.

پرسش چهارم: «آیا افشاگری کنیم یا تحسین کنیم، و آیا لبه «روشن» را بنویسم یا لبه «تاریک» را؟» مائو باور داشت که وظیفه اصلی هنرمندانِ انقلابی همانا افشاگری درباره تمامی نیروهای تاریک زیانبار برای توده‌های مردم و تحسین از تمامی تلاش‌های انقلابی مردم است[1].

سیاست مائو درباره هنر و ادبیات را می‌توان در دو اصل خلاصه کرد: (۱) هنر و ادبیات باید در خدمت توده‌های وسیع مردم باشند، یعنی کارگران، دهقانان و سربازان؛ (۲) هنر و ادبیات فرمانبردار سیاست هستند، یعنی سیاستِ طبقاتی [سیاست پرولتاریا].

۲ـ نظام آموزش و پرورش در سال ۱۹۶۶، مائو شخصاً انقلاب فرهنگی [چین] را آغاز کرد. او رهبر اصلی این انقلاب بود. اعّم از این‌که انقلاب فرهنگی چین پیکاری برای کسب قدرت بود ــ به آن گونه که بعضی‌ها می‌گویند ــ یا این‌که یک پیکار ایدئولوژیکی بود ــ به آن نحو که سایرین معتقدند ــ و یا به احتمال بسیار زیاد، آمیزه‌ای از هر دو انگیزه بود، نکته‌ای که به لحاظ ایدئولوژیکی نباید آن را فراموش کرد این است که هدف اصلی انقلاب فرهنگی چین یک هدف دو وجهی بود: پیکار با تجدیدنظرطلبی لیوشائوچی و به کرسی نشاندن خط فرهنگی انقلابی مائو در مورد پرولتاریا. شدیدترین تغییر در [نظام] آموزش و پرورش در طول انقلاب فرهنگی، در مورد سیاست آموزشی و در نظام تحصیلی صورت گرفت. دو رهنمود در خصوص تعلیم و تربیت، توسط مائو صادر شد، و هر دوی آن‌ها به عنوان رهنمودهای اساسی برای آموزش و پرورش به کار گرفته شد. نخستین رهنمود در تاریخ ۷ مه ۱۹۶۶ و به صورت نامه‌ای بود از مائو به لین پیائو. این رهنمود بیان می‌داشت که

---

۱. در مورد جزئیات این پرسش‌ها و پاسخ‌ها، نک: مجموعه آثار مائو، جلد سوم، صفحات ۸۰۴ـ۸۳۵ ن.

دانش‌آموزان ضمن فراگیری فرهنگ (wen) به عنوان یک هدف عینی، در عین حال باید یاد بگیرند که به لحاظ صنعت (kung)، کشاورزی، امور نظامی (chun) و در انتقاد از بورژوازی نیز قابل و باکفایت باشند. مائو در این رهنمود، همچنین بیان داشت که دوره تحصیلی باید کوتاه‌تر شود، تعلیم و تربیت انقلابی شود، و این‌که روشنفکران بورژوا، از این پس بر مدارس مسلّط نباشند[۱].

رهنمود دوم، به تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۸، گزارشی بود که به وسیله خبرنگاران «ون ـ هویی پائو[۲]» و خبرگزاری «هشین ـ هوا[۳]» در شانگهای تهیه شده بود. این گزارش درباره یک تحقیق محّلی پیرامون آموزش مهندسی و فنی کارکنان فنی یک کارخانه ابزارسازی بود. انتشار این گزارش، همراه با یک یادداشت سرمقاله‌ای بود که از گزارش مزبور به عنوان یک مثال زنده از این‌که چگونه انقلاب فرهنگی موجب تغییراتی در آموزش مهندسی و فنی به کارکنان شده است، تجلیل کرده بود. علاوه بر آن، این یادداشتِ سرمقاله‌ای بر روی یک «رهنمود» دیگر مائو (که منبع آن معلوم و مشخص نشد) و متضمّن برنامه آموزشی برای پرولتاریا برای مخالفت با خط آموزشی تجدیدنظرطلبان و بورژواها بود، انگشت گذارد. به عبارت دیگر، این رهنمودِ شناخته نشده، تعیین‌کننده جهت‌گیری آموزش و پرورش در طول و پس از انقلاب فرهنگی است. رهنمود یا دستورالعمل مائو به شرح زیر است:

> دانشگاه‌ها، و به ویژه دانشگاه‌های علوم و مهندسی، باید همچنان به کارشان ادامه دهند، اما دوره تحصیلی آن‌ها باید کوتاه شود، تعلیم و تربیت دانشگاهی باید انقلابی شود، سیاست پرولتاریایی قدرت را به دست گیرد تا راه و روش کارخانه ابزار سازی شانگهای را به لحاظ آموزش فنی کارکنان، در میان کارگران ادامه دهد. دانشجویان [این دانشگاه‌ها] باید از میان کارگران و دهقانانی انتخاب شوند که دارای تجربه عملی باشند، و آنان پس از ورود به دانشگاه و چند سال تحصیل، دوباره به کار تولیدیِ عملی‌شان برگردند[۴].

---

۱. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحات ۶۴۲-۶۴۳. ن.

2. Wen-hui pao

3. Hsin-hua

۴. نشریه Jen-min Jih-pao، ۲۲ ژوئیه ۱۹۶۸. ن.

خود این گزارش ــ رهنمود دوم ــ حاوی رئوس مطالب یک برنامه چهار مادّه‌ای بود که نشانگر تفکر مائو در زمینه آموزش و پرورش و نیز ظاهراً بیانگر افکار کارگران و کارکنان فنی این کارخانه بود. خلاصه گزارش مزبور در زیر می‌آید:

۱ـ چون هدف این است که کارگرانی را پرورش داد که دارای آگاهی اجتماعی و فرهنگ سوسیالیستی باشند، نه این‌که «اشراف‌زادگان روشنفکری» باشند که دست پرورده تعلیم و تربیت تجدیدنظرطلبانه هستند، فارغ‌التحصیلان کالج باید حرفه خود را به عنوان کارگران یَدی شروع کنند.

۲ـ آموزگاران [مدارس] باید از میان کارگران ورزیده انتخاب شوند، نه از میان فارغ‌التحصیلان کالج که خوره‌ی کتاب هستند [فقط اطلاعات تئوریک دارند].

۳ـ کارکنان جدید مهندسی و فنی باید از میان کارگران و دیپلمه‌های دبیرستان که تفکر سیاسی خوبی دارند، استخدام شوند.

۴ـ اصلاح مهندسین تجدیدنظرطلب بایستی از طریق مردود شمردن این عقیده آنان که فن در درجه اول اهمیّت قرار دارد، و نیز از راه اعزام کردن آنان به کارخانه‌ها برای کار کردن به عنوان یک کارگر، صورت گیرد.

علاوه بر اصول مائو در زمینه آموزش و پرورش، که خلاصه آن در گزارش مزبور آمد، او در مواقع متعدد درباره اهمّیت عمل و تجربه به تفصیل سخن گفت. مائو، تجربه عملی را به مراتب ارزشمندتر از یادگیری تئوریک از روی کتاب، ارزشیابی کرد. این دیدگاه او، آشکارا در بحث‌های وی پیرامون امور نظامی، آموزشی علم طب، و حتّی یادگیری علوم، بازتاب یافت. مائو می‌گفت که در علم نظامی، در حالی که کمی مطالعه کردن کار خوب و شایسته‌ای است. اما زیاد مطالعه کردن کار بی‌فایده‌ای است. او گفت که خود وی برای جنگیدن در یک پیکار، هرگز از کتاب کمک نگرفت. اندرز او به دانشجویان خارجی که سرگرم تحصیل علوم نظامی در چین بودند، این بود که ارزشمندترین تجربه آنان همانا بازگشت به کشورشان برای شرکت در پیکار واقعی است، زیرا چند ماه درس خواندن کفایت می‌کند و خطابه‌های کلاس درس نیز فایده زیادی ندارد[1].

---

۱. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحات ۶۱۴ـ۶۱۵. ن.

آموزش پزشکی، موضوعی بود که مائو احساس کرد که نیاز به اصلاح دارد. او گفت که اساسی‌ترین پیشرفت در این مورد، این است که میزان مطالعه کتاب و مسائل تئوریک لازم را کاهش داد. پذیرش در دانشکده‌های پزشکی نباید محدود به دیپلمه‌های دبیرستان باشد، بلکه می‌توان دانش‌آموزانی را که تا مقطع دبیرستان تحصیل کرده‌اند در این دانشکده‌ها پذیرفت. از این رو، در واقع، مائو اساساً عقیده داشت که یک فرد می‌تواند از طریق عمل و تجربه، موقعیت خود را در علم پزشکی بالا ببرد، و دیگر این‌که یک دانشجو هر چه بیش‌تر درس بخواند، ابله‌تر می‌شود[۱]. مائو این عقیده خود را حتّی به علوم به اصطلاح «رأس» نیز گسترش داد؛ یعنی علوم بسیار تخصّصی و پیچیده‌ای نظیر فیزیک جامدات، آن هم در دهه ۱۹۵۰. به عقیده مائو، سه سال تحصیل یا کمی بیش‌تر، برای تحصیل در این رشته کفایت می‌کند[۲]. علاوه بر آن، مائو از فیلسوفان و تاریخ نگاران خواست که در مزارع و در کارخانه‌ها کار کنند، از دانشجویان رشته علوم انسانی خواست که در کشاورزی، صنعت و تجارت تجربه کسب کنند و از دانشجویان رشته مهندسی و علوم خواست که در کارخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها به کار بپردازند[۳].

حاصلِ کلام، این اصول به عنوان رهنمودهای سیاست آموزش و پرورش، بلافاصله پس از انقلاب فرهنگی چین به کار گرفته شدند: (۱) تعلیم و تربیت باید در خدمت سیاست پرولتاریایی باشد؛ هدف تعلیم و تربیت این است که افراد را برای آرمان انقلاب پرورش دهد، یعنی [خدمت به] توده‌های پرولتاریا، نه نخبگان بورژوا؛ به بیان دیگر، آن‌چه که مورد نظر است این است که یک نسل کاملاً نو از روشنفکران از میان کارگران، دهقانان و سربازان به وجود آید که کاملاً عادی از ایدئولوژی نخبه گرایی سنتّی [در مکتب کنفوسیانیسم] باشد؛ (۲) تعلیم و تربیت باید آمیزه‌ای از کار فکری و تجربه عملی باشد؛ (۳) سلطه‌ی روشنفکران بر مدارس باید خاتمه یابد؛ مدارس باید به وسیله پرولتاریا ــ یعنی حزب ــ کنترل شود.

---

۱. مائو، Wan-sui، صفحات ۶۱۵-۶۱۶. ن.
۲. مائو، wan-sui، جلد دوم، صفحه ۶۳۱. ن.
۳. مائو، wan-sui، جلد دوم، صفحات ۶۲۵-۶۲۶. ن.

۳ـ مسأله روشنفکران در اوایل سال ۱۹۳۹، مائو پیشنهاد کرده بود که حزب کمونیست چین اعضای جدیدِ زیادی را از میان روشنفکران جذب کرده و آنان را در حزب، ارتش و حکومت و مدارس به کار گیرد تا روشنفکران بتوانند به انقلاب فرهنگی خدمت کنند؛ زیرا بدون مشارکت روشنفکران، پیروزی انقلاب ناممکن بود[1]. مائو در رساله‌ای تحت عنوان در باب حکومت ائتلافی[2]، پیشنهاد مزبور را تکرار کرد. یعنی این‌که مجدداً اهمیت این موضوع را تاکید نمود که حکومت مردمی باید سنخ‌های مختلف روشنفکران را در میان اقشار وسیع مردم برگزیند و از خدمات آنان به عنوان کادرهای حزبی بهره گیرد و ضمناً به بازآموزی روشنفکرانی بپردازد که در حزب عضویت دارند[3]. مقصود مائو این بود که کادرهای روشنفکران با پیش زمینه‌های مختلف را آموزش حزبی دهند و ضمناً روشنفکران قدیم [حزب] را بازآموزی کنند. مائو به نقش مهّم روشنفکران در طول پنجاه سال اخیر [تاریخ] چین، و به ویژه در طول دوره‌ی پس از جنبش چهارم ماه مه [۱۹۱۹] و در طی جنگ مقاومت[4] پی برده بود. او پیشنهاد کرد که روشنفکران باید نقش مهم‌تری را در پیکارهای بعدی ایفا نمایند. از این رو بود که پس از تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، یک جنبش اصلاح فکری روشنفکران بلافاصله به اجرا در آمد. به منظور برآوردن کامل نیازهای این جامعه‌ی جدید، برای روشنفکران ضرورت داشت که دیدگاه‌های تازه‌ای را در زمینه ایدئولوژی پذیرا شوند. از روشنفکران خواسته شد که جهان‌بینی بورژوایی خود را رها کرده‌و یک‌جهان‌بینی پرولتاریایی [کمونیستی] را اتخاذ کنند؛ اصلاح فکری، و به ویژه تفکر سیاسی روشنفکران، نهایت اهمیت را داشت. مائو اعلام کرد که «نداشتن یک دیدگاه سیاسی صحیح، درست مثل این است که انسان بدون روح باشد.[5]» از روشنفکران خواسته شد که خدمت به مردم را

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد دوم، صفحه ۵۸۱. ن.
۲. پیشنهاد حکومت ائتلافی با کومین تانگ در سال ۱۹۴۵. م.
۳. مجموعه آثار مائو، جلد سوم، صفحات ۹۸۳-۹۸۴. ن.
۴. جنگ مقاومت در برابر ژاپن در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۴۵. م.
۵. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۳۸۵. ن.

به مثابه مهم‌ترین هدف خود به شمار آورند، با اقشار کارگر و دهقان محشور شوند، پذیرای این دیدگاه شوند که می‌گوید هدف تعلیم و تربیت همانا خدمت به سیاست پرولتاریا است، و دیگر این‌که تعلیم و تربیت باید توأم با کار و تولید باشد.

در اوایل سال ۱۹۴۹، از دانشمندان برجسته چینی خواسته شد که اعتراف‌نامه‌هایی بنویسند و ضمن پذیرش ایدئولوژی سوسیالیستی یا کمونیستی، از ایدئولوژی بورژوایی پیشین خود ابراز ندامت کنند. با الگو قرار دادن این دانشمندان، روشنفکران چینی در هر رشته دانش‌پژوهی، یکی پس از دیگری، اعتراف‌نامه‌هایی نوشتند و تفکرات پیشین خود را محکوم کردند. مجموعه‌ای از این اعتراف‌نامه‌ها تحت عنوان چگونه افکارم تغییر کرد انتشار یافت[1]. گرفتن اعتراف نامه‌های مزبور از روشنفکران، منزلت والایی را که آنان در جامعه چین داشتند بکلّی دگرگون کرد. زیرا همگی، بدون استثناء، اعتراف کردند که قبلاً ایدئولوژی نادرستی داشتند، و عهد کردند که از کارگران و دهقانان درس گرفته و شروع جدیدی در تفکّرشان را آغاز نمایند. در برابر سنّت نخبه گرایی روشنفکری [در مکتب کنفوسیانیسم]، کمونیست‌ها معیارهای انقلابی جدید «اهمیت کار یَدی»، «بالابردن منزلت اجتماعی کارگران و دهقانان و تنزّل‌شان روشنفکران» را برقرار کردند و روشنفکران را یک گروه بی‌خاصیت و خودپسند معرفی کردند. در طول انقلاب فرهنگی، مرسوم شد که روشنفکران و کادرهای حزب را به روستاها بفرستند تا «توسط دهقانان فقیری که به قشر پایین طبقه متوسط تعلق داشتند، بازآموزی شوند.»

مائو که شخصاً به تحصیلات رسمی یا یادگیری از روی کتاب اعتقاد نداشت، فرمان داد که، «سیاست آموزشی ما باید امکان تعلیم و تربیت را برای همگان فراهم سازد... و هر کس بتواند یک کارگر دارای آگاهی‌های اجتماعی و فرهنگی بشود.[2]» مائو این نتیجه گیری کلّی را کرد که در سیر تاریخ، تمامی پدید آورندگان تفکّر نوین و بنیانگذاران مکاتب جدید معرفت، از جوانان بوده‌اند و به ندرت از میان دانشمندان.

---

۱. پی وِن ـ چونگ و دیگران: چگونه افکارم تغییر کرد؟ (پکن، ۱۹۵۲). ن.
۲. مجموعه آثار مائو، جلد پنجم، صفحه ۳۸۵. ن.

به عنوان مثال، مائو از کنفوسیوس و شاکیامونی[1] [ساکیامونی[2]؛ بودا] نام برد: کنفوسیوس حرفه خود را در سن بیست و سه سالگی آغاز کرد و بودا در سنّ نوزده سالگی مذهب بودایی را بنیان نهاد. مائو این پرسش بدون انتظار جواب را مطرح کرد: «مسیح چه دانش و معرفتی داشت؟» مائو ادامه داد، سون یاتسن هنگامی که در سنین نوجوانی یک انقلاب را شروع کرد، فقط دیپلم دبیرستان داشت و دانش زیادی نداشت. مارکس، تئوری ماتریالیسم و دیالکتیک را در سنین جوانی قاعده بندی کرد و «بیانیه کمونیست» را درسی سالگی به رشته تحریر در آورد. کانگ یو-وی و لیانگ چی-جائو در سنین نوجوانی افرادی فعّال و پُر تحرک بودند و تأثیری عمیق بر چین به جاگذارند. مائو از اشخاص دیگری نیز نام برد، از جمله لوتر[3]، داروین، فرانکلین[4] و گورکی[5]،و مخترعان قرص خواب و پنیسیلین؛ و دیگر کسانی که او نام آنان را به خاطر نمی‌آورد، اما آنان در منزلت اجتماعی پایینی بودند و تحصیلات رسمی نداشتند. مائو همچنین یادآور شد که این امر در زمینه‌های سیاسی و نظامی نیز صادق است. از میان مثال‌های متعددی که او ذکر کرد، بارزترین آن‌ها، لی شیه-مین[6] بنیانگذار سلسله «تانگ» بود که در نوجوانی قیام خود را آغاز کرد و در سن بیست و چهارسالگی امپراتور شد[7]. مائو نتیجه‌گیری کرد که جوان بر پیر غلبه می‌کند، و آن کسانی که تحصیلات کمتری دارند بر کسانی که تحصیلات بیش‌تری دارند چیره می‌شوند، و آن‌چه که در این میان به حساب می‌آید همانا شهامت انسان در تفکّر، سخن گفتن و کردار است، بی‌آن‌که در اثر حضور مسئولان رسمی یا اشخاص بنام و یا دانشمندان، دچار شرم و خود باختگی شود[8].

بنابراین ملاحظه می‌شود که مائو ارزشی برای تحصیلات رسمی قائل نبود.

---

1. Shakyamuni
2. Sakyamuni
3. Martin Luther (۱۵۴۶-۱۴۸۳) بنیانگذار مذهب پروتستان. م.
4. Benjamin Franklin (۱۷۹۰-۱۷۰۶)، فیلسوف، سیاستمدار و دانشمند امریکایی. م.
5. Maxim Gorki (۱۹۳۶-۱۸۶۸)، نویسنده مشهور روسی. م.
6. Lishih-min (liYuan)
7. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحات ۱۷۷-۱۷۶. ن.
8. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحه ۱۹۲. ن.

در خصوص گروه هم سنخ او، مائو یادآور شد که معدودی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست چین دارای تحصیلات در سطح کالج هستند[۱]. از این رو بود که مائو در گفت و گویی با اعضای مسئول مجمع گارد سرخ در پایتخت [پکن]، تأکید کرد که چند سال متوالی تحصیل کردن هیچ اهمیتّی ندارد. او گفت که لنین فقط به مدت یک سال در دانشکده حقوق تحصیل کرد، اِنگلس هرگز دبیرستان را تمام نکرد؛ استالین پس از فارغ‌التحصیلی از یک دبیرستان مذهبی، هرگز به کالج نرفت.[۲] گورکی فقط دو سال به مدرسه ابتدایی رفته بود؛ حتّی میزان تحصیلات او کمتر از شش سال تحصیلات چیانگ چینگ[۳] بود. مائو برای این که خود را در زمره‌ی انقلابیون بزرگ قلمداد کند، افشا کرد که میانگین نمرات او در مدرسه فقط ۷۰ نمره از ۱۰۰ نمره بود. در امتحان هندسه، او یک ورقه سفید داد و نمره صفر را روی ورقه امتحانی‌اش گذاشتند[۴]. آیا این روش مائو می‌توانست الگوی فکری باشد برای مورد چانگ تیه ـ شِنگ[۵]، یک داوطلب ورود به کالج که ورقه سفید امتحانی فیزیک خود را تحویل داد و به محض این‌که به او نمره صفر دادند، از شهرت ملّی برخوردار شد؟ او به عنوان الگویی که جوانان باید از او تقلید کنند به شمار آمد.

مائو حتّی تا آنجا پیش رفت که به تعریف و تمجید از افراد موفقی پرداخت که فاقد تحصیلات بودند. او در یک سخنرانی، به شنوندگان سخنانش هشدار داد که به «ابرها» (لائوتزه[۶]) [به دلیل نداشتن تحصیلات] بی‌احترامی نکنید. مثال‌های او از شخصیت‌های برجسته ولی بی‌سواد، عبارت بودند از چنگیزخان مغول بنیانگذار سلسله یوآن[۷]؛ لیوپانگ[۸] بنیانگذار سلسله «هان»، در حالی که او به

---

۱. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحات ۲۲۶-۲۲۷. ن.

۲. لازم به یادآوری است که لنین فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق بود، اِنگلس تا سال سوم کالج فلسفه راگذرانید، اما استالین از مدرسه مذهبی اخراج شد و هرگز فارغ‌التحصیل نشد. م.

3. Chiang Ching [همسر مائو]

۴. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحات ۶۹۳-۶۹۴. ن.

5. Chang tieh-sheng

۶. Lao-tsze (۶۰۴-۵۳۱ ق. م)، فیلسوف نامدار چینی و بنیانگذار مکتب فلسفی تائوییسم. م.

7. Yuan

8. Liu-pang

سختی می‌توانست چند حرف الفبای چینی را بخواند. دو امپراتور بسیار موفق سلسله مینگ، مینگ تای ـتسو[1] و مینگ چنگ ـتسو[2]، اوّلی کار خود را به عنوان یک گاوچران بی‌سواد آغاز کرد و دومی کاملاً بی‌سواد بود. مائو در ادامه سخنانش گفت، که برعکس، در عهد سلطنت چیا ـچینگ[3] که روشنفکران در قدرت بودند، این سلسله از نابسامانی‌های شدید داخلی رنج برد. چن فا ـچین[4] بی‌سواد بود ولی به مقام صدراعظمی لیانگ وو ـتی[5] رسید. لیانگ وو- تی و لی هو ـچو[6] تخت و تاج خود را از دست دادند زیرا داشتن سواد و فرهنگ زیاد، باعث سقوط آنان شد. امپراتوران سویی یانگ ـنی[7] و چن هو ـچو[8] که در نظم و نثر استاد بودند، و امپراتور سونگ هویی ـتسونگ[9] که شاعر و نقاش بود، همگی آنان به طرز اسفباری تخت و تاج خود را از دست دادند.

دارندگان مدرک تحصیلی نتوانستند از تحقیر مائو نسبت به تحصیل و دانش پژوهی، بگریزند. مائو یادآور شد که دارندگان مدرک [سلطنتی] چوانگ ـیوآن[10] به ندرت توانسته‌اند کار فوق‌العاده‌ای انجام دهند؛ در حالی که دو شاعر بزرگ سلسله «تانگ» یعنی لیپو[11] و توفو[12] فاقد این مدرک بودند. سایر نثرنویسان، رمان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان برجسته چین نظیر هان‌یو[13]، لیو تسونگ ـیوآن[14]، وانگ شِه ـفو[15]، کوآن هان ـچینگ[16]، لو کوآن ـچونگ[17]، پو سونگ ـلینگ[18]، یا تسائو هسونه ـچین[19] نیز فاقد مدارک تحصیلی بودند. در واقع آن کسانی که مدارک «چین ـشِه»[20] یا «هان ـلین»[21] را به دست آورده‌اند، همگی آنان، بدون استثناء، افراد ناموفّقی بوده‌اند. مائو به طور ضمنی گفت که این مدارک و مدارج تحصیلی صرفاً نشانگر نوعی نردبان اجتماعی یا تحصیلی است که افراد عادّی باید پله به پله از آن بالا بروند، اما نوابغ نیازی به این کار ندارند.

---

1. Ming Tai-tsu
2. Ming Cheng-tsu
3. Chia-ching
4. Chen Fa-chin
5. Liang Wu-ti
6. Li Hou - chu
7. Sui Yang-ti
8. Chen Hou-chu
9. Sung Hui-tsung
10. Chaung-yuan
11. Lipo
12. Tu Fu
13. Han Yu
14. Liu Tsung - Yuan
15. Wang Shih-fu
16. Kuan Han-ching
17. Lo Kuan-chung
18. Pu Sung-ling
19. Tsao Hsueh-chin
20. Chin-shih
21. Han-lin

مائو با لحنی جدّی گفت که دانش‌اندوزی زیاد از روی کتاب، «به طرز مرگباری زیانبار است.[۱]»

چون به گفته مائو، قرار است که روشنفکران به صورت کارگرانی با آگاهی و فرهنگ پرولتاریا در آیند، لذا مدارس وظیفه دارند که دانش‌آموزان را به همان روال تربیت کنند تا توسط دولت در آرمان انقلاب به کار گرفته شوند. پیگیری علم و معرفت و شرکت در تحقیقات علمی به خاطر ارضای شخصی، از علایق اولیه مائو بیرون بود و در واقع تقریباً منکر آن بود. از لحاظ نظری، سرخ [کمونیست] بودن و خُبره بودن به یک اندازه مورد تأکید و اهمیت قرار داشت؛ لیکن در عمل واقعی، سرخ بودن بر خُبرگی می‌چربید. زیرا چون روشنفکران به عنوان ابزار و به مثابه چرخ دنده و دنده‌های انقلاب به شمار می‌آمدند، لذا می‌بایست به لحاظ ایدئولوژیکی، و نیز در عمل، یکسان باشند. به این دلیل است که اصلاح فکری روشنفکران همواره ادامه یافته، و مطلب دیگر این‌که «جنبش بگذار صدگُل بشکفند» عمر کوتاهی داشت.

ناباوری مائو به نقش کارآمد تحصیلات رسمی در سازندگی انسان‌های بزرگ، پیوند تنگاتنگی با جانبداری او از اصل نبوغ یا تئوری تاریخی «انسان بزرگ» دارد: انسان‌های بزرگ، بزرگ آفریده شده‌اند. بزرگی آنان نه از طریق تحصیلات رسمی، که از راه خودآموزی به دست آمده است. به عنوان جمله معترضه، باید بگویم که این تئوری همواره رسماً و بشدّت مورد حمله و انتقاد قرار گرفته است. اما در جامعه‌ای که در آنجا سیاست حرف اول را می‌زند، روشنفکران ناگزیرند همان کاری را انجام دهند که از آنان خواسته می‌شود و مسیری را بپیمایند که به وسیله یک رهبر نابغه تعیین شده است. در مورد چین باید گفت که مائو بر اساس موقعیت خویش به عنوان یک رهبر نابغه، از شمول قوانین عادی یا عُرفی، اعّم از مرسوم و سنّتی، اخلاقی یا حقوقی، خارج بود. (به طور مثال، او وظیفه فرزندی نسبت به پدرش نداشت؛ به هنگام سرودن شعر، فقط سبک‌های کلاسیک را به کار می‌برد، در حالی که عملاً هیچ کس دیگری حق

---

۱. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحات ۲۹۸، ۴۷۶-۴۷۷. ن.

این کار را نداشت؛ مقررات قانون اساسی را رعایت نمی‌کرد و به میل خودش یک نخست‌وزیر را عزل و نصب می‌کرد). ممکن است بعضی‌ها در این مورد استدلال کنند که مائو به مارکسیسم معتقد بود[1]، ولی نباید فراموش کرد که مارکسیسم از نظر مائو فقط یک راهنمای عمل بود، یک ابزار بود. او باور داشت که هر کرداری که یک رهبر درباره آن تصمیم می‌گیرد، بستگی به نبوغ و بینش او دارد، و نه به هر آن‌چه که او می‌تواند از طریق کتاب یا تحصیلات یاد بگیرد.

۱. این عبارت، نوعی پارادوکس دارد زیرا یک مارکسیست نیز باید از اصول و قوانین در یک جامعه سوسیالیستی پیروی کند. ظاهراً مقصود این است که مائو به عنوان یک رهبر مارکسیست، موقعیتی فراتر از ضوابط حاکم بر جامعه دارد و به اصطلاح «تافته جدا بافته‌ای است»؛ همان‌گونه که لنین و استالین نیز این چنین بودند. م.



نتیجه گیری

مائو با نفوذترین و قدرتمندترین شخصیت در تاریخ اخیر چین است. دامنه نفوذ او محدود به یک جنبه نبوده و بلکه فراگیر می‌باشد. او تأثیر بسزایی در سیاست، اقتصاد، زندگانی و تفکّر مردم چین داشته است. [در پرتو رهبری او] یک دنیای نو در چین نمایان شده است، و همان طور که خود مائو عنوان کرد، او به قدر کافی شهامت داشت تا «با آفرینش یک [خدای] آسمانِ نو، یک آفتاب و ماه نو را جایگزین سازد.[1]» بی‌تردید، تفکر مائو نقش بسیار مهمّی را در دستاوردهایش ایفا می‌کند. از این رو، باید دید که خاستگاه تفکّر او چیست؟ اندیشمندانِ نوینِ چین معمولاً دو منبع ایدئولوژیکی را به ارث می‌برند: یک میراث چینی و یک میراث بیگانه. مارکسیسم نیز بی‌شک یک میراث ایدئولوژیکی بیگانه برای چینی‌ها است. این بخش از تفکر مائو [مارکسیسم] از جانب غرب آمد، هر چند که مائو تفسیر خاص خودش را از آن دارد[2]. ما بعداً به این نکته خواهیم پرداخت. دِین مائو به تفکر چینی را می‌توان به دو منبع تقسیم کرد: کتاب‌های قدیم و اندیشمندان نوین. به نظر می‌رسد که مائو تاریخ چین را کاملاً مطالعه کرده و درباره علل و فرایندهای پیدایش و سقوط سلسله‌ها تعمّق کرده بود. مشهور است که او اصل بنیادی تحول تاریخ چین را که همانا انقلاب دهقانی است، کشف کرده است. این کشف به او کمک کرد تا تاکتیک‌های قیام‌های دهقانی را ــ یا در اصطلاح نظامی، جنگ چریکی را ــ در پیاده کردن انقلاب کمونیستی خود که به سرنگونی حکومت کومین تانگ و تأسیس جمهوری خلق

---

۱. همان طور که پیش‌تر شرح داده شد، مردم چین خدای آسمان (تی / TI) را می‌پرستیدند و پادشاهان چین را، «پسر آسمان» می‌نامیدند و پرستش می‌کردند مقصود این است که مائو از خود، یک خدای پرستش‌پذیر برای مردم چین ساخت. م.

۲. معروف به «مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوییسم». م.

چین انجامید، به کار گیرد. جنگ چریکی مائو در اساس همان تاکتیک «جنگ و گریز[1]» راهزنان چینی است، که از سوی مردم چین با تحقیر یاد می‌شد؛ اما مائو با تبدیل آن به یک وسیله انقلابی و نامگذاری مجّدد آن به جنگ چریکی[2]، آن را نوسازی کرد. دِین مائو به تفکر معاصر چین، با دین او به کانگ و لیانگ شروع شد. اوایل زندگانی مائو نشانگر آن است که او قویاً تحت تأثیر نوشتارهای کانگ یو-وی و لیانگ چی-چائو قرار داشت، آن هم در سنّی که اندیشه‌ی جوان او مستعّد پذیرش اندیشه‌های تازه بود. مائو برای این دو شخصیت، احترام زیادی قائل بود و نوشتارهای آنان را بارها و بارها خوانده بود، به طوری که تقریباً همه‌ی آن‌ها را از حفظ بود.

۱- تأثیر سنّت چین بر تفکر مائو اشتهار کانگ یو-وی به خاطر اشاعه و گسترش آرمان «هماهنگی بزرگ[3]» در کتاب او تحت عنوان کشورداری به روش هماهنگی بزرگ[4] است؛ این کتاب تأثیری بسیار ژرف و توانمند بر روشنفکران چین در آن زمان و نیز در زمان‌های بعدی داشت. بی‌هیچ تردید، مائو کاملاً مجذوب و شیفته این کتاب و آرمان آن شد. بسیاری از دانشمندان [چین] گمان می‌کنند که اندیشه مائو درباره تأسیس کمون‌های خلقی، قویاً تحت تأثیر کتاب «کشورداری به روش هماهنگی بزرگ» است. نگارنده نیز بر این باور هستم که اصول و تشکیلات سازمانی کمون‌های خلقی، شباهت بسیار زیادی با الگوهایی دارد که در کتاب مزبور شرح داده شده است[5]. شایان ذکر است که در یکی از جزوه‌های تهیه شده در شوروی، به نام سوسیالیسم کاذب مائو[6]، ضمن حمله به مائو، به او اتهام زده شده است که وی «دنیای آرمانی» یا «دنیای

1. roving
2. guerrilla war

۳. (Ta-tung)؛ جمهور بزرگ یا مدینه فاضله کنفوسیوسی. (نک: تاریخ فلسفه چین باستان، صفحات ۴۶-۴۷؛ و مفهوم هماهنگی در تائوییسم، همان منبع، صفحات ۱۱۹-۱۲۰). م.

4. Ta-tung shu

۵. نک: وِن-شون چی، «منبع ایدئولوژیکی کمون‌های خلقی در چین کمونیست»، نشریه Pacific Coast Philosophy، شماره ۲ (آوریل ۱۹۶۷)، صفحات ۶۲-۷۸. ن.

6. Mao's Pseudo Socialism

هماهنگی بزرگ» را که به خاطر آن تلاش می‌کند، «سوسیالیسم نامیده و امیدوار است که در طولِ صدها هزار سال، تبدیل به کمونیسم بشود.» این جزوه نتیجه‌گیری می‌کند که، «انسان فقط می‌تواند فرض کند که دنیای آرمانی مائو و دنیای هماهنگی بزرگ، متفاوت از سوسیالیسم و کمونیسم مارکسیسم ـ لنینیسم هستند.[۱]»

یک منبع شخصیِ معتبر گزارش می‌کند که مائو به محض ورود پیروزمندانه به پکن به عنوان رهبر بزرگ، در [۲۰ سپتامبر] ۱۹۴۹، شخصاً به دیدار کانگ تونگ پی[۲]، دومین دختر کانگ یو ـ وی رفت تا سپاسگزاری خود را از تأثیر و نفوذ کتاب «کشورداری به روش هماهنگی بزرگ» در کامیابی او و در امر انقلاب چین، ابراز کند[۳]. وقتی به یاد می‌آوریم که مائو در سال‌های آخر عمرش غالباً از سر شوخی و مزاح می‌گفت، «بزودی به نزد مارکس خواهم رفت»، به نظر می‌رسد که تأثیر این دو منبع (کانگ و مارکس) بر او، مورد اذعان و اعتراف خود او نیز می‌باشد. نفوذ کانگ و لیانگ بر مائو، محدود به افکار و اندیشه‌های چینی نبود. من گمان می‌کنم که مائو مقداری افکار لیبرال غربی را از طریق آنان آموخت، به ویژه از لیانگ؛ که اشتهار او به خاطر عرضه‌ی افکار لیبرال غربی در چین و ارائه آن به سبک و سیاقی روشن و کلامی دلنشین است. با این وصف، جذب افکار غربی توسط مائو، می‌بایست به صورت حداقل بوده باشد. یا این‌که در زندگینامه رسمی مائو آمده است که او تحت تأثیر نوشتارهای کلاسیک افکار غربی نظیر آثار جان استوارت میل[۴] و مونتسکیو[۵] قرار داشت (که توسط ین ـ فو به چینی ترجمه شده بود). اما من نسبت به میزان جذب و تأثیر گذاری این آثار بزرگ در مائو جداً تردید دارم. نمی‌خواهم بگویم که در مائو یک گرایش و میل

---

۱. و. گرباس، سوسیالیسم کاذب مائو (مسکو، خبرگزاری نو وِستی، شماره d)، صفحات ۶، ۲۴. ن.

2. Kang Tungpi

۳. این ماجرا را Carsun Chang برای من بازگو کرد، و خود او نیز آن را از زبان یکی از بلندپایگان چینی در هندوستان شنیده بود. روایت دیگر این است که مائو مطلب مزبور را در ملاقات با کانگ تونگ پی در کنگره ملی خلق [۲۱-۳۰ سپتامبر ۱۹۴۹] ابراز داشت. ن.

۴. اشاره به کتاب «درباره آزادی» است. م.

۵. اشاره به کتاب «روح القوانین» است. م.

طبیعی برای مردود شمردن افکار لیبرال و دموکراتیک غرب وجود داشت، امّا حقیقت این است که درک ترجمه‌های ین-فو کار دشواری است. ین فو در راهنمای ترجمه‌ی کتابِ درباره آزادی اثر جان استوارت میل، ابراز تأسف کرده بود که بسیاری از خوانندگان چینیِ این اثر، غالباً گلایه دارند که ترجمه‌های او بسیار پیچیده و مبهم است[1]. پیچیدگی کلام او را می‌توان ناشی از کاربرد روشِ ادبی کلاسیک چین در برگردان چینی آثار مزبور دانست. در آن زمان، خوانندگان ترجمه‌های او معمولاً افراد بسیار فاضلی بودند که با سبک و سیاق ادبی چینی آشنایی داشتند. اگر این افراد فاضل نیز ترجمه‌های ین-فو را پیچیده و مبهم می‌یافتند، پس چگونه مائو قادر بود به راحتی این آثار را مطالعه کند. این حقیقت نشان می‌دهد که تفکر لیبرال غرب، نفوذ بسیار کمی در مائو داشته است.

کلیه آثار نظم و نثر مائو به سبک ادبی کلاسیک چین است. کامیابی او در پرداختن به مضامین نو در قالب سبک و سیاق کلاسیک، تحسین بسیاری از نویسندگان حرفه‌ای، و از جمله حتّی بعضی از مخالفان سیاسی او را برانگیخته است. علاوه بر آن، الگوگیری مائو از سبک و سیاق ادبیات کلاسیک چین مُهر بطلانی زد بر این موضع جنبش چهارم مه [۱۹۱۹] که زبان کلاسیک چین یک زبان مرده بوده و برای شرح رویدادهای زمان حاضر مناسب نمی‌باشد. اما مائو این زبان را به کار گرفت تا از انقلاب کمونیستی ـ یک رویداد بسیار نوین و غیرکلاسیک ـ تحسین و تمجید کند. موضوع شگفت‌انگیز این است که مائو در سخنرانی که در مجمع یِنان ایراد کرد [۱۹۴۲] نظریه پیشین خود درباره پیروی از ادبیات کلاسیک چین را باطل اعلام کرد و به لزوم استفاده از زبان مردم عوام در آثار ادبی تأکید ورزید. کاربرد خودجوشِ سبک ادبیِ سنتّی چین توسط مائو، مؤیّد این درک و دریافت ما است که تفکر او در واقع لبریز از سنّت گرایی بود و لذا تعجبی ندارد که این عنصر در تفسیر و کاربرد مائو از مارکسیسم نیز تجّلی یافته است.

با این وصف، باید گفت که در حالی که استعداد شاعرانه مائو از تحسین و

---

۱. ین فو، راهنمای ترجمه (شانگهای، ۱۹۳۱، انتشارات،Commercial)، صفحه ۳. ن.

تمجید، به ویژه در دنیای غرب، برخوردار شده است، اما او به همان اندازه که یک شاعر حرفه‌ای بود، یک فیلسوف حرفه‌ای نیز بود. نقش‌های مائو به عنوان شاعر و فیلسوف ماتریالیسم دیالکتیک، فرمانبردار حرفه او، یعنی «انقلابی بودن» او بودند. مائو ادعا می‌کرد که در مقایسه با تأثیر بسزای آثار کلاسیک چین در شخص او، معدود رمان‌های مشهور چینی در او تأثیرگذار بود؛ مائو در آثار و گفت و شنودهایش مطالبی از رمان‌های «حاشیه آب» و «ماجرای حکومت سه پادشاه» و «رؤیای اتاق [کوشک] سرخ» را آزادانه نقل می‌کرد. مائو دِین خاصّی به رمان «حاشیه آب» داشت که حکایتگر یک انقلاب دهقانی بود. این علاقه او، مغایر با دیدگاه بعدی او نسبت به آثار کلاسیک است که، به گمان او، فقط می‌توانند معرفت مرده‌ای را به انسان بیاموزند. البته چون رمان «حاشیه آب» دارای ریشه‌های مردمی بود و لذا از سوی دانشمندان قدیم مورد انتقاد قرار گرفته بود؛ از این رو، مائو، مائوی عصیانگر، به سختی می‌توانست با منتقدان این رمان همدلی کند. نکته شایانِ ذکر این است که بها دادن مائو به رمان مزبور، اساساً تا آن حدّی بود که به اجرای انقلاب [کمونیستی] کمک کرد.

۲ـ مائو و مارکسیسم مائو یکی از نخستین گروندگان چینی به مارکسیسم بود. درباره موقعیت او به عنوان یک نظریه‌پرداز مارکسیست، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی دانشمندان او را یک نظریه‌پرداز نابغه می‌دانند، اما سایرین، او را فقط یک نظریه‌پرداز معمولی و عادی به شمار می‌آورند. ما در این‌جا با درستی یا نادرستی ارزیابی مائو از معرفت مارکسیسم کاری نداریم؛ آن‌چه که می‌خواهیم تأکید کنیم این است که مائو علاقه‌ای به مطالعه صرفاً انتزاعی و علمی مارکسیسم نداشت، بلکه موضع بنیادین او این بود که از مارکسیسم به عنوان ابزاری برای انقلاب [چین] استفاده کند. از این رو، مارکسیسم برای مائو به مثابه ابزار و حربه است، و نه یک اندیشه جزم‌اندیشانه. مائو می‌گوید:

«بهترین پسران و دخترانِ ملّتِ فلک‌زده و بدبخت ما به مدت یکصد سال جنگیدند و جان خود را در جست و جوی حقیقتی که کشور و مردم ما را نجات

دهد، فداکردند... اما، فقط پس از جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر [۱۹۱۷] روسیه بود که ما، مارکسیسم ـلنینیسم را بهترین حقیقت یافتیم، بهترین حربه برای آزادی و نجات ملّت‌مان. و حزب کمونیست چین آغازگر و مبلّغ و سازمان دهنده در به کارگیری این حربه و سلاح بود.[۱]»

تأکید مائو بر نکته مزبور [مارکسیسم یک ابزار و وسیله است] با بیان این مطلب صورت گرفت که مارکسیسم ـلنینیسم، علمی است که انقلاب پرولتاریا را به سمت پیروزی سوق می‌دهد. او افزود که مارکس، اِنگلس، لنین و استالین بارها گفته‌اند که تئوری آنان یک جزم‌اندیشی نبوده و بلکه یک راهنمای عمل است؛ آن کسانی که به مارکسیسم ـلنینیسم به عنوان یک جزم‌اندیشی مذهبی می‌نگرند افراد صرفاً ابله و جاهلی هستند[۲]. مائو به تمسخر آن کسانی پرداخت که مارکسیسم را یک جزم‌اندیشی می‌دانند: «جزم‌اندیشی شما حاصلی ندارد و سودمندی آن حتّی از فضله سگ هم بی‌فایده‌تر است. ما می‌توانیم مشاهده کنیم که از فضله سگ به عنوان کود در مزرعه استفاده شود، در حالی که مدفوع انسانی می‌تواند غذای سگ‌ها باشد. جزم‌اندیشی نه قادر است کود بدهد و نه این‌که خوراک سگ‌ها باشد. پس فایده آن چیست؟ (صدای خنده)»[۳] مائو به تشریح صحیح و واقعی رابطه‌ی بین مارکسیسم ـلنینیسم و انقلاب چین، در قالب تمثیل زیر، پرداخت:

> این است دیدگاهِ «به هدف زدن تیرِ خود». «هدف»، انقلاب چین است، و «تیر»، مارکسیسم ـلنینیسم. دلیل این که کمونیست‌های چین، «تیر» را انتخاب کرده‌اند، صرفاً به منظور زدن به «هدف» انقلاب چین و انقلاب در شرق[۴] است، وگرنه «تیر»، چیزی جز یک وسیله بازی کردن نیست، و کاملاً بی‌فایده می‌باشد[۵].

---

۱. مجموعه آثار مائو، جلد سوم، صفحه ۷۵۴. ن.
۲. مجموعه آثار مائو، جلد سوم، صفحه ۷۷۸. ن.
۳. مائو، «سهم جزم‌اندیشی»، نشریه Cheng-feng wen-hsien (هنگ کنگ، ۱۹۴۹)، صفحه ۱۷. عبارت داخل گیومه، در چاپ ۱۹۵۳ حذف شده است. ن.
۴. نظریه لنین در مورد انقلاب در مشرق زمین. م.
۵. مائو، نشریه cheng-feng wen-hsein، صفحه ۵۰. در چاپ جدید آن، عبارت «وگرنه....» حذف شده است. ن.

چون مائو، مارکسیسم را یک جزم‌اندیشی به شمار نمی‌آورد، از این رو به‌تمسخر آن کسانی پرداخت که صرفاً به مطالعه مارکسیسم می‌پردازند، بی‌آن‌که آن را به اجرا و عمل در آوردند: «یک شخص را نمی‌توان نظریه پرداز به شمار آورد، حتّی اگر ده هزار جلد کتاب از آثار مارکس، اِنگلس، لنین و استالین را بارها خوانده و هر جمله آن را از حفظ باشد.[۱]» او باز هم گفت: «اگر شخص بتواند اقتصاد یا فلسفه مارکسیستی را از فصل اول تا فصل دهم از حفظ بخواند، اما قادر به عمل کردن به آن‌ها نباشد، آیا او را می‌توان یک نظریه پرداز مارکسیست دانست؟ نه، او نمی‌تواند یک نظریه پرداز باشد.[۲]» پیشنهاد مائو درباره روش صحیح مطالعه مارکسیسم، این است: «کتاب‌هایی درباره مارکس را باید خواند، ولی نه به تعداد زیاد. ده عدد کتاب کفایت می‌کند. خواندن بیش‌تر از این رقم، خواننده را به مسیر مخالف سوق داده و او را تبدیل به یک «خوره کتاب»، جزم‌اندیش و تجدیدنظرطلب می‌کند.[۳]»

از نقل قول‌های مذکور روشن می‌شود که مائو با مطالعه مارکسیسم به عنوان یک آیین، مخالف بوده و بلکه بر بهره‌گیری از آن به عنوان یک وسیله و ابزار تأکید دارد. [به عبارت دیگر، از نظر مائو] مهم این نیست که یک انسان چه میزان آگاهی در مورد مارکسیسم دارد، بلکه مهم آن است که تا چه اندازه آن را در انقلاب چین به کار می‌گیرد. یادگیری تئوری مارکسیسم فقط موقعی فایده دارد که انسان بتواند آن را به عنوان یک ابزار تیز شده به کار برد. به بیان دیگر، از نظر مائو، مارکسیسم یک وسیله است، نه یک هدف.

بدیهی است که جاذبه مارکسیسم در چین را نمی‌توان در چارچوب خشک و نرمش‌ناپذیر نظام مارکسیستی توجیه کرد، زیرا انقلاب کمونیستی [چین] هیچ ارتباطی با فروپاشی کاپیتالیسم به نحوی که اساساً توسط مارکس پیش‌بینی شده

---

۱. همان منبع، صفحه ۱۰. ن.
۲. مجموعه آثار مائو، جلد سوم، صفحه ۷۷۲. ن.
۳. مائو، Wan-sui، جلد دوم، صفحه ۴۶۴. ن.

است، ندارد. روی این اصل بود که مائو عملاً اقدام به چینی کردن مارکسیسم کرد تا در چین کاربرد داشته باشد. مائو چه چیزی را از مارکسیسم اخذ کرد؟ به عقیده من، مهم‌ترین آن‌ها عبارت بود از [اصل] پیکار طبقاتی. مائو دریافت که این مفهوم مارکسیستی ــ البته با برخی اصلاحات ــ ارتباط و پیوند بسیار مستقیمی با جنبش انقلابی چین دارد. مائو با به کارگیری اصل پیکار طبقاتی در جامعه واقعی چین، ابتدا میلیون‌ها دهقانِ بدون زمین را بسیج کرد تا با مالکان پیکار کنند، و سپس آنان را در داخل یک ارتش عظیم سازماندهی کرد، همان ارتشی که چین کمونیست را به قدرت رسانید. مائو توانست آگاهی طبقاتی[1] را در میان دهقانان برانگیزاند، به آنان اجازه داد تا مالکان را به قتل برسانند. همین که این کار انجام شد، دهقانانی که یک دِین خون به مالکان داشتند، قادر نبودند از مناطق تحت اشغال کمونیست‌ها خارج شده و به مناطق تحت تسلط کومین تانگ بروند زیرا مجازات مرگ در آن جا در انتظارشان بود. از این رو، دهقانان نه تنها دلایل قوی برای همدلی و همفکری با رژیم کمونیستی داشتند، بلکه به راستی جای دیگری را نداشتند که به آن‌جا بروند. از سال ۱۹۴۸ به بعد، تاکتیک پیکار طبقاتی[2] همواره به طرزی مستمر در یک رشته مبارزات توده‌ای در راستای اجرای هدف‌های سیاسی و اقتصادی به کار رفته‌اند. یکی از هشدارهای مائو به اعضای

---

۱. (class consciousness)؛ این مفهوم مارکسیستی که توسط انگلس و لنین پرورانده شده است، بر ضرورت رشد تخاصم پرولتاریا علیه بورژوازی تاکید می‌کند و شامل این مراحل است: (۱) ایجاد این احساس و فکر در میان کارگران، که آنان یک طبقه اجتماعی مشخّص و برادروار را در داخل یک کشور و یا در سطح بین‌المللی تشکیل می‌دهند؛ (۲) غرور و سربلندی کارگران از این که به بزرگ‌ترین طبقه اجتماعی تعلق دارند، و اتحاد و یکپارچگی آنان در اثر مسائل مشترک و پیکار به خاطر آرمان عادلانه است؛ (۳) این اعتقاد راسخ که منافع پرولتاریا به گونه‌ای سازش‌ناپذیر در تضاد با منافع بورژوازی است؛ و از این رو کارگران باید متحد شده و برای تأمین عدالت اجتماعی و نیل به یک جامعه بدون طبقات، پیکار نمایند. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۷۸). م.

۲. (class struggle یا class war در معنای وسیع‌تر آن)، یکی از معیارها و اصول اساسی ایدئولوژی مارکسیسم است که بیانگر مسیر تاریخ بشر به لحاظ پیکار میان طبقات اجتماعی متخاصم درسه مرحله از صورت بندی‌های اجتماعی ـ اقتصادی (برده‌داری، فئودالیسم و کاپیتالیسم) می‌باشد. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۸۰). م.

حزب در کنگره هشتم حزب[1]، این بود که هرگز پیکار طبقاتی را فراموش نکنند.

«پیکار طبقاتی»، که توجیهی است [مارکسیستی] برای اقدام شدید و غالباً خشن [پرولتاریا] در تحقق هدف‌های سیاسی، با خط فکری فلسفه سیاسی سنتی چین در مورد وجود یک حکومت خیرخواه و استوار بر صلح و محبّت، در تضاد است. [به عنوان مثال] منسیوس[2] در پاسخ به سئوالی که توسط یکی از سلاطین «ایالات در جنگ» درباره نحوه‌ی سامان دادن به سرتاسر کشور امپراتوری چین مطرح شد، او جواب داد: «هرکس که از کشتن مردم لذّت نمی‌برد، می‌تواند چین را متحد کند.[3]» منسیوس همچنین این استدلال را ارائه داد که، «هیچ یک از آنان [امپراتوران خردمند باستانی] به منظور کسب قدرت امپراتوری، هیچ عمل ناحقّی را انجام نداد یا انسان بیگناهی را به قتل نرساند.[4]»

موضع و دیدگاه فلسفه باستانی چین که علیه کاربرد زورِ دَدمنشانه بود و حتّی ارتکاب یک عمل نادرست یا کشتن یک انسان بیگانه را روا نمی‌دانست، طبیعتاً مانعی فراراه انقلاب قهرآمیز [کمونیستی] مائو بود، چراکه مائو باور داشت انقلاب اصولاً جنبه خونین دارد و جایی برای ابراز محبّت به دشمن باقی نمی‌گذارد[5].

از این رو، مفهوم پیکار طبقاتی به مائو امکان داد که توجیهی تئوریک را برای استفاده از زور در حّل مشکل بازسازی چین به کار گیرد.

از دیدگاه مائو، پیکار طبقاتی یک وسیله ضروری برای نیل به آرمان انقلاب بود، و بی هیچ درنگی، اصول منسیوس را در این مورد زیر پا گذاشت. با همین دیدگاه بود که مائو ابتدا یک قیام دهقانی را بر پا کرد، سپس به حرکت تعاونی‌ها دست یازید، آنگاه حرکت کمون‌های خلقی را آغاز کرد، و بالاخره به انقلاب فرهنگی مبادرت کرد. او در مبارزات خود با دشمنان سیاسی‌اش نظیر

---

۱. از ۱۵-۲۷ سپتامبر ۱۹۵۶. م.

۲. (Mencius؛ مِنگ دِزو به زبان چینی)، فیلسوف نامدار چین (۳۷۲-۲۸۹ ق.م.). درباره زندگینامه و عقاید او، نک: تاریخ فلسفه چین باستان، صفحات ۸۳-۱۱۲. م.

۳ منسیوس، کتاب دوم، بخش اول، فصل ۶، قسمت‌های ۲-۴. ن.

۴. منسیوس، کتاب دوم، بخش اول، فصل ۲، قسمت ۲۴. ن.

۵. مجموعه آثار مائو، جلد هفتم، صفحه ۱۷. ن.

لیوشائوچی، لین پیائو، دنگ شیائوپینگ، از همین تاکتیک استفاده کرد. پیکار طبقاتی به صورت سلاحی کارساز در هر حرکت و علیه هر دشمن، به شمار آمد، و مائو همواره معتقد بود که به محض این‌که مفهوم پیکار طبقاتی [توسط اقشار پرولتاریا] درک شود، اعجازهایی در پی آن خواهد آمد.

یک مفهوم مهّم دیگر که مائو از مارکسیسم اخذ کرد، مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا[1] بود. از اعصار باستان به آن سو، دموکراسی همواره یک آرمان در فلسفه سیاسی چین بوده است؛ همچنین گرایش عمده‌ی تفّکر سیاسی یکصد سال اخیر چین را تشکیل می‌دهد: شکلی از حکومت دموکراتیک که کعبه آمال اکثر روشنفکران چینی بوده است. اقدام مائو به بازسازی چین از طریق تمرکز قدرت در شخص خودش و چند نفر از اطرافیانش، در تضاد با مفهوم دموکراسی بود زیرا دموکراسی قدرت را به اکثریت مردم می‌دهد. مائو می‌دید که قادر نیست با ارائه استدلال‌های غیر دموکراتیک، در برابر گرایش عمومی برای ایجاد یک حکومت دموکراتیک، ایستادگی کند. تحت این شرایط، اصل دیکتاتوری پرولتاریا شالوده‌ای تئوریک را برای مائو فراهم کرد تا قدرت دیکتاتوری را اعمال کند، در حالی که اصل مزبور ضمناً تصوری دموکراتیک را در ذهن مردم القاء می‌کرد. در مورد این نکته، در قسمت بعد صحبت خواهیم کرد.

۳ـ مائو به عنوان یک شخصیت

برای شناخت شخصیت مائو، لازم است که کامیابی‌ها و شکست‌های او را بررسی کرد. هزاران مقاله درباره این موضوع، در داخل و خارج از چین نگاشته شده‌اند. اما مائو به هیچ یک از آن‌ها پاسخ نداد، جز به دو ارزیابی کوتاهی که به وسیله چیانگ هسی-جو[2] و چن مینگ-شو[3] صورت گرفته بود. چیانگ استاد علوم‌سیاسی در دانشگاه«تسینگ هوا[4]» بود، رهبری «مجمع دموکراتیک[5]» را در دهه ۱۹۴۰ به عهده داشت، و وزیر آموزش و پرورش جمهوری خلق چین در دهه ۱۹۵۰ بود.

---

1. dictatorship of the proletariat
2. Chiang Hsi-jo
3. Chen Ming-shu
4. Tsing Hua
5. Democratie League

او زبان تند و تیزی داشت و از جاذبه‌ای فرّه‌مند [کاریزماتیک] در میان روشنفکران افراطی برخوردار بود. «چن» یکی از ژنرال‌های کومین تانگ بود که به طغیان «فوکین[1]» علیه چیانکایشک پیوست، لیکن چون این طغیان شکست خورد، او به هنگ‌کنگ گریخت. او سپس در کنفرانس مشورتی ـ سیاسی رژیم کمونیستی[2] شرکت کرد. چیانگ و چن یک وجه مشترک داشتند: هر دوی آنان با چیانکایشک قویاً مخالف بودند. هر یک از آن دو، یک ارزیابی کوتاه در مورد شخصیت مائو (شامل ۱۶ حروف الفبای چینی را) به خود مائو ارائه دادند که در زیر می‌آید:

چانگ هسیو ـ جو	چِن مینگ ـ شو
۱ـ بلندپروازی برای کسب دستاوردهای بزرگ	۱ـ † بلندپروازی برای‌کسب دستاوردهای بزرگ
۲ـ شتابزدگی در کسب موفقیت و نفع فوری و آنی	۲ـ † فقط به حرف یک طرف گوش می‌دهد و آن را باور دارد [متعصّب و غَرَض‌مند]
۳ـ ناچیز شمردن [تاریخ گذشته]	۳ـ † بی‌ثباتی به لحاظ احساس شادی و خشم [غیرقابل پیش‌بینی بودن از لحاظ عاطفی]
۴ـ ایمان کورکورانه به آینده	۴ـ † نفرت از چیزهای آنتیک[2]

1. Fukien

۲. عنوان صحیح آن، «نخستین اجلاس کنفرانس مشورتی ـ سیاسی خلق چین» است که از ۲۱ـ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۹ [پس از ورود نیروهای مائو به پکن] برگزار شد. در این کنفرانس، نمایندگان تمام احزاب دموکراتیک و سازمان‌های خلقی، ارتش آزادیبخش خلق و نمایندگان مناطق و ملیت‌های مختلف، چینی‌های مقیم خارج از کشور، و سایر وطن دوستان و آزادیخواهان شرکت کردند. در کنفرانس مزبور این تصمیمات گرفته شد: (۱) برنامه عمومی کنفرانس به عنوان قانون اساسی (موقت) چین تلقّی شد و تنظیم و تدوین گردید؛ (۲) انتخاب اعضای شورای دولتی خلق به ریاست مائو: (۳) انتخاب پکن به عنوان پایتخت؛ (۴) انتخاب سرود ملی چین و پرچم ملی چین. (نک: تقویم تحولات چین، صفحه ۳). م.

۲. مائو، wan-sui، جلد دوم، صفحه ۱۴۷. ن.

در این دو ارزیابی از شخصیت مائو، نکته ۱ چانگ و نکته ۱ چن مشابه هستند. تفاوت در نکته ۲ چانگ قرار دارد که چن آن را ذکر نکرده است، و نیز در نکته‌های ۲ و ۳ چن که چانگ آن‌ها را بیان نکرده است. به طور کلّی باید گفت که این‌ها معیارهایی است برای ارزیابی رهبران چین، از جمله امپراتوران. ما می‌توانیم ارزیابی‌های دوگانه مزبور را در این چهار نکته خلاصه کنیم: (۱) بلندپروازی برای کسب دستاوردهای بزرگ؛ (۲) علاقه شدید به نو و نفرت از کهنه؛ (۳) دمدمی مزاج بودن، و (۴) متعصّب. مائو، در سه مناسبت به این دو ارزیابی پاسخ داد: بار اول در گفت‌وگوهایش در کنفرانس نانکینگ؛ بار دوم در گفت‌وگوهایش در کنفرانس عالی دولتی (که هر دو همایش در ژانویه ۱۹۵۸ برگزار شد)؛ بار سوم در کنفرانس «چنگ ـ تو[1]» در مارس ۱۹۵۸: مائو در گفت و شنودش با چانگ و چن، پاسخ‌های خود را به ارزیابی آنان، به شیوه‌ای نسبتاً سفسطه‌آمیز و شوخ‌طبعانه ارائه داد.

مائو ظاهراً ارزیابی‌های چانگ را پذیرفت و آن‌ها را «عالی و دقیق» توصیف کرد و سپس شروع به تفسیر خویش از آن‌ها کرد. به طور مثال، نکته (۱) [چانگ] لفظاً به معنای «عشق به بزرگی و کامیابی» است، و معمولاً بیانگر انتقادی ناخوشایند از شخصی است که بسیار جاه‌طلب است، و دوست دارد کارها را به نحوی انجام دهد که شخص خودش را بزرگ و مهم جلوه دهد. عبارت «عشق به بزرگی و کامیابی» را به سختی می‌توان به طریقه‌ای فشرده و کوتاه، به طور کامل و دقیق ترجمه کرد. با این حال، معنای آن را می‌توان با آوردن مثال‌های واقعی روشن کرد. به طور مثال، مردم چین غالباً این عبارت را برای انتقاد از [امپراتوران] چین شه هوانگ ـ تی یا هان وو ـ تی به کار می‌برند، و شاید هم که، آن انتقاد را در مورد شخصیت‌های تاریخی غرب نظیر اسکندر کبیر و ناپلئون به کار ببرند. مع‌ذالک مائو توجیه کرد که، «عشق به بزرگی و کامیابی» به خودی خود معنایی ندارد؛

---

۱. (Ch'eng-tu)؛ ظاهراً اشاره به دومیّن اجلاس هشتمین کنگره ملی حزب است که در پکن برگزار شد و مسأله تضاد («چنگ ـ تو») اصولی در جامعه چین مورد بررسی قرار گرفت. (نک: تقویم تحولات چین، صفحه ۵۰). م.

بلکه تماماً بستگی دارد که چه کسی «بزرگی و کامیابی» را طلب می‌کند ـ انقلابیون یا ارتجاعیون ـ وانگهی انقلابیون را می‌توان به دو سنخ تقسیم کرد: آن کسانی که با تفکر ذهن‌گرایی، «بزرگی و کامیابی» را پی می‌گیرند، و آن کسانی که این کار را براساس واقعیت انجام می‌دهند. مائو سپس اظهار نظر کرد که بزرگی مورد نظر او، سربلندی ۶۰۰ میلیون نفر چینی، و کامیابی مورد نظر او همانا کامیابی‌های سوسیالیسم است.

نکته (۲) چانگ، «شتابزدگی در کسب موفقیت و نفع فوری و آنی» نشانگر تلاش برای کسب یک نتیجه‌ی سودمند سریع است، بی آن که به آثار و عوارض دراز مدت آن توجه شده باشد. مع هذا مائو اظهار داشت که این امر [شتابزدگی در کسب موفقیت و نفع فوری و آنی] بستگی دارد به این که آیا هدف انسان یک اعتلای شخصی است، یعنی جنبه ذهن‌گرایی دارد، یا این که بر مبنای یک کار و فعالیت مترّقی استوار است، که ضمن واقع‌بینانه بودن، دست یافتنی نیز می‌باشد. در مورد ناچیز شمردن گذشته [نکته ۳ چانگ]، مائو فقط پاسخ داد که با ارج نهادن به گذشته، یا گذران زندگی روزانه بر مبنای [آموزه‌های] فرزانگان قدیم، چیزی عاید انسان نمی‌شود.در خصوص ایمان کورکورانه به آینده [نکته (۴) چانگ]، مائو فقط اظهار داشت که مردم همواره چشم امید به آینده داشته‌اند. او افزود که در گذشته، میزان متوسط محصول در هر جریب فرنگی[1] در شمال چین فقط ۱۰۰ کاته[2]، و در جنوب چین، بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ کاته بود؛ در حالی‌که ژنرالیسم[3] چیانکایشک پس از بیست سال حکومت بر چین، فقط ۴۰/۰۰۰ تن فولاد تولید کرد. اگر چینی‌ها گذشته را نا چیز نشمارند و ایمانی کورکورانه به آینده نداشته باشند، پس چه امیدی می‌توانند داشته باشند؟ حاصل کلام، مائو نتیجه‌گیری کرد که چهار نکته عنوان شده به وسیله چانگ «کاملاً درست است».

در پاسخ به نکته (۲) چن، مائو اظهار داشت که انسان ناگزیر است نسبت به

---

۱. (acre)؛ واحد اندازه‌گیری زمین، معادل با ۴۰۴۷ مترمربع. م.
۲. (catty)؛ واحد وزن در چین به میزان ۵۰۰ گرم. م.
۳. (generalismo)؛ سرفرماندهی کل نیروهای مسلح (عنوانی که معمولاً برای سران برخی کشورها به کار می‌رفت، مانند استالین، فرانکو و چیانکایشک). م.

یک سمت و سو متعصب باشد. اما مسأله این است که آیا انسان نسبت به سمت بورژوازی تعصب دارد یا به پرولتاریا، نسبت به آنچه که دست‌راستی‌ها[1] می‌گویند یا به آنچه که سوسیالیسم می‌گوید: بعضی رفقا به قدر کافی تعصّب نداشتند و باید متعصّب‌تر باشند. مائو در این مورد، این مثال را آورد که انسان نباید با تعصّب مساعد و مثبت به حرف‌های لیانگ شو-مینگ[2] یا چن مینگ-شو[3] گوش فرادهد. در مورد عواطف غیر قابل پیش‌بینی او [نکته (۳) چن]، مائو پیش از آن‌که به چن پاسخ دهد، معنای کلمه‌ی «چینی اصیل» راکش و قوس داد و گفت: «چینی اصیل یعنی بی‌ثبات بودن به هنگام شادی و خشم.» مائو، صورت مثبت قضیه را در نظر گرفت: «ثابت بودن» یعنی تغییر نکردن، و نتیجه‌گیری کرد که صحیح نیست که مثلاً علاقه انسان همواره به دست‌راستی‌های بورژوا باشد. آن طور که مائو مطلب را مطرح کرد، ما فقط می‌توانیم افراد خوب را دوست بداریم، اما وقتی این افراد، دست راستی می‌شوند، دیگر قادر نخواهیم بود آنان را دوست بداریم و از دست آنان خشمگین می‌شویم. این حرف‌های مائو تقریباً بازی با کلمات است، زیرا اصطلاح «چینی اصیل» همواره اشاره به افراد دمدمی مزاج و دارای خلق و خوی غیر قابل پیش‌بینی دارد، ولی دلالت بر عواطفی که آنان در برابر محرک‌های خارجی از خود نشان می‌دهند ندارد. درباره نفرت او از چیزهای قدیمی [نکته شماره (۴) چن]، که مقصود چن آشکارا چیزهای دست‌ساز و فرهنگ باستانی بود، مائو این سئوال بدون انتظار جواب را مطرح کرد: آیا ما نباید چیزهای قدیمی مثل بستن پاها [ی زنان]، پدیده خواجه‌ها [ی دربار]، لولو، و نظایر آن‌ها را تحقیر کنیم؟ مائو گفت که موضوع این است که آیا این چیزها [امور] پیشرفته هستند یا قدیمی و عقب مانده، و «چیزهای آنتیک» همواره کمی عقب مانده‌اند. امحاء مگس‌ها، پشه‌ها و گنجشک‌ها هرگز قبلاً انجام نشده بود و هرگز دوباره اتفاق نخواهد افتاد (یعنی این که جنبه غیر منتظره و استثنایی دارد). به طور کلی، مائو توجیه کرد که آن‌چه بعداً اتفاق می‌افتد، برتر است بر آن‌چه که مقدّم بر آن است [برتری

---

۱. (rightists)؛ بورژواها. م.

2. Liang Shu-ming

3. Chen Ming-shu

آینده بر گذشته]، و مطلب دیگر این که اگر بگوییم «زمان حال نسبت به گذشته نازل‌تر است» حرف نادرستی زده‌ایم. مائو پذیرفت که البته چیزهای آنتیک» را نمی‌توان دوست نداشت، اما نباید آن‌ها را زیاد دوست داشت.

در کنفرانس «چنگ تو» [تضاد] [دومین اجلاس کنگره ملّی حزب درباره مسأله تضاد در اجتماع چین، در ۱۹۵۸] مائو خطاب به چن مینگ ـ شو گفت که نکات او درباره شخصیت وی [مائو] بیانگر آن صفاتی است که پرولتاریا باید داشته باشد. مائو توجیه کرد که نه تنها طبقه پرولتاریا، بلکه هر طبقه دیگری نیز «بزرگی و کامیابی را دوست دارد.» او افزوده که اگر ما «بزرگی و کامیابی را دوست نداشته باشیم» پس منطوق آن این است که ما باید «کوچکی و شکست» را دوست بداریم. علاوه بر آن، در تاریخ [چین]، امپراتور بزرگ یو[1]، کنفوسیوس، و مو ـ تزو[2]، همگی به هنگام «موفقیت و نفع آنی» از خود بی‌قرار می‌شدند. مائو مدرک زیر را برای اثبات و تأیید گفته خویش، ارائه داد: امپراتور بزرگ «یو» حتّی یک ثانیه از زمان را بسیار ارج می‌نهاد. کنفوسیوس نیز هنگامی که چند ماهی در خدمت یک پادشاه بود، حالت تشویش و بی‌قراری به او دست می‌داد (به نقل از آنالکت) [زیرا قادر نبودند از زمان به طرز سودمندی استفاده کنند.] موقعی که کنفوسیوس و مو ـ تزو در کشورهای مختلف سفر می‌کردند تا اصول عقایدشان را موعظه کنند، کنفوسیوس اجازه نداد که گلیم او (که روی آن می‌نشست) حتّی برای لحظه‌ای گرم شود، و مو ـ تزو اجازه نداد که دریچه چراغ خوراک‌پزیش دود بگیرد تا سفر دیگری را شروع کند (مقصود این است که آن دو، حتّی یک لحظه هم نمی‌آسودند، و همواره از یک کشور به کشور دیگری می‌رفتند.) تمامی این‌ها نشانگر «شتابزدگی برای کسب موفقیت و نفع آنی» است. مائو افزود که این‌ها رهنمودهای ما هستند؛ موقعی که ما سرگرم اجرای طرح‌های ذخیره سازی آب،

---

۱. (Yu یا Ta Yu) بنیانگذار سلسله «هسیا» (Hsia)، این سلسله در سال‌های ۲۰۲۵-۱۷۰۷ ق.م، بر چین حکومت کرد و نخستین سلسله تاریخی چین محسوب می‌شود. م.

۲. (Mo-tzu یا Mo Ti) فیلسوف نامدار چین (۴۸۰ یا ۴۶۵-۳۹۰ ق.م). فلسفه او موسوم به «موییسم» است و بر دوستی و محبت و صلح‌طلبی استوار است. (نک: تاریخ فلسفه چین باستان، فصل ۶). م.

اصلاح روش کار، پیکار با دست راستی‌ها، و مبارزات بزرگ با شرکت ۶۰۰ میلیون نفر چینی هستیم، آیا به این معنا نیست که ما بزرگی و کامیابی را دوست داریم؟ یا هنگامی که برای نیل به ضوابط تولیدِ [مادیِ] پیشرفته تلاش می‌کنیم، آیا از خود شتابزدگی در کار کامیابی و نفع آنی نشان نمی‌دهیم؟ حال، اگر نظام قدیم، و نیز روابط تولید ارتجاعی پیشین را تحقیر نکنیم، پس چه کار دیگری باید انجام دهیم؟ اگر ایمان کورکورانه به سوسیالیسم و کمونیسم نداشته باشیم، چه کار دیگری از ما ساخته است[۱]؟

روش مائو در پاسخ دادن به نکات مطرح شده در این دو ارزیابی از شخصیت او، به این صورت است که به اصطلاح خلط مبحث می‌کند و نواقص خود را کم اهمیّت جلوه می‌دهد. با این وصف، چون مائو آشکارا این انتقادات را به عنوان انتقاداتی ناموجّه رد نکرد، پس ما می‌توانیم استنباط کنیم که او تا حدودی آن‌ها را پذیرا شد. علاوه بر آن، انتقادات چانگ و چن از مائو، با برداشت‌های عمومی عقاید روشنفکران چینی خارج از کشور در مورد مائو، همسویی داشته و ضمناً مقدار چشمگیری حقیقت در آن‌ها وجود دارد.

۴ـ جایگاه مائو در تاریخ یکی از روش‌هایی که دانشمندان چینی برای ارزیابی یک شخصیت برجسته سیاسی به کار می‌بردند، دو معیار دانش و کشورداری بود. این روش اساساً از رویّه‌ای اقتباس شده است که ابتدا در مورد زندگینامه هوا‌کوآنگ[2] در «هان ـ شو[3]» (تاریخ سلسله هان) به کار رفت؛ یک ارزیابی منفی از یک سردار و دولتمرد بزرگ، به لحاظ «فقدان علم و درایت در کار کشورداری». در سال‌های بعد، مردم غالباً این دو معیار را برای ارزشیابی رهبران چین به کار می‌بردند. به لحاظ نظری، اشخاص برجسته را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد: (۱) کسانی که هر دو صفت علم و کشورداری را دارا می‌باشند، که امری کمال مطلوب می‌باشد؛ (۲) کسانی که فاقد هر دو صفت

---

۱. مائو، منبع پیشین، صفحات ۱۵۵-۱۵۶. ن.

2. Hua Kuang

3. han-shu

هستند، که بدترین صورت ممکن است؛ (۳) کسانی که علم دارند ولی کشورداری را نمی‌دانند؛ و (۴) کسانی که کشورداری را می‌دانند ولی علم و دانش ندارند. به سختی می‌توان مثال‌های در حد کفایت را یافت که مناسب دو سنخ اول باشد. اکثر دولتمردانِ فاضل و عالم متعلق به سنخ سوم هستند. به طور مثال، لیانگ چی-چائو[1] دانشمندی برجسته و نویسنده‌ای متنفّذ بود اما از قابلیت کشورداری بی‌بهره بود، و از این رو در عرصه‌ی سیاست شکست خورد. لیانگ وو-تی و لی‌هو-چی (همان طور که مائو نیز یادآور شده بود) دو شخصیت بسیار فرهنگی بودند و لذا تاج و تخت خود را از دست دادند. سنخ چهارم شامل مردان موفق است. نخستین امپراتور سلسله هان[2]، یک مثال مناسب است. او امپراتور شایسته‌ای بود و به درایت در کار کشورداری شهره بود، امّا کاملاً فاقد علم و دانش [سواد] بود. بعضی از «جنگ‌سالاران» نامدار چینی را می‌توان به عنوان مثال‌هایی از کسانی که فاقد هر دو صفت بودند، برشمرد. در مورد سنخ اول، مثال‌هایی واقعی به قدری نادر است که انسان تردید می‌کند که تاریخ چین بتواند یک مورد آن را عرضه کند. فیلسوف-شاه افلاطون[3] نشانگر سنخ فرمانروای کمال مطلوب است. اما در عمل واقعی، این دو صفت معمولاً در وجود یک نفر جمع نمی‌شود. تروتسکی به لحاظ وسعت علم و دانش، به هیچ رو قابل قیاس با استالین نبود، و استالین را یک «فرد عادی» و «بی‌خاصیت» به‌شمار می‌آورد و روی او حساب نمی‌کرد؛ اما همین «فرد عادی» تاریخ‌ساز شد و نابغه مارکسیسم [تروتسکی] نه تنها در جبهه سیاسی از او شکست خورد، بلکه همچنین به دست [یکی از عوامل] او به قتل رسید. من گمان می‌کنم که از دیدگاه مائو، لنین در زمره‌ی شخصیت‌های سنخ اول است، و خود مائو نیز نزدیک به این سنخ می‌باشد ــ دست کم به آن نحوی که مائو [درباره خودش] ادعا می‌کند.

---

1. Liang chi-chao

۲. موسوم به «لیو پانگ» (liu pang). (نک: تاریخ آسیا، صفحه ۴۹). م.

۳. افلاطون در کتاب جمهوریت می‌نویسد: «بهترین دولت، آن دولتی است که توسط یک فیلسوف اداره شود؛ حاکم، حکیم باشد یا حکیم، حاکم.» م.

شاید بی‌مناسبت نباشد که در اینجا توضیح مختصری درباره ترجمه ما از کلمه «کشورداری»[1] داده شود. کلمه‌ی چینی «شو»[2] در وسیع‌ترین معنایش، از بسیاری جهات شبیه به کلمه انگلیسی "art" [هنر] می‌باشد. این کلمه چینی می‌تواند یک معنای ضمنی «نسبتاً دارای سطح فکری بالا را»[3] داشته باشد، همان طور که واژه «هنرهای زیبا»[4] مستتر است، و نیز می‌تواند نشانگر مهارت کامل باشد، همان‌طور که در کلمه انگلیسی "artisian" [صنعتگر] نهفته است، و باز هم ممکن است شامل بعضی از معانی ضمنی کلمه انگلیسی "artful"[5] باشد ــ که البته همگی این معانی بستگی به سیاق کلام دارد. در یک متن سیاسی نظیر متن کتاب حاضر، کلمه‌ی «شو» نشانگر نوعی دانش سیاسی است که برای اجرای کارآمد امور حکومت و نیز برای تشکیل اتحادهایی منتهی به نیل به قدرت و حفظ آن، ضرورت دارد. بار معنایی این کلمه ممکن است شامل تاکتیک‌های بی‌رحمانه نظیر دسیسه‌ها، ددمنشی‌ها، و خیانت‌ها باشد. عقاید ماکیاولی درباره «شو» [نیرنگ و خدعه] به همین معنا و مفهوم است.

در داوری کردن درباره مائو بر مبنای دو معیار مزبور، ما ملاحظه می‌کنیم که کامیابی‌های او به لحاظ کشورداری، بر علم و دانش او می‌چربد. فلسفه سیاسی چین باستان، دو نقش مشخص را برای «خدای آسمان» در امر حکومت کردن بر مردم، قائل شده بود: یک فرمانروا و یک آموزگار. در کتاب تاریخ[6] آمده است:

> [خدای] آسمان، زمینِ زیرِ خود را آباد می‌کند،
> برای مردم، سَروَری [فرمانروایی] خلق می‌کند،
> و او را آموزگار مردم می‌کند،

---

1. statecraft
2. shu
3. highbrow
4. fine arts

۵. این کلمه در اصل به معنای ماهر و زبردست، و مجازاً به معنای زیرک و نیرنگ‌باز است. م.

۶. (Book of History؛ و shu ching به زبان چینی)؛ اثری است منسوب به کنفوسیوس، و شامل یکصد سند تاریخی برای مطالعه تاریخ، سیاست و اندیشه در چین باستان. (نک: تاریخ فلسفه چین باستان، صفحات ۲۳-۲۴). م.

و او می‌تواند [خدایِ] آسمان را در دوست داشتن مردم یاری دهد.[۱]
اتفاقاً انسان با خواندن این متن، نمی‌تواند مطمئن بشود که آیا این وظیفه را [فرمانروایی و آموزگاری] باید یک نفر انجام دهد یا دو نفر. در تاریخ چین، شخص امپراتور بی‌شک فرمانروا بود، در حالی که نقش آموزگاری را کنفوسیوس ایفا می‌کرد[۲]. اما مائو آشکارا می‌خواست که هر دوی آن‌ها باشد؛ از این رو، با لقبِ «رهبر کبیر و آموزگار کبیر» توصیف شده است. در مورد جایگاه او به عنوان رهبر کبیر، یعنی فرمانروا، جای هیچ‌گونه شکّ و تردیدی وجود ندارد، ولی احراز مقامِ آموزگار کبیر از سوی او، جایگاهی نامناسب است زیرا کنفوسیوس به لحاظ سنّتی و در سطح جهانی، به عنوان مقدس‌ترین آموزگار به شمار آمده است. بدیهی است که مائو آرزو داشت علاوه بر مقام فرمانروایی، نقش «آموزگار» را نیز ایفا نماید. همان طور که چو یانگ[۳] (به هنگامی که مسئول امور فرهنگی [حزب کمونیست چین] بود) می‌گوید، «ما اساساً تفکر کنفوسیوسی را بر می‌اندازیم و تفکر مائوییست‌ها را به عنوان [تفکرِ] دارای اقتدار مطلق، برقرار می‌کنیم.»[۴] بدیهی است که مائوییست‌ها اقدام به جایگزینی کنفوسیانیسم با مائوییسم کردند. مائو به ادگار اِسنو گفت که از تمامی عناوینی که به او داده‌اند، او ترجیح می‌دهد که «آموزگار» نامیده شود. تا جایی که به علم و دانش مائو مربوط می‌شود، به نظرم چنین می‌رسد که مائو باید ارزیابی از خود را [به عنوان آموزگار] بر آفرینش برخی اشعار عالی، و نیز بر تفسیر خویش از مارکسیسم ـ لنینیسم و توسعه و اجرای آن در رابطه با انقلاب چین قرار دهد.

---

۱. منسیوس، با ترجمه انگلیسی D.C. Lau، صفحه ۶۳. ن.

۲. معروف است که کنفوسیوس در سن پنجاه سالگی در دستگاه حکومت شاهزادهِ حکمران «لو» به شغل وزارت اشتغال یافت و حتی به مقام وزیر اعظم نیز نائل آمد. (نک: تاریخ جامع ادیان، صفحه ۲۴۵). م.

3. Chou Yang

۴. چو یانگ، نشریه Jen-min Jih-pao، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۶. ن.

* در سال ۱۹۵۹، کتابی تحت عنوان «تاریخ مختصر فلسفه چین» توسط رژیم کمونیستی این کشور منتشر شد و فلسفه قدیم این کشور (از جمله فلسفه کنفوسیوس) را فلسفه‌ای ارتجاعی و در خدمت به فئودالیسم و اشراف چین دانست. (نک: تاریخ جامع ادیان، صفحات ۲۷۴ـ۲۷۵). م.

مائو در کار کشورداری یک نابغه بود. او در کنفرانس حزب کمونیست در «تِسون ـای»[۱]، رهبری خود را برقرار کرد و تا زمان مرگش نیز رهبر حزب باقی ماند. مائو نیز همچون سایر امپراتوران بنیانگذار سلسله‌ها، به خوبی می‌دانست که چگونه از مردم برای پیشبرد مقاصد خویش استفاده کرده و چگونه وفاداری آنان را به دست آورد. لیوشائوچی و چوئن لای در زمره‌ی افراد بسیار وفادار به او بودند؛ حتّی لین پیائو به او کمک کرده بود تا در اریکه‌ی قدرت باقی بماند[۲]. مائو همچنین نبوغ زیادی در بسیج توده‌ها برای سرنگون کردن حکومت [کومین تانگ] داشت. در آغاز کار، مائو ناگزیر بود که از صفر شروع کند زیرا هیچ پایگاه سیاسی [در میان مردم] نداشت. او با استفاده از تاکتیک‌هایی که در سیر تاریخ چین برای تغییر دودمان‌ها به کار رفته بود، یعنی تاکتیک سنتی «جنگ و گریز راهزنان»، آن را تبدیل به جنگ چریکی کرد. با بسیج دهقانان به عنوان پشتوانه ارتش [سرخ]، و با استفاده از روستاها به عنوان پایگاهی برای محاصره کردن شهرها، او سرانجام توانست سراسر چین را تسخیر کند.

مائو که به اهمیّت حیاتیِ قدرت و نفوذ روشنفکران پی برده بود، به طرز بسیار زیرکانه‌ای با مسأله روشنفکران برخورد کرد. تی. اف. تسیانگ[۳] (سفیر پیشین چین در ایالات متحده امریکا) داستانی را در این مورد نقل می‌کند:

> در طول جنگ داخلی چین[۴]، هنگامی که نیروهای کمونیست به حوالی پکن رسیده بودند، مائو خواستار ملاقات با وو ـهان[۵] نویسنده معروف شد. این نویسنده، با حکومت کومین تانگ کاملاً مخالف بود و کتابی نیز درباره زندگینامه شی ـچیاچوآنگ[۶] نگاشته بود. وو ـهان با این ملاقات موافقت کرد و آن دو، تمامی ساعات شب را به گفت‌وگو درباره

---

۱. در ژانویه ۱۹۳۴. م.

۲. در جریان انقلاب فرهنگی چین و در پیکار با لیوشائوچی. م.

3. T.F. Tsiang

۴. در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۹؛ پیکار میان حزب کمونیست و کومین تانگ پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم. م.

5. Wu-Han

6. Shih-chia-chuang

نوشتارهای وو ـ هان گذراندند. هنگامی که وو ـ هان به اردوگاه «تسینگ هُوا»[1] بازگشت، تعریف و تمجید او از مائو حدّ و حصری نداشت. این تعریف و تمجیدها باعث سربلندی مائو شد و بی‌شک محبوبیت او و آرمان کمونیسم در میان جامعه فرهنگیانِ چین را تقویت کرد. پس از آن که کمونیست‌ها پکن را تصرف کردند، وو ـ هان معاون شهردار پکن شد، پُستی که برای یک استاد دانشگاه، بی‌سابقه بود. با این وصف، به محض این که احساس شد نوشتارهای وو ـ هان کمی رنگ و بوی انتقاد از اَعمال و سیاست‌های رهبری مائو دارد، او از شغل خویش برکنار گردید و محکوم به مرگ شد، هر چند که بر طبق یک گزارش رسمی که خیلی دیر منعکس شد، مسئولیت این کار را به گردن «باند چهارنفره» انداختند. همسر و دختر وو ـ هان نیز به علت مغضوب واقع شدن او، مرگ فاجعه‌آمیزی را پذیرا شدند.[2]

در میان بنیانگذاران سلسله‌های جدید در چین، این سنّت کلی و عمومی وجود داشت که بسیاری از کسانی راکه به آنان کمک کرده بودند تا صاحب تاج و تخت شوند، می‌کُشتند. مائو نیز به همان روال عمل کرد و پنگ تِه ـ هوای[3] و لین پیائو

---

1. Tsing Hua

۲. در منبع نسبتاً معتبری که در اختیار نگارنده است، اشاره‌ای به مرگ وو ـ هان نشده است. در این منبع آمده است: «وو ـ هان (۱۹۰۹ـ) معاون شهردار پکن و تاریخ‌نگار چینی. او در سال ۱۹۶۶ (در جریان انقلاب فرهنگی چین) نمایشنامه‌ای را تحت عنوان «های هویی از شغل خود برکنار می‌شود» نگاشت، که در واقع ماجرای برکناری دِنگ تِه هُوای توسط مائو بود؛ و همین موضوع باعث شد که وو ـ هان مشمول پاکسازی شده و از شغل خود برکنار شود.» (نک: سیاست چین و انقلاب فرهنگی، صفحه ۳۱۶). م.

۳. Peng teh-huai (۱۸۹۸ـ۱۹۷۴)؛ از نظامیان برجسته در ارتش سرخ چین بود. پس از تأسیس جمهوری خلق چین، فرمانده نیروهای چینی در جنگ کره (۱۹۵۰ـ۱۹۵۳) بود. در ۱۹۴۹، معاون وزیر دفاع شد، و در ۱۹۵۵ به درجه‌ی مارشالی ارتقاء یافت. نامبره در سال ۱۹۵۹ از «سیاست جهش بزرگ به جلو» مائو انتقاد کرد و لذا از مقام خود برکنار شد لیکن عضویت او در حزب هم چنان باقی بود. در سال ۱۹۶۶ (در جریان انقلاب فرهنگی چین) توسط گاردهای سرخ بازداشت شد و به زندان افتاد و در سال ۱۹۷۴ در اثر شکنجه شدید، در

←

را که به او کمک کرده بودند تا رژیم کمونیستی را در چین بنیان نهد، از میان برداشت. همچنین لیو شائوچی را که کمک بزرگی به او در نیل به مقام رهبری و آموزگاری حزب کرده بود، سَر به نیست کرد. این لیو شائوچی بود که برای نخستین بار واژه‌ی «تفکر مائویی» را باب کرد و آن را به عنوان یک اصل رهنمودی، در اساسنامه حزب (۱۹۵۴) گنجانید. [از سوی دیگر،] لین پیائو نیز در جریان انقلاب فرهنگی چین به مائو کمک کرد تا بر لیو شائوچی پیروز شود. چو ئن لای که به مائو کمک کرده بود تا حکومت را به طرز صحیحی سازماندهی و مدیریت کند تا مائو بتواند اصلاحاتش را انجام دهد، با «مرگ به موقع خود» در اثر بیماری، از نابود شدن به دست مائو جان سالم به در برد.[۱]

آن دموکرات‌هایی که با تضعیف کومین تانگ، کمک بزرگی به پیروزی مائو کردند، [بعدها] برچسبِ «دست راستی» را خوردند و بشدت کیفر شدند؛ یعنی موقعی که آنان بر اساس شعار «بگذار صد گل بشکُفد» به انتقاد از حکومت مائو پرداختند، همان طور که پیش‌تر شرح دادیم، این افراد اسیر نیرنگ چالش یا شکوفایی صد گُل شدند و مجازات‌هایی را تحمل کردند، در حالی که قبلاً به آنان اطمینان داده شده بود که به خاطر انتقادهایشان مجازات نخواهند شد. مجازات آنان به حدّی سخت و وسیع بود که چند صباحی سکوت کامل در سراسر چین برقرار شد. به برکت سقوط «باند چهار نفره»، مردم چین این آزادی را یافته‌اند که شکایات و شِکوِه‌های خود را از اَعمال شرورانه «باند چهار نفره» ابراز دارند.

تا جایی که به کاربُرد ماهرانه و موفقیت‌آمیز اصولِ کشورداری مربوط می‌شود، من مائو را در زمره‌ی آن امپراتوران بزرگی قرار می‌دهم که یک سلسله جدید را بنیان نهادند؛ و اکثر چینی‌ها نیز با من در این مورد هم‌عقیده هستند. در

→

زندان درگذشت. در پلنوم یازدهمین کمیته مرکزی حزب (دسامبر ۱۹۷۸) از او اعاده حیثیت شد. (نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۴۲۰-۴۲۱). م.

۱. چو ئن لای در هشتم ژانویه ۱۹۷۶ در اثری بیماری درگذشت. او به هنگام مرگ، این پُست‌ها و مشاغل را به عهده داشت: معاون کمیته مرکزی حزب، نخست‌وزیر، رییس کمیته‌های کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق چین. (نک: تقویم تحولات چین، صفحه ۱۲۵). م.

میان [نویسندگان] غربی، دیک ویلسون[1] نیز همین عقیده را دارد و این مفهوم را در عنوان کتاب خود موسوم به مائو، امپراتور مردم گنجانیده است[2]. مطلب مهم‌تر آن که چینی‌ها غالباً مائو را با یک مؤسّس یک سلسله بزرگ مقایسه می‌کنند. مائو در شعر کلاسیک معروف خود درباره برف، از بنیانگذاران سلسله‌های چین، هان، تانگ و سونگ[3]، به خاطر فقدان قریحه ادبی‌شان انتقاد کرد، و نیز از چنگیزخان مغول خُرده گرفت که کاملاً عاری از ظرافت فکر بود و کاری جز تیر انداختن به لاشخورها بَلد نبود. آخرین مصرع این شعر، این چنین است: «مرد بزرگِ واقعی را فقط می‌توان در عصر حاضر یافت.» چون دستور زبان چینی رسماً مفرد یا جمع را مشخّص نمی‌کند، لذا معنای کلمه «مرد» در مصرع مزبور مبهم است. معنای آن می‌تواند این باشد که فقط در عصر حاضر، مردان بزرگ یافت می‌شوند، در حالی که مائو در زمره‌ی آنان است، یا این که مائو یک مرد بزرگ است. اکثر چینی‌هایی که این شعر را می‌خوانند معنای دوم را استنباط می‌کنند. لذا با اطمینان می‌توان گفت که مرد بزرگ آرمانی مائو، مردی است که دارای دو صفت دانش و کشورداری باشد؛ و دیگر این که شخص خودش را واجد هر دو صفت می‌داند: علم و دانش او به صورت آگاهی‌هایش درباره مارکسیسم ـ لنینیسم، و نیز استعدادهای ادبی او، و به لحاظ کشورداری نیز سرآمد اَقران است.

در ذهن مائو دو ایدئولوژی متضاد وجود داشت: فئودالیسم و کمونیسم. با این که او یک کمونیست بود، اما افکار یا گرایش‌های فئودالیستی بر رفتارش چیرگی داشت. مائو نیز همچون سایر امپراتوران بزرگ ـ همان طور که خود او یادآور شده است ـ علاقه وافری به عظمت و اشتهار داشت. او شهوتِ قدرت و آوازه و جاودانگی را داشت. کیش شخصیت‌پرستیِ ستایش از او، در دوران حیاتش به اَبعادی افراطی رسید. در حزب و در حکومت، او به عنوان یک پیش‌کسوت و بنیانگذار[4] عمل می‌کرد، که معنای جدید این کلمه همانا دیکتاتور

---

1. Dick Wilson

۲. دیک ویلسون، مائو، امپراتور مردم (لندن، انتشارات هاچینسان، ۱۹۷۹). ن.

۳. بنیانگذاران سلسله‌های مزبور به ترتیب عبارتند از: سو ـ ماین، لیو پانگ، لی یوآن، چائو کوانگ ـ ین. م.

است. مائو از سرودن شعر به سبک کلاسیک ـ میراثی از اشراف دانشمند ـ لذت می‌برد، و مشابه آن را در هیچ یک از دیکتاتوری‌های معاصر ندیده‌ام. مائو در سال‌های آخر عمرش به صورت خدایی برای مردم چین درآمد که همواره او را پرستش می‌کردند؛ همان طور که می‌دانیم، تمامی امپراتوران پیشین چین نیز منزلتی خدای‌گونه داشتند و پرستش می‌شدند. با این که ممکن است استدلال شود که لین پیائو کیش شخصیت‌پرستی مائو را باب کرد، امّا باور کردنی نیست که مائو از این کار، آگاه نبود و با آن مخالفت کرد. زیرا او به قدر کافی قدرتمند و زیرک بود تا هر چیزی را که دوست نداشت، متوقف نماید. معروف است که امپراتور بنیانگذار سلسله سونگ [چائو کوانگ ـ یِن] به این صورت امپراتور شد که سرداران او جامه‌ای زردرنگ بر تَن او کردند. آیا می‌توانیم بگوییم که این کار برخلاف میل او صورت گرفت و او از امپراتور شدن اکراه داشت؟ عبارتِ «سوسیالیستِ فئودال» که در مورد مائو به کار رفت و در سرتاسر چین باب شد، به خوبی بیانگر «حرفه‌ی همه فن حریفی»[1] او بود.

مایلم این طور فکر کنم که مائو با داشتن استعدادهای یک امپراتور برای تأسیس یک سلسله جدید، قادر بود که یک رژیم جدید، با هر ایدئولوژی را، پدید آورد، حتّی اگر یک رژیم مارکسیست نبود. مع‌ذالک باید گفت که اعتراف او به این که یک مارکسیست است، شانس موفقیت او را بیش‌تر کرد زیرا از حمایت اعضای بین‌الملل کمونیستی[2]، کمونیست‌های چینی و خارجی، و نیز حزب کمونیست چین، برخوردار شد. در شرایط نوین، جاه‌طلبی مائو در این بود که دنیایی را که مارکس پیش‌بینی کرده بود، دگرگون سازد.[3] مائو برای بیان این

---

4. patriarch 1. versatile career

۲. (communist international)؛ جنبش برادری کمونیسم جهانی که بر سرشت بین‌المللی و منافع جنبش طبقه کارگر تأکید کرده و متضمن آرمان‌های غاییِ امحاء مرزهای ملی تحت حکومت کمونیسم کامل بر جهان است. (نک: دانشنامه مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، صفحه ۹۳). م.

۳. اشاره به گفته‌ی معروف کارل مارکس (آخرین سطر از «تزهایی درباره فویرباخ») است: «فیلسوفان تاکنون به صور مختلف به تفسیر و تعبیر جهان پرداخته‌اند، و اینک وقت آن رسیده است که جهان را دگرگون کرد.». م.

اندیشه خود، که قبلاً نیز شرح داده شد، عهد کرد که «یک خدایِ آسمان نو و ماه و ستارگانی نو را پدید آورد.» کامیابی‌ها و دستاوردهای مائو را می‌توان از دو جهت بررسی کرد: ویرانگر و سازنده. از حیث ویرانگری، او در قلمروی سیاسی به نابود کردن حکومت کومین تانگ پرداخت. در زمینه اقتصادی، او توانست نظام کهنه چندین قرنی مالکیت خصوصی در جامعه چین را ریشه‌کن کند. این امر منجر به امحاء تباین و تفاوت آشکار میان ثروتمند توانگر و فقیر فلاکت‌زده شد. قبضه کردن دولت از طریق وسایل نظامی، که در پی برخی اقدامات ویرانگر حاصل شد، فقط گام اول به شمار می‌آمد، در حالی که مهم‌ترین وظیفه همانا سازندگی یک جامعه نو بر طبق اصول مارکسیسمِ ادراک شده توسط مائو[1]، بود. پس بیایید بررسی کنیم مائو در این مورد چه دستاوردهایی داشت.

از لحاظ سازندگی، طیف وسیعی را باید یادآور شد. تحت رهبری مائو، حکومت کمونیستی چین به وحدت بی‌سابقه‌ای در سرتاسر عرض و طول تمامی کشور نایل آمد. در موردِ نظام سوسیالیستی که او ایجاد کرد، باید گفت که منزلت اجتماعیِ [فرودست و پایین] کارگران و دهقانان فقیر بسیار اعتلاء یافت. به همان روال، موقعیت اجتماعی زنان نیز بسیار بالا رفت. موقعیت اجتماعی نظامیان نیز بهبود یافت و مورد احترام مردم قرار گرفتند، در حالی که تفکّرِ عمومیِ قدیم باور داشت که انسان‌های خوب و شایسته هرگز سرباز نمی‌شوند. در مورد پیشرفت مادّی کشور، پیشرفت‌هایی حاصل شد، اما این مطلب که آیا می‌توان این پیشرفت‌ها را در طی ۳۰ سال، بزرگ و مهم دانست، و این که آیا پیشرفت‌های مزبور پاسخگوی نیازهای یک دولت نوین بود، نیاز به بررسی و تحقیق بیش‌تر دارد. به طور کلی باید گفت که کشور چین به صورت یک کشور فقیر باقی ماند، با درآمد سرانه پایین ــ حتّی در مقایسه با سایر کشورهای در حال رشد.[2]

---

۱. واژه‌ی صحیح و دقیق آن، «مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوییسم» است. م.

۲. البته نباید فراموش کرد که جمعیت چین در طی این سی سال، از رقم ششصد میلیون نفر به ۹۹۰ میلیون نفر بالغ شد، و در یک تحلیل اقتصادی، یک چنین جامعه پُر جمعیتی (همچون جامعه هندوستان) تمامی مزایای توسعه اقتصادی را می‌بلعد. از این رو، در دوران پس از ←

از لحاظ معنوی، مائو عهد کرد که طبیعت و خمیره انسان [چینی] را از خودپسندی و خود دوستی به از خودگذشتگی و ایثار کمونیستی تبدیل کند. اما به طوری که از گزارش‌های حجیمِ چاپ شده در هنگ‌کنگ، از جمله نشریات چپ‌گرا، و نیز از گزارش‌های شهود عینی یعنی چینی‌های مقیم خارج که به کشورشان مراجعت می‌کردند، بر می‌آید، هیچ نوع شواهد و مدارکی وجود ندارد که نشان بدهد نابسامانی‌های خونین و فاجعه‌آمیز نظیر انقلاب فرهنگی چین، نشانگر تغییری در خمیره و طبیعت [خود دوست] چینی‌ها شده باشد. همچنین مائو نتوانسته است انسان‌های از خودگذشته‌ای را پرورش دهد که آینده چین را هدایت نمایند.

در زمینه فرهنگی، کتاب‌های معدودی در دوره رهبری مائو به چاپ رسید. اکثر این کتاب‌ها در راستای خط فکری رسمی حزب یا نقل قول‌های مائو بود. مدارس به مدت دهسال تعطیل بودند. یک مرّبی کمونیست ماتم گرفته بود که دانشگاه‌ها فقط رسماً وجود داشت (در واقع، درسنامه‌های دانشگاهی در سطح درسنامه‌های دبیرستانی بودند).

نکته مهم و اساسی این است: آیا مائو به ایجاد یک الگوی دائمی سازندگی سوسیالیسم [جامعه سوسیالیستی] کمکی کرد؟ مارکس و اِنگلس درباره شِکلِ سازمانی جامعه‌ای که باید جایگزین جامعه کاپیتالیستی شود، و نیز در مورد اقدامات عملی لازم برای نیلِ به هدف نهایی یعنی جامعه کمونیستی، مطلبی را بیان نکرده‌اند.[1] [لذا] هر طرح و نقشه مربوط به ایجاد یک جامعه جدید



مائو، سیاست تنظیم خانواده به اجرا درآمد. از سوی دیگر، ساختار اقتصادی چین (به ویژه در بخش صنایع سنگین) از استحکام زیادی برخوردار شد. راه ندادن چین به بازار بین‌المللی (به دلایل سیاسی) یکی از علل عمده فقیر باقی ماندن این کشور بود. تحولات معکوسی که از ۱۹۷۶ به بعد صورت گرفته است نشانگر تقویت بنیه اقتصادی چین در سطح بسیار وسیعی است (سومین کشور قدرتمند اقتصادی آسیا پس از ژاپن و کره جنوبی). م.

۱. مارکس و اِنگلس درباره اصول حاکم بر یک جامعه سوسیالیستی، مطالب کلی را بیان کرده‌اند اما در خصوص شکل سازمانی آن و اقدامات عملی که باید صورت گیرد، مطلبی را به ←

سوسیالیستی، در واقع به علت تخیّلی و غیرواقعی بودن آن، به شکست انجامیده است. همچنین لنین نیز علاقه‌ای به جنبه‌های عملی جامعه سوسیالیستی نداشت.[۱] مائو پس از آن که قدرت نظامی را قبضه کرد، طرح‌هایی را در راستای سوسیالیسم عرضه کرد که بیش‌تر جنبه آرمانی و رؤیایی داشت تا طرح‌های واقعی. تنها الگوی قابل پیروی برای مائو ـ همان‌طور که خود او نیز اعلام کرد ـ اتحاد شوروی بود. وگرنه ناگزیر بود که کورمال کورمال در جستجوی راه‌حل‌هایی برای چین باشد. با تیره شدن روابط چین و شوروی در سال ۱۹۵۸[۲]، مائو ناگزیر شد بر منابع چین متکّی شده و سیاست «اتکاء به خود» را بشّدت دنبال نماید. سیاست معروف به «سه بیرق سرخ» ـ خط کلّی ساخت سوسیالیستی، کمون‌های خلقی و جهش بزرگ به جلو ـ که در سال ۱۹۵۸ آغاز شد، مدیون نبوغ مائو است. ساختِ سوسیالیستی فقط یک اصل انتزاعی بود؛ «جهش بزرگ به جلو» قطعاً یک فاجعه بود؛ و کامیابی کمون‌های خلقی بشدت محل تردید است. اگر ما چین کنونی را بر مبنای حقایق بعدی: قلیل بودن میزان تولید، سست شدن اعتماد مردم به حکومت و سوسیالیسم، و گستردگی ناخشنودی در میان مردم؛ داوری کنیم، آن‌گاه وسوسه می‌شویم تا بگوییم که تلاش مائو برای سازندگی سوسیالیسم به شکست انجامید.

کلام استوارت شِرام[۳] در سال ۱۹۶۳، حتی امروز هم در مورد مائو مصداق دارد. شِرام می‌نویسد: «خدمت او به آینده، هر چه که باشد، تردید نیست که تئوری‌ها و الگوی او در مورد راهِ منتهی به قدرت در کشورهای توسعه نیافته، همچنان نفوذی را برای سال‌های دراز در آینده، ایفا خواهد کرد.اما فعلاً این

←

صورت منظم و منسجم ابراز نداشته‌اند. دلیلش این است که این دو شخصیت، در طول حیات خویش فقط شاهد پیدایش و سقوط کمون پاریس ۱۸۷۱ بودند. م.

۱. اشاره نویسنده به «اقتصاد کمونیستی» در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۱ است. این اقتصاد که با توجه به روند جنگ داخلی روسیه، پی‌ریزی شد، نتایج بسیار بدی به بار آورد، به طوری که لنین ناگزیر شد برنامه جدید اقتصادی («نِپ») را در سال ۱۹۲۱ به اجرا درآورد. م.

۲. (نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۱۵۵-۱۶۶). م.

3. Stuart Schram

مسأله که آیا او حرفی برای گفتن به چین و سایر کشورهای آسیا، افریقا، و امریکای لاتین در مورد راه و روش صنعتی کردن و نوسازی، دارد، کاملاً باز و قابل طرح باقی می‌ماند[1].»

حاصل کلام، خدمت مائو به چین، و نیز به کشورهای توسعه نیافته، از چشمگیری ویرانگرتری، که به طرزی خارق‌العاده آن را به اجرا در آورد ــ در مقایسه با سازندگی او ــ برخوردار است. در خصوص ساخت مسالمت‌آمیز جامعه چین، تقریباً مثل این است که مائو یک ورقه امتحانی سفید را تحویل داده باشد، همان طور که در دوره‌ی تحصیل خود و به هنگام امتحان هندسه، یک ورقه سفید را تحویل داد. این نتیجه برای خود مائو، و مهم‌تر از آن، برای نوسازی چین، نتیجه‌ای ناگوار است. معنای آن نیز اتلاف [منابع] و تأخیر [در نوسازی چین] به مدت سی سال بود.

تصوری که از خطاناپذیری مائو وجود داشت، در سال‌های پس از مرگ او شروع به از هم پاشیدن کرده است. مردم کم کم می‌پرسند که مائو چه مزایا و معایبی داشت. نتایج یک چنین ارزیابی‌هایی از سوی افراد مختلف، و از جمله خود کمونیست‌های چین، تفاوت‌های بزرگی را [به لحاظ مزایا و معایب او] نشان می‌دهد: کسانی هستند که مزایای مائو را بیش‌تر از معایب او می‌دانند و به یک نسبت ۳۰ : ۷۰ معتقدند؛ دیگرانی هم هستند که عقیده‌ای کاملاً مخالف گروه اول را دارند و به نسبت ۷۰ : ۳۰ معتقدند؛ همچنین افراد حّد وسطی وجود دارند که نسبت ۴۰ : ۶۰ یا ۵۰ : ۵۰ را قائل هستند. دِنگ شیائوپینگ که از پاسخ دادن به پرسش مزبور طفره می‌رود، زیرکانه اظهارنظر کرد که تاریخ باید درباره این موضوع تصمیم بگیرد زیرا تاریخ قادر است که نتیجه‌ای قطعی و عادلانه را به دست دهد، و مردمانی که در آینده زندگی خواهند کرد عاقل‌تر از ما خواهند بود. رهبران برجسته حزب کمونیست چین، نظیر یِه‌چیان یینگ[2] و دنگ شیائوپینگ،

---

۱. استوارت آر. شِرام، تفکر سیاسی مائوتسه تونگ (نیویورک، انتشارات پریگر، ۱۹۶۳)، صفحه ۸۴ ن.

۲. Yen chien Ying (۱۸۹۸-۱۹۸۶) وزیر دفاع چین و رییس کمیته دائمی مجلس خلق. م.

ضمن اینکه می‌پذیرند که مائو مرتکب اشتباهاتی و حتّی خطاهای جدّی شد، اما باز هم تأکید دارند که خدمات مائو به چین نوین بی‌نظیر است[۱].

درباره ارزشیابی دستاوردهای مادّی و معنوی رژیم کمونیستی که در سیطره طرح دیکتاتوری مائو قرار داشت، به همین بسنده می‌کنیم تا یادآور شویم که بیش‌ترین زیان وارد شده به چین، در اتلاف منابع انسانی بود. آن‌چه که چین به طرز مبرمی به آن نیاز دارد همانا نوسازی کشور برای درمان فقر و عقب‌ماندگی‌اش است، در حالی که موفقیت در این کار، به منابع انسانی‌اش بستگی دارد.

اگر ما مشکل چین را از یک دیدگاه تاریخی بنگریم، ملاحظه می‌کنیم که جنبش نوسازی چین یک روند کند و بطئی را طّی کرده است. نوسازی اساساً شامل صنعتی کردن از طریق رواج راه و رسم غربی است. تاریخ جهان نشان می‌دهد که [تاکنون] دو انقلاب صنعتی صورت گرفته است. نخستین انقلاب، در میانه‌ی سده هیجدهم میلادی آغاز شد و تا میانه قرن نوزدهم ادامه یافت، و به تدریج در سراسر اروپا اشاعه و بسط یافت. نخستین انقلاب صنعتی اساساً ماشین را جایگزین کار انسانی کرد. روشن است که چین این فرصت را از دست داد. علاوه بر آن، نوسازی چین به روش غربی، چند دهه پس از ژاپن آغاز شد. معنایِ اصطلاحِ دومینِ انقلاب صنعتی جهان، همانا استفاده وسیع از ماشین‌های کامپیوتر است [انقلاب کامپیوتر]. این انقلاب، برخی انواع کار ذهنی و فکری را با ماشین‌های داده پردازی جایگزین کرده است.

---

۱. در ششمین اجلاس یازدهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین (۲۷-۲۹ ژوئن ۱۹۸۱)، قطعنامه‌ای تحت عنوان «موضوعات خاص در تاریخ حزب از هنگام تأسیس جمهوری خلق چین» به تصویب رسید و طّی آن، درباره مائو این گونه داوری شد: اقدامات او در سال‌های پیش از ۱۹۴۹، مبتنی بر بینش‌های صحیحی است. از سال ۱۹۴۹ تا تبلیغات و مبارزات ضد دست راستی ۱۹۵۷، خط مشی او مورد تأیید است. از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۶، مائو اشتباهات بزرگی را مرتکب شد. از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶، به اقداماتی دست زد که فاجعه‌آمیز بودند. از روحیه نخوت مائو و اعتماد مفرط وی به شخص خودش، که به تحقیر حزب و نادیده گرفتن دموکراسی حزبی انجامید، انتقاد شد. این قطعنامه، نتیجه‌گیری کرد که با نگرش به کُل اقدامات مائو، سهم او در انقلاب چین، بیش‌تر از اشتباهات وی بوده است همچنین تأکید شد که افکار مائو باید همچنان راهنمای عملکرد حزب باشد. (نک: جمهوری خلق چین، صفحات ۳۰۲-۳۰۳؛ تقویم تحولات چین، صفحات ۱۶۱-۱۶۲). م.

پیدایش علم کامپیوتر که در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ شروع شد، در دهه ۱۹۶۰ بسرعت پیشرفت کرد. متأسفانه چین در این زمان، دل‌مشغولی پیکارها و جنبش‌های انقلابی را داشت. این پیکارها و جنبش‌ها کلاً باعث انتقال ثروت از یک طبقه اجتماعی به طبقه دیگر شد، به جای اینکه ثروت را برای ملت ایجاد کند. در کارهای ساختمانی، تأکید بر روش‌های ابتدایی شد، یعنی استفاده از دست‌ها برای احداث بناهای عظیم و معجزه‌آسا. «درس گرفتن از تا-چایی»[1] مثال مناسبی از یکی از تلاش‌های این دوره است. هدف اصلی این جنبش این بود که برای ساختن پل‌ها، سدها، و سایر کارهای زیربنایی که بسیار مورد نیاز بودند، روش‌های ابتدایی و به ویژه کار انسانی را به کار گیرند. اگرچه انسان می‌تواند روحیه کوشا و سختکوش مردم چین را تحسین کند، اما این روشی کارآمد و کارساز در امر نوسازی در قرن بیستم میلادی نمی‌باشد. در دوره انقلابی، بهترین استعدادهای چین به جای این که به مطالعه علم و تکنولوژی روی آورد که دربردارنده‌ی صرفه‌جویی در نیروی کار و افزایش کارآیی است، مردم بر اثر آموزه‌های مائو، تشویق شدند که روش‌های نادرست کار فشرده انسانی را بر استفاده از ماشین ترجیح دهند. وضعِ عقب‌ماندگی اقتصادیِ امروز چین را که ناشی از سنّت نوسازی این کشور است، باید به دوش مائو گذارد[2]. آن‌چه که بسیار اسفبارتر است، این است که حتّی سیاست رسمی دولتی نیز در راستای ناچیز شمردن تعلیم و تربیت، کارهای علمی و فرهنگی، و تبعیض نسبت به روشنفکران و حتّی اذّیت و آزار آنان بود. بر اثر سیاست مزبور، بزرگسالانِ تحصیل کرده در عصر اوج قدرت مائو، نتوانستند کار حرفه‌ای‌شان را انجام دهند؛ آنان، سال‌های شکوفایی عمرشان را به شکل‌های مختلف تلف کردند. همچنین یک نسل گمشده از جوانان به وجود آمد که از تعلیم و

---

۱. ta-chai؛ هدف و آرمان بزرگ. م.

۲. لازم به یادآوری است که مائو جمعیت عظیم چین را یک عامل ژئوپولیتیکی به شمار می‌آورد و آن را یکی از ارکان مهم قدرت چین می‌دانست؛ در حالی که در دهه ۱۹۶۰، پیدایش سلاح‌های دوربُرد و دارای تأثیر ویرانگریِ وسیع، اهمیت عامل انسانی را در جنگ زیر سئوال برده بود. به نظر می‌رسد که بینش‌های نظامی و اقتصادی مائو، کارایی پاسخگویی به مسائل نوین را نداشت. م.

تربیت صحیح بهره‌ای نبردند و چیزی جز جنگیدن، پیکار و انقلاب نمی‌دانستند. هنگامی که وقت آن برسد که این نسل عهده‌دار مسئولیت‌های بازسازی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بشود، آن گاه خلأ شهروندان کار آمد، با مسئولیت و تحصیل‌کرده، محسوس خواهد شد.

مائو این استعداد را داشت که با برپایی یک انقلاب، قدرت سیاسی را قبضه کرده و حکومت تازه‌ای را بنیان نهد که به طرز بی‌سابقه‌ای، متمرکز بر قدرت شخصی او بود. اما او علاوه بر آن‌که نتوانست حیات مادّی و معنوی توده‌ها را به یک سطح محسوس بر طبق بینش‌های سوسیالیستی اعتلاء دهد، بلکه همچنین با اشتباهاتی که مرتکب شد، باعث اتلاف عظیم و جبران‌ناپذیر منابع انسانی از طریق واقعاً نابود کردن دو نسل کامل مردم گردید. با داوری بر مبنای تمامی این حقایق، من با کمال تأسف به این نتیجه می‌رسم که مائو بیش‌تر از آن‌که برای چین سودمند باشد، به آن کشور زیان رسانید.

منابع

۱ـ فارسی

پی‌یتر، آندره: مارکس و مارکسیسم، ترجمه شجاع‌الدین ضیائیان، تهران، ۱۳۵۲، دانشگاه تهران

جروم، چه‌آن: انقلاب چین، ترجمه ضیاء شفیعی، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر

چوچای و وینبرگ جای: تاریخ فلسفه چین باستان، ترجمه ع. پاشایی، تهران، ۱۳۵۴ انتشارات مازیار

داربی‌شر، یان: تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین: از مائوتسه تونگ تا دِنگ شیائوپینگ ترجمه عباس هدایت وزیری، تهران، ۱۳۶۸، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)

دوباربیه، ژرژ: تاریخ چین جدید، ترجمه فتح‌الله ثقفی، تهران ۱۳۴۱، مؤسسه مطبوعاتی علمی

دویچر، ایزاک: روسیه، غرب و چین از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۶، ترجمه محمود ریاضی، تهران ۱۳۵۳، انتشارت چاپخش

روزنتال، فرهنگ روزنتال، ترجمه م. گوشه (بخش اول)، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات شباهنگ

شِنسو، ژان: تاریخ چین (جلدهای ۳ و ۴)، ترجمه شهرنوش پارسی‌پور، تهران، ۱۳۷۴، نشر علم

طاهری‌امین، زهرا: تقویم تحولات چین، تهران، ۱۳۶۷، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (وزارت امور خارجه ایران)

کِلربرژر، ماری: جمهوری خلق چین: ۱۹۴۹ـ۱۹۸۵، ترجمه عباس آگاهی، تهران، ۱۳۶۸ معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی

گروسه، رِنه: تاریخ آسیا، ترجمه مصطفی فرزانه، تهران، ۱۳۲۹، مؤسسه مطبوعاتی علمی

گروسه، رِنه: چهره آسیا، ترجمه غلامعلی سیّار، تهران، ۱۳۷۵، نشر و پژوهش فرزان

ناس، جان: تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۴۵، انتشارات پیروز (چاپ‌های بعدی توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)

نائی روئن‌چن و گالنسون، والتر: اقتصاد چین، ترجمه امیرباقر مدنی، منوچهر کیانی و

عبدالله طریقتی، تهران، ۱۳۵۴، انتشارات دانشگاه تهران

۲ـ خارجی

Byung-Joon Ahn: Chinese Politics and the Cultural Revolution. 1976, university of washington press, Seattle and London.

Hintion, Harold C.: The Far East And southwest Pacific, 1977, Stryker-post Publications, Washington D.C.

Moore, Charles A.: the Chinese mind: Essentials of Chinese Philosophy and Culture, 1967, University of Hawaii Press, U.S.A.

Webster's Biographical Dictionary, 1981, Merriam Company, U.S.A.

Wilczynski, Jozef: An Encyclopedie Dictionary of Marxism, Socialism & Communism, 1981, the Macmillan Press LTD, London.

نمایه

تصاویر

ترجمه شرح عکس‌ها:
آرزو حسین‌قلی



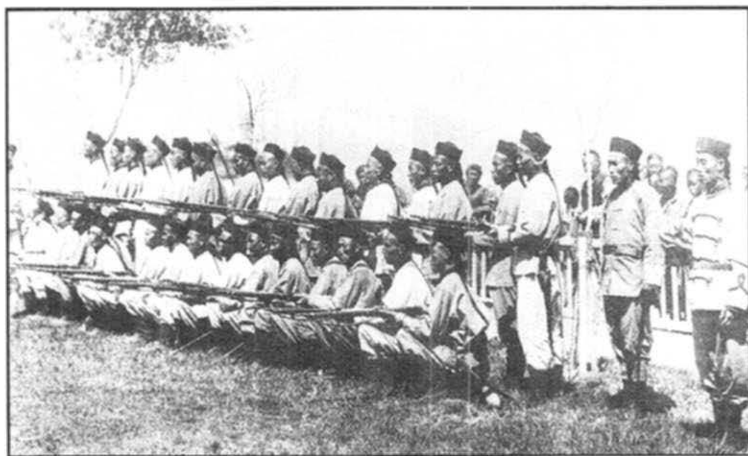
دکتر سون یاتسن (۱۹۲۵-۱۸۶۷). انقلابی چینی، در سال ۱۸۹۴ «مجمع نجات چین» را تأسیس کرد. وی در ۱۸۹۸، «۳ اصل» معروف خود را اعلام کرد که عبارت بودند از: ملّی‌گرایی، دمکراسی و سوسیالیسم که به صورت آرمان اصلی «مجمع اتحاد مشترک» و سپس حزب کومین تانگ درآمد.



سوار نظام آلمان در پکن، در پی شکست شورش بوکسورها



۱۹۰۱. دَه مقام بلندپایه‌ی طرفدار شورش بوکسورها اعدام می‌شوند.



ارتش چین اگر در جنگ روسیه ـ ژاپن شرکت می‌کرد، نقش تعین‌کننده‌ای داشت.

۱۹۱۱. مائو بدون موی بافته‌ی منچوریایی. وی در لباس سفید دانشجویی، از فعالان گروه سیاسی خود است.

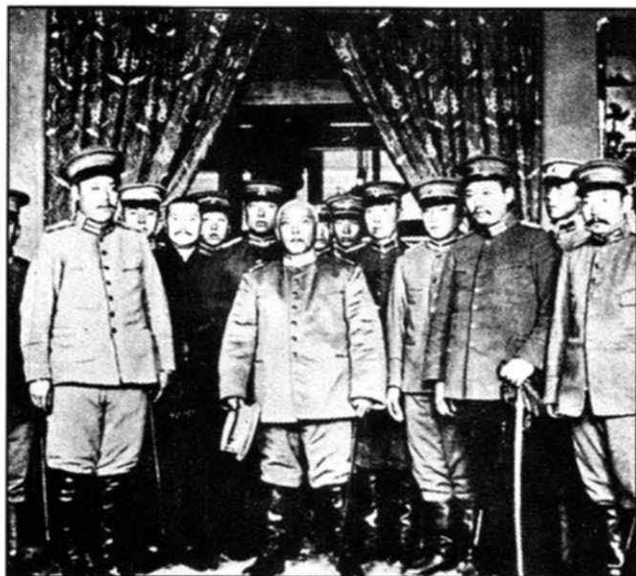


۱۹۱۲ مائو به انقلابیون ملحق می‌شود.



۱۹۱۲. امپراتور «پویی» هنگامی که مجبور به استعفا شد، فقط ۶ سال داشت.

۱۹۱۳. ستاره‌ی پرچم سفید کومین تانگ، نشانه‌ی میهن‌پرستان و آزادی‌خواهان چینی می‌شود.



۱۹۱۳. فرمانروایان جدید کشور چین: ژنرال یووان شیکای و اعضای ستاد ارتش او



۱۹۱۵. رییس جمهور یووان شیکای در لباس نظامی، وی آرزوی تخت سلطنتی اژدها را در سر دارد.



۱۹۱۴. نیروهای ژاپنی و بریتانیایی محل تجهیزات و عملیات نظامی قوای آلمان را در کوینگ دان اشغال می‌کنند.



۱۹۱۸. پکن. مائو عاشق یانگ کای هوییِ زیبا می‌شود.



۱۹۲۳. مائو برای جلب همیاری و کمک مادّیِ شورای نمایندگان کارگران در شوروی، عازم مسکو می‌شود.



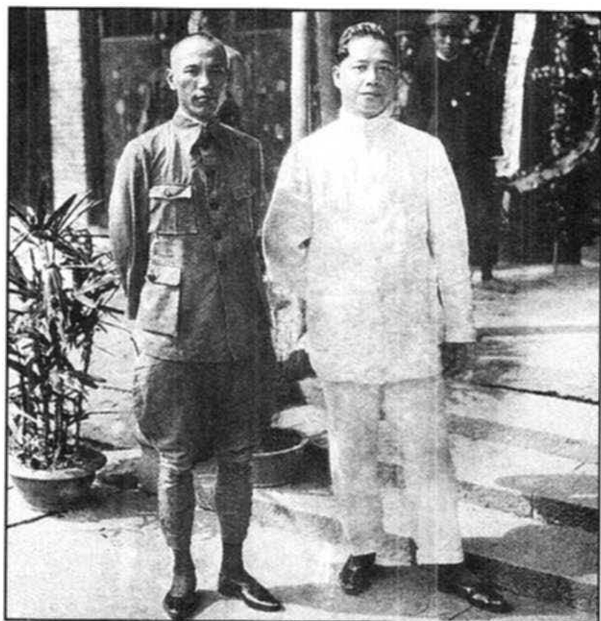
۱۹۲۳. ارتش سون یاتسن به منظور مبارزه با تبهکارانِ شمال، به آن سو حرکت می‌کنند.



۱۹۲۵. سون یاتسن و همسر دومش، سانگ کنگ لینگ



۱۹۲۵. مائو در زمان کودکی‌اش راه‌های بسیاری را در روستایش پیموده بود. وی اکنون به عنوان یک کمونیست، در بخش تبلیغات حزب کومین تانگ مشغول به کار است.



۱۹۲۶. کانتون. چیانکایشک و وانگ جین گوبی، قدرت را بین خود تقسیم می‌کنند.



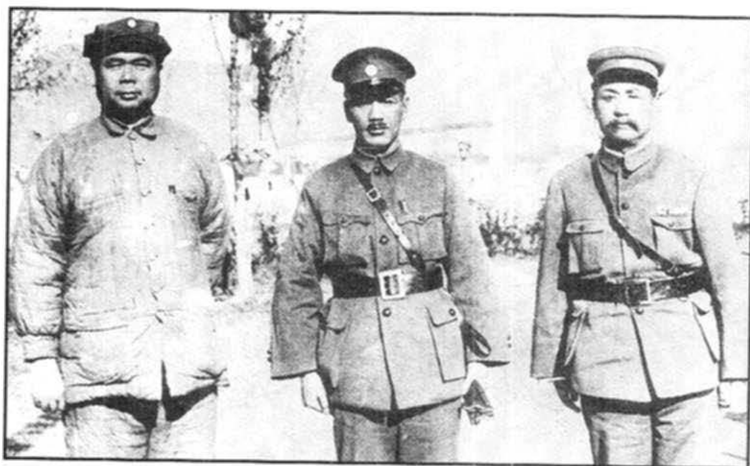
۱۹۲۷، ۳۱ ژانویه، شانگهای. برای اولین بار در طیِّ ۲۵ سالِ اخیر، نیروهای انگلیسی بر خاک چین پا می‌گذارند.



۱۹۲۷. بعد از شکستِ شورش دهقانان، دِروِ پاییزی متوقف شد و طرفداران مائو اعدام شدند.



۱۹۲۷. اکثر طرفداران مائو اعدام یا زندانی شدند. بازماندگان ژنده‌پوش نیز با مشکل سرما، گرسنگی و خطرهای موجود در کوهستان جینگ گانگ روبرو هستند.



۱۹۲۸. چیانکایشک و فِنگ پوژ یانگ (معروف به ژنرال مسیحی) و یِس هِسی-چای، دشمنان مشخص و معروف مائو



۱۹۲۹. نباید به گذشت فاتحان اعتماد کرد. ملیّون، زندانیان کمونیست خود را ناجوانمردانه قتل عام کردند.



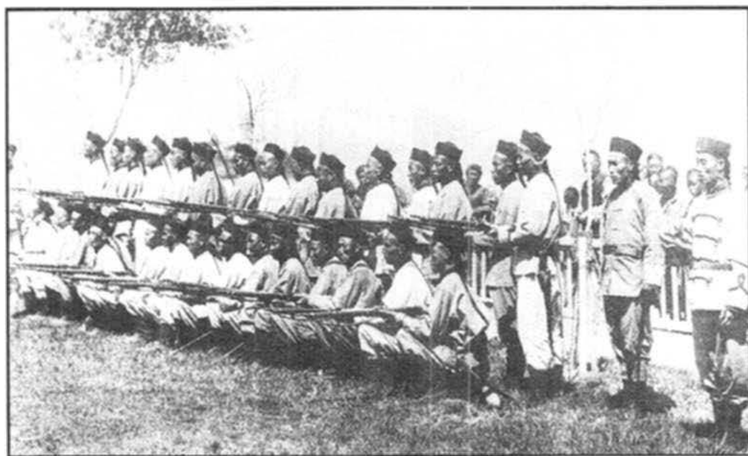
دکتر سون یاتسن (۱۹۲۵-۱۸۶۷). انقلابی چینی، در سال ۱۸۹۴ «مجمع نجات چین» را تأسیس کرد. وی در ۱۸۹۸، «۳ اصل» معروف خود را اعلام کرد که عبارت بودند از: ملّی‌گرایی، دمکراسی و سوسیالیسم که به صورت آرمان اصلی «مجمع اتحاد مشترک» و سپس حزب کومین تانگ درآمد.



سوار نظام آلمان در پکن، در پی شکست شورش بوکسورها



۱۹۰۱. دَه مقام بلندپایه‌ی طرفدار شورش بوکسورها اعدام می‌شوند.



ارتش چین اگر در جنگ روسیه ـ ژاپن شرکت می‌کرد، نقش تعین‌کننده‌ای داشت.

۱۹۱۱. مائو بدون موی بافته‌ی منچوریایی. وی در لباس سفید دانشجویی، از فعالان گروه سیاسی خود است.

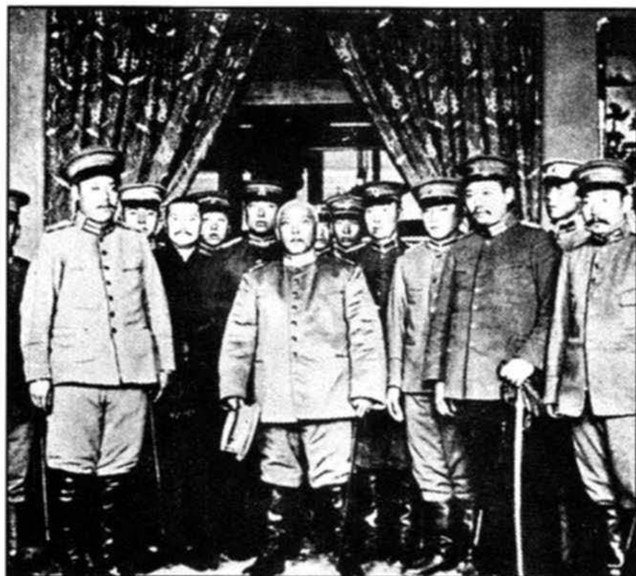


۱۹۱۲ مائو به انقلابیون ملحق می‌شود.



۱۹۱۲. امپراتور «پوبی» هنگامی که مجبور به استعفا شد، فقط ۶ سال داشت.

۱۹۱۳. ستاره‌ی پرچم سفید کومین تانگ، نشانه‌ی میهن‌پرستان و آزادی‌خواهان چینی می‌شود.



۱۹۱۳. فرمانروایان جدید کشور چین: ژنرال یووان شیکای و اعضای ستاد ارتش او



۱۹۱۴. نیروهای ژاپنی و بریتانیایی محل تجهیزات و عملیات نظامی قوای آلمان را در کوینگ دان اشغال می‌کنند.



۱۹۱۵. رییس جمهور یووان شیکای در لباس نظامی، وی آرزوی تخت سلطنتی اژدها را در سر دارد.



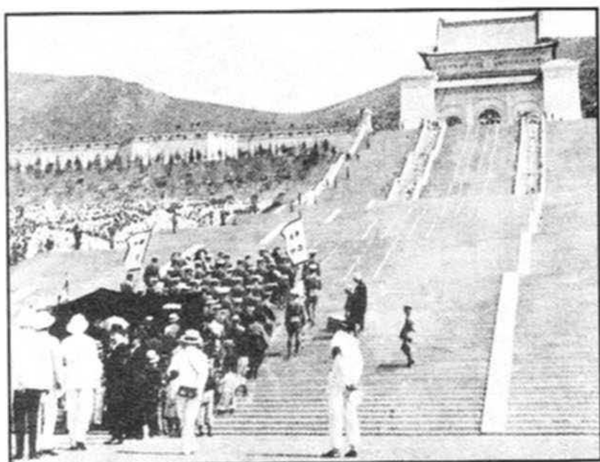
۱۹۱۸. پکن. مائو عاشق یانگ کای هویی زیبا می‌شود.



۱۹۲۳. مائو برای جلب همیاری و کمک مادّیِ شورای نمایندگان کارگران در شوروی، عازم مسکو می‌شود.



۱۹۲۳. ارتش سون یاتسن به منظور مبارزه با تبهکارانِ شمال، به آن سو حرکت می‌کنند.



۱۹۲۹، اول ژوئن، نانکین. جنازه سون یاتسن به آرمگاهش که دارای ۳۶۵ پلّه و به تازگی بنا شده است، منتقل می‌شود.



۱۹۳۰. اوت، شانگهای. تعداد کشته‌شدگان کم است و عابرین هیچ توجهی به آن ندارند.



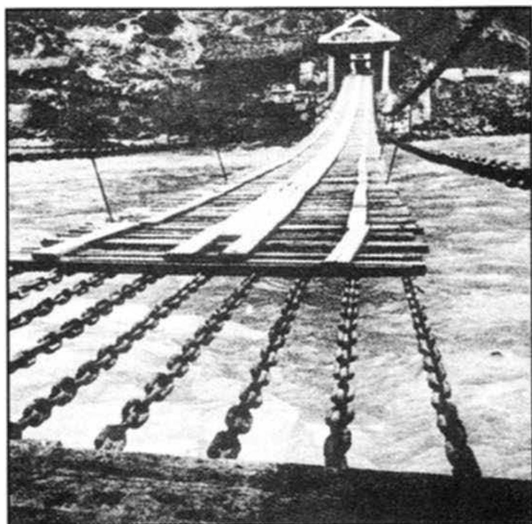
۱۹۳۰. چیانکایشک می‌خواهد به هر قیمتی که شده، خود را از شرّ «راهزنان سرخ» (کمونیست‌ها) خلاص کند.



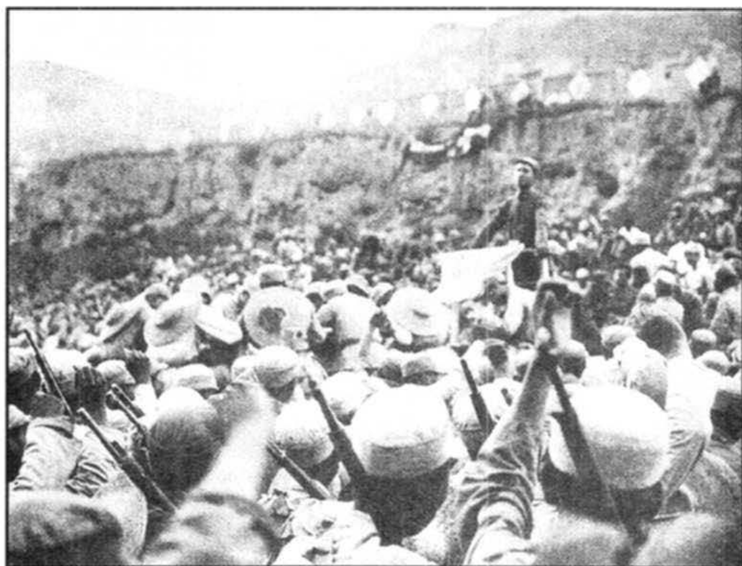
۱۹۳۱. با وجود تحمل شکست‌های پی در پی، چیانکایشک هنوز از پیروزی بر کمونیست‌ها ناامید نشده است.



۱۹۳۴. مائو برای فرار از خشم ملّیّون، افراد قوی را برای «راهپیمایی طولانی» گِرد هم می‌آورد.



۱۹۳۵، ۳۰ مِه. ارتش سرخ در زیر آتش مسلسل جی. ام. دی، یک پل کوچک متحرک را بر روی رودخانه‌ی دادو، تصرف می‌کنند.



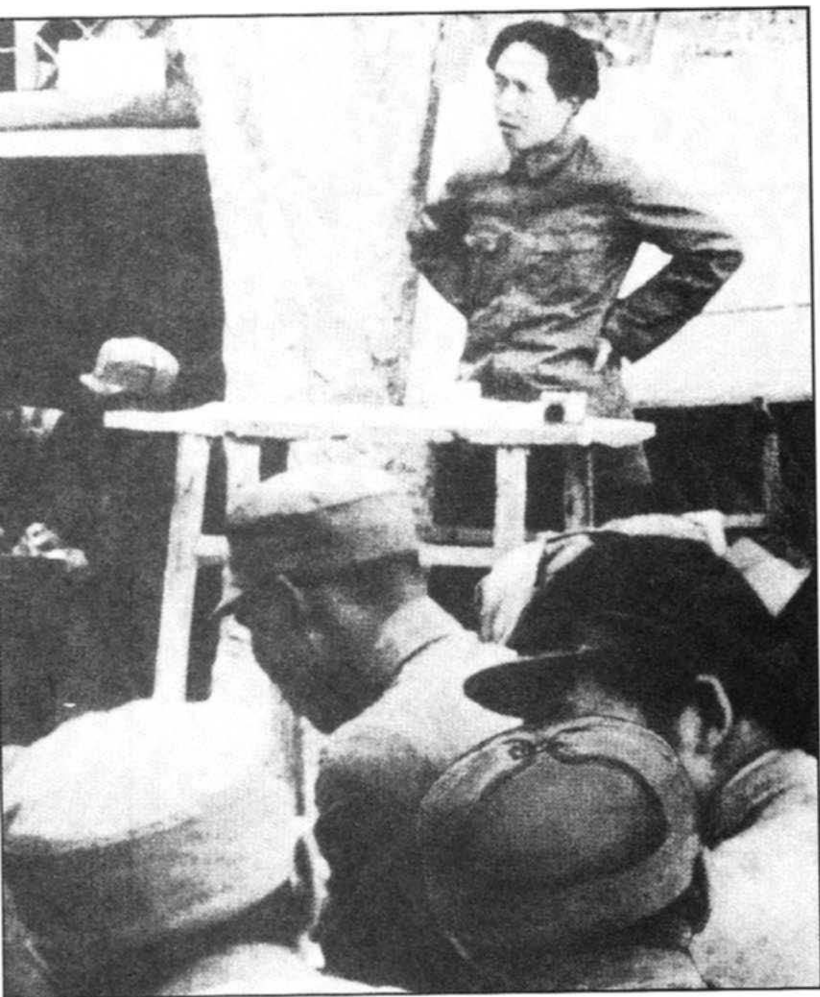
۱۹۳۵. مائو در پایان «راهپیمایی طولانی» در خاک چین، به ارتش خود به خاطر شهامت زیادش تبریک می‌گوید.



۱۹۳۵. تسه‌تان، برادر کوچک مائو، در جریان «راهپیمایی طولانی»، جان خود را از دست می‌دهد.



۱۹۳۵. تسه‌مین، برادر ۳۹ ساله‌ی مائو، چندین ماه است که خانواده‌اش او را گم کرده‌اند.



۱۹۳۵. نزد مائو، سیاست‌مداران از ارتشیان پیشی گرفته‌اند. مائو طرفدارانش را به احیای قدرت کمونیسم بر مبنای جدید تشویق می‌کند.



۱۹۳۷. هِی زی چن تصمیم می‌گیرد که مائو را ترک کند.
زندگی در کنار مائو او را به ستوه آورده است.



۱۹۳۷. چیانگ چینگ، هنرپیشه‌ی جوان و همنشین جدید رییس‌جمهور مائو



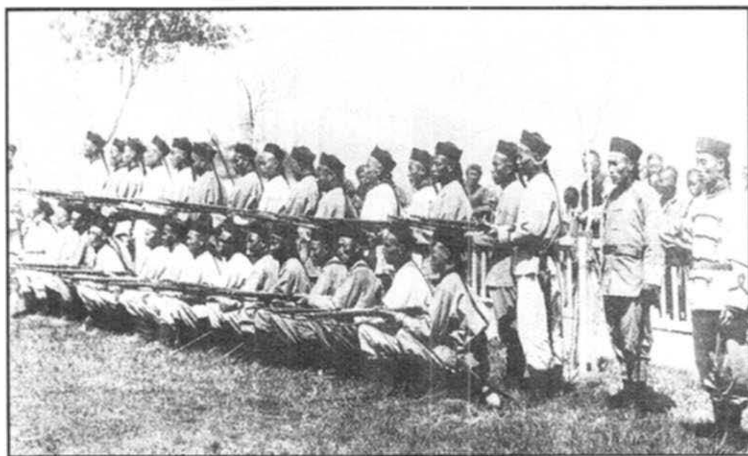
دکتر سون یاتسن (۱۹۲۵-۱۸۶۷). انقلابی چینی، در سال ۱۸۹۴ «مجمع نجات چین» را تأسیس کرد. وی در ۱۸۹۸، «۳ اصل» معروف خود را اعلام کرد که عبارت بودند از: ملّی‌گرایی، دمکراسی و سوسیالیسم که به صورت آرمان اصلی «مجمع اتحاد مشترک» و سپس حزب کومین تانگ درآمد.



سوار نظام آلمان در پکن، در پی شکست شورش بوکسورها



۱۹۰۱. دَه مقام بلندپایه‌ی طرفدار شورش بوکسورها اعدام می‌شوند.



ارتش چین اگر در جنگ روسیه ـ ژاپن شرکت می‌کرد، نقش تعین‌کننده‌ای داشت.

۱۹۱۱. مائو بدون موی بافته‌ی منچوریایی. وی در لباس سفید دانشجویی، از فعالان گروه سیاسی خود است.

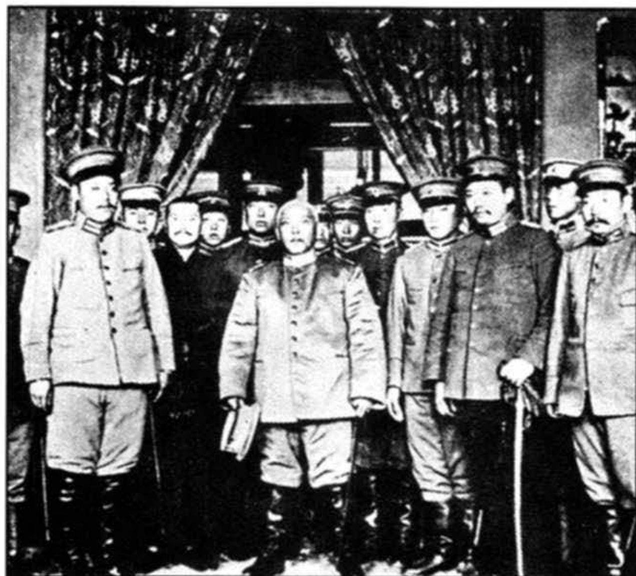


۱۹۱۲ مائو به انقلابیون ملحق می‌شود.



۱۹۱۲. امپراتور «پویی» هنگامی که مجبور به استعفا شد، فقط ۶ سال داشت.

۱۹۱۳. ستاره‌ی پرچم سفید کومین تانگ، نشانه‌ی میهن‌پرستان و آزادی‌خواهان چینی می‌شود.



۱۹۱۳. فرمانروایان جدید کشور چین: ژنرال یووان شیکای و اعضای ستاد ارتش او



۱۹۱۴. نیروهای ژاپنی و بریتانیایی محل تجهیزات و عملیات نظامی قوای آلمان را در کوینگ دان اشغال می‌کنند.



۱۹۱۵. رییس جمهور یووان شیکای در لباس نظامی، وی آرزوی تخت سلطنتی اژدها را در سر دارد.



۱۹۱۸. پکن. مائو عاشق یانگ کای هویِ زیبا می‌شود.



۱۹۲۳. مائو برای جلب همیاری و کمک مادّیِ شورای نمایندگان کارگران در شوروی، عازم مسکو می‌شود.



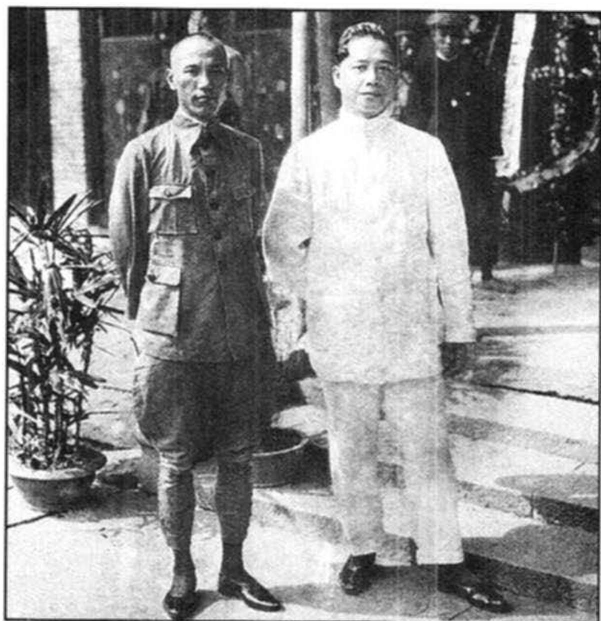
۱۹۲۳. ارتش سون یاتسن به منظور مبارزه با تبهکارانِ شمال، به آن سو حرکت می‌کنند.



۱۹۲۵. سون یاتسن و همسر دومش، سانگ کنگ لینگ



۱۹۲۵. مائو در زمان کودکی‌اش راه‌های بسیاری را در روستایش پیموده بود. وی اکنون به عنوان یک کمونیست، در بخش تبلیغات حزب کومین تانگ مشغول به کار است.



۱۹۲۶. کانتون. چیانکایشک و وانگ جین گوبی، قدرت را بین خود تقسیم می‌کنند.



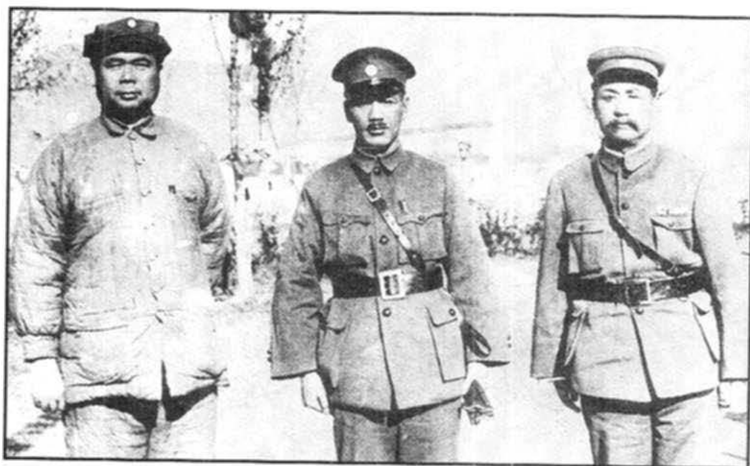
۱۹۲۷، ۳۱ ژانویه، شانگهای. برای اولین بار در طیّ ۲۵ سالِ اخیر، نیروهای انگلیسی بر خاک چین پا می‌گذارند.



۱۹۲۷. بعد از شکستِ شورش دهقانان، دِرویِ پاییزی متوقف شد و طرفداران مائو اعدام شدند.



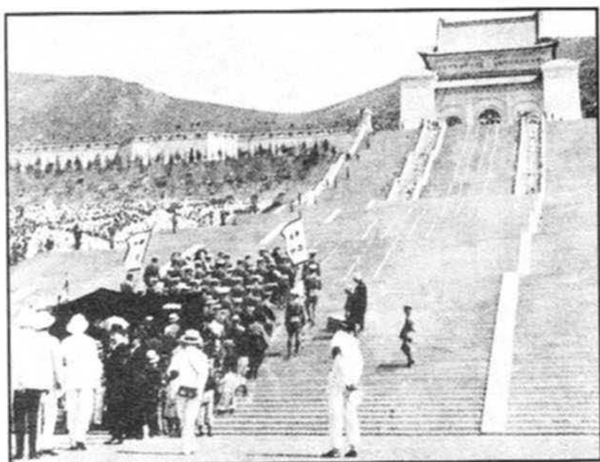
۱۹۲۷. اکثر طرفداران مائو اعدام یا زندانی شدند. بازماندگان ژنده‌پوش نیز با مشکل سرما، گرسنگی و خطرهای موجود در کوهستان جینگ گانگ روبرو هستند.



۱۹۲۸. چیانکایشک و فِنگ پوژ یانگ (معروف به ژنرال مسیحی) و یِس هِسی-چای، دشمنان مشخص و معروف مائو



۱۹۲۹. نباید به گذشت فاتحان اعتماد کرد. ملیّون، زندانیان کمونیست خود را ناجوانمردانه قتل عام کردند.



۱۹۲۹، اول ژوئن، نانکین. جنازه سون یاتسن به آرمگاهش که دارای ۳۶۵ پلّه و به تازگی بنا شده است، منتقل می‌شود.



۱۹۳۰. اوت، شانگهای. تعداد کشته‌شدگان کم است و عابرین هیچ توجهی به آن ندارند.



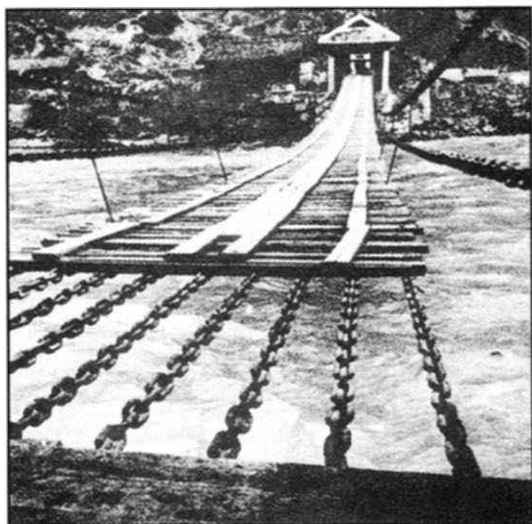
۱۹۳۰. چیانکایشک می‌خواهد به هر قیمتی که شده، خود را از شرّ «راهزنان سرخ» (کمونیست‌ها) خلاص کند.



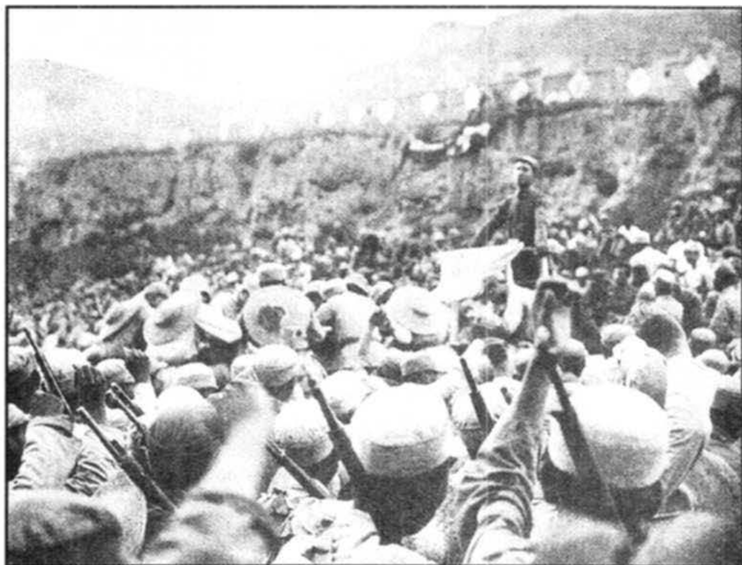
۱۹۳۱. با وجود تحمل شکست‌های پی در پی، چیانکایشک هنوز از پیروزی بر کمونیست‌ها ناامید نشده است.



۱۹۳۴. مائو برای فرار از خشم ملّیون، افراد قوی را برای «راهپیمایی طولانی» گِرد هم می‌آورد.



۱۹۳۵، ۳۰ مِه. ارتش سرخ در زیر آتش مسلسل جی. ام. دی، یک پل کوچک متحرک را بر روی رودخانه‌ی دادو، تصرف می‌کنند.



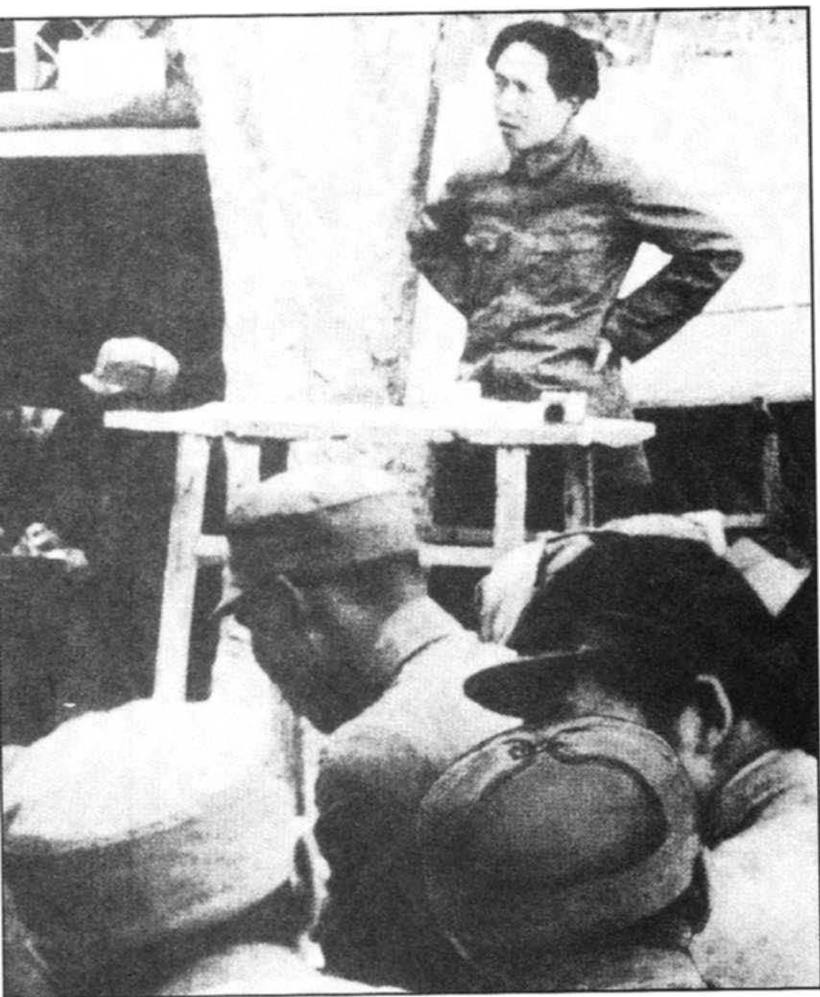
۱۹۳۵. مائو در پایان «راهپیمایی طولانی» در خاک چین، به ارتش خود به خاطر شهامت زیادش تبریک می‌گوید.



۱۹۳۵. تسه‌تان، برادر کوچک مائو، در جریان «راهپیمایی طولانی»، جان خود را از دست می‌دهد.



۱۹۳۵. تسه‌مین، برادر ۳۹ ساله‌ی مائو، چندین ماه است که خانواده‌اش او را گم کرده‌اند.



۱۹۳۵. نزد مائو، سیاست‌مداران از ارتشیان پیشی گرفته‌اند. مائو طرفدارانش را به احیای قدرت کمونیسم بر مبنای جدید تشویق می‌کند.



۱۹۳۷. هِی زی چن تصمیم می‌گیرد که مائو را ترک کند. زندگی در کنار مائو او را به ستوه آورده است.



۱۹۳۷. چیانگ چینگ، هنرپیشه‌ی جوان و همنشین جدید رییس‌جمهور مائو

۱۹۳۷. ارتش ژاپن وارد شهر ویران شده‌ی نانکین می‌شود و کمی بعد، دست به کشتار هزاران غیرنظامی می‌زند.



۱۹۳۷. ژاپنی‌ها بدترین شکل وحشی‌گری را نشان می‌دهند. آنان مردم را زنده به گور می‌کنند.



۱۹۳۸. انتخاب تدابیر جنگیِ مائو و چوته، بسیار منطقی‌تر از چیانکایشک است.



۱۹۳۸. چیانکایشک، با وجود شکست سنگین از ژاپنی‌ها، باز هم چینی‌ها را به جنگ تشویق می‌کند.



۱۹۳۸. سخنرانی مائو در برابر دانشجویانِ جدید دانشگاه که احساسات ضدّ ژاپنی دارند.



۱۹۳۹. رییس جمهور مائو به شایستگیِ لین پیائو اعتقاد کامل دارد.



۱۹۴۰. چیانگ چینگ، همسر مائو، همچنان به بازی در فیلم‌های سینمایی ادامه می‌دهد.



۱۹۴۲، ماه مِه. مائو به نویسندگانی که به بعضی از جنبه‌های اصولی حزب کمونیست انتقاد کرده‌اند اعتراض می‌کند. وی در طیّ ۲ کنفرانس به یاد ماندنی، خطّی را که نویسندگان باید دنبال کنند، نشان می‌دهد: ادبیات فقط باید در خدمت انقلاب باشد.



۱۹۴۳. مائوی مهربان و خندان، فاصله‌ی زیادی با حقیقت دارد. تاخت و تازِ اصلاحگران در حزب ادامه دارد. مائو شاهد حضور طرفداران خاص به ویژه روشنفکرانی است که به او می‌پیوندند. این همراهی، تأثیر و نفوذ خدمات او را در حفظ امنیت ثابت می‌کند. او، جاسوسان را دستگیر و اعدام می‌کند. توده‌های مختلف را اداره می‌کند و زندانیان ملّی‌گرا را با چاقو می‌کشد. وی به مردم می‌آموزد که خشم و نفرتشان را آشکار کنند تا در مرحله‌ی بعد، کمونیسم آغوشش را به روی آنان بگشاید.



۱۹۴۴. مائو و چوته زمین‌های از دست رفته را به هنگام هزیمت «۱۰۰ هنگ»، پس می‌گیرند.



۱۹۴۵. هفتمین کنگره‌ی ملّی. مائو، ساختار کشور جدیدی را که می‌خواهد بسازد، برای نمایندگان بیان می‌کند.



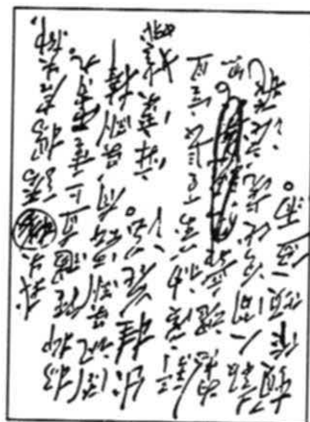


۱۹۴۵. مائو برای اولین بار با هواپیما پرواز می‌کند.
به هنگام پرواز، این قهرمانِ «راهپیمایی طولانی»، به عظمت آسمان چین پی می‌برد.
در این لحظات است که شعر «برف»، به او الهام می‌شود.

مائو شعر «فناناپذیران» را در رثای دومین همسرش، یانگ کای هویی، که بدست «جنگ‌سالاران» تیرباران شد، سروده است.



شعر فناناپذیران به خط مائو



فناناپذیران

من، سپیدارِ سربلندم را از کف دادم و تو، درخت بید خود را،
سپیدار و بید، به آرامی به سوی آسمان‌ها بالا می‌روند.
ووکانگ پرسید که چه چیزی را به آنان عرضه کند.
پس به آنان شراب بدست آمده از درخت کاسیا را محترمانه پیکش کنید.

آن الهه‌ی تنها در ماه، آستین‌های بزرگش را می‌گسترد تا برای این
ارواح وفادار به آسمان بی‌انتها، برقصد.
به ناگه، واژی شکستِ بَبرِ زمین، به گوش می‌رسد،
و این ارواح، از فرط شادی آن چنان می‌گریند که سیلاب براه می‌افتد.





بالا. ۱۹۴۵. پاتریک جِی هارلی، سفیر امریکا در چین، مائو را به‌مذاکره با ملّیون متقاعد می‌کند.

پایین. ۱۹۴۵، ۲۳ اوت. تی وی سونگ، نخست‌وزیر چین، به اتفاق همسرش برای مذاکره با هَری ترومَن، در واشنگتن به سر می‌برد.



۱۹۴۵. دو دشمنِ خندان به خاطر عقد قراردادی که قصد اجرای آن را ندارند، به یکدیگر تبریک می‌گویند.



۱۹۴۵. مائو و همسرش چیانگ چینگ، لباس ساده‌ی ارتش سرخ را بر تن دارند که بدون شک از شکوه و جلال لباس‌های چیانکایشک به دور است.



۱۹۴۸. مائو در مقر جدید فرماندهی



۱۹۴۸. دِنگ شیائو پینگ (پسر یک زمیندار چینی)، یک کمیسر سیاسی مقتدر می‌شود.

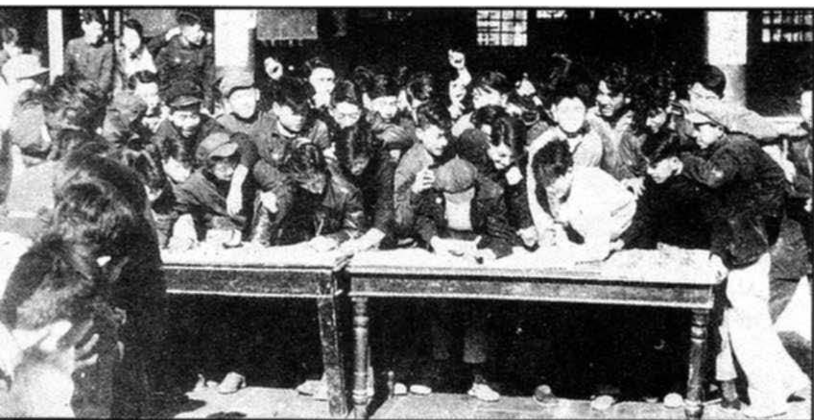
۱۹۴۹، اول اکتبر. مائو در میدان تین آن من (واقع در دروازه صلح آسمانی)، تأسیس جمهوری خلق چین را اعلام می‌کند و دنیا را می‌لرزاند.



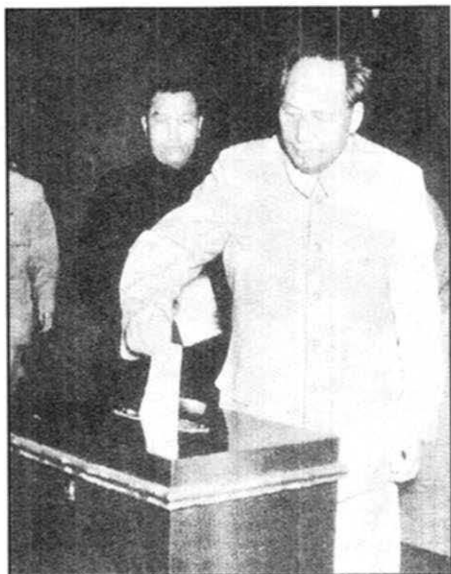
۱۹۴۹. کنفرانس مشورتی، مائو را در رأس دولت معرفی می‌کند.



۱۹۴۹. رهبران دنیای کمونیست به مناسب هفتادمین سالگرد تولد استالین و به منظور آماده‌سازی اشتراکی، در کرملین جمع شده‌اند.



۱۹۵۰. میلیون‌ها دانشجو برای نام‌نویسی در گروه داوطلبین ارتش چین، برای اعزام به کره، هجوم آورده‌اند.



۱۹۵۴. هنگام برگزاری کنگره ملّی خلق، مائو دمکراسی معمولِ خود را به کار می‌گیرد.



۱۹۵۶، ۳۰ سپتامبر. دکتر سوکارنو، رییس‌جمهور اندونزی، هنگام دیدار رسمی از پکن.
وی نقاشی‌هایی را که همراه خود آورده است، نشان می‌دهد.



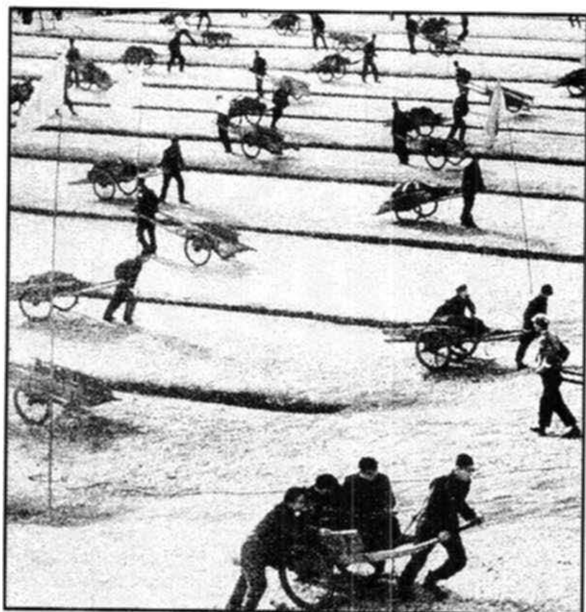
۱۹۵۷، آوریل. کلمنت وروشیلوف (صدر هیأت رییسه اتحاد جماهیر شوروی) در سفر خود به پکن



۱۹۵۷. مائو در استخر خصوصیش شنا می‌آموزد. از آن زمان به بعد، او حتی کوچک‌ترین فرصت را برای شنا در دریا و رودخانه، از دست نمی‌دهد. وی ساعت‌های طولانی را در استخر خصوصیش می‌گذراند.



۱۹۵۸، ۲۳ اوت، پکن. این دو رهبر کمونیست، اختلاف‌نظرهایشان را زیر لبخندهایشان پنهان کرده‌اند.



۱۹۵۸. یکی از شعارهای چینی‌ها این است:
«برای جابه‌جایی کوه، همچون مورچه کوشش می‌کنیم.»



۱۹۵۹. مائو در کنگره کشاورزی اظهار داشت: «زیاد شام خوردن برای سلامتی انسان ضرر دارد. کالری زیادی، باعث افزایش کاذب نیروی بدنی می‌شود.»



۱۹۵۹. لیوشائوچی، یکی از دوستان نزدیک مائو از دوران «راهپیمایی طولانی است.»



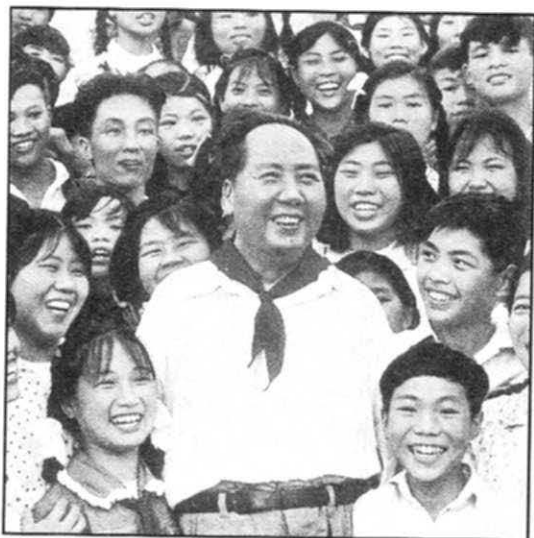
۱۹۶۰. ظاهراً امریکا تحقیر می‌شود. اما در حقیقت خروشچف هدف اصلی حملات است.



۱۹۶۰، اول دسامبر. چه‌گوارا در خاتمه سفرش به چین. مائو و لین پیائو در مورد جنگ چریکی با وی صحبت می‌کنند.



۱۹۶۱. مائو به لیوشائوچی و دنگ شیائو پینگ مشکوک است. به همین دلیل، از طریق استراق سمع، آنان را کنترل می‌کند.



۱۹۶۲. مائو با برگزاری یک چنین مراسمی، حمایت توده‌های مختلف را بدست می‌آورد.



۱۹۶۲. حزب کمونیست چین دستخوش دسته‌بندی می‌شود. چوئن لای، «صلح دوستی» را به روشنفکران و هنرمندان عرضه می‌کند، در حالی که مائو از آنان به شدّت انتقاد می‌کند.



۱۹۶۲. مائو از دهمین پلنوم و هشتمین اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، بهره‌جویی کرده و زمینه بازگشت مجدد خود به قدرت را فراهم می‌کند. او در این پلنوم، سخنان تکان‌دهنده‌ای ایراد می‌کند.



۱۹۶۲. مائو که فرزند یک کشاورز بود، گمان می‌کرد که برای کشاورزی بهترین برنامه‌ها رادارد.



۱۹۶۳، ژوئن، مسکو. لیوشائوچی و چوئن‌لای به مسکو سفر می‌کنند.

۱۹۶۳. مائو با قطار مجللِ اختصاصی و مجهز به تهویه مطبوعِ خود، که هدیه رهبران آلمان شرقی است، سفر می‌کند.



۱۹۶۳. چیانکایشک مطمئن است که می‌تواند چین را تسخیر کند. ارتش برگزیده‌ی او، حاضر و آماده ورود به سواحل چین است.



۱۹۶۵. لین پیائو، وزیر دفاع، گزیده‌ای از سخنان و نوشته‌های مائو را منتشر می‌کند. در ابتدا این اثر «نقل قولی از رییس‌جمهور مائو» نام داشت.



۱۹۶۵. چیانگ چینگ، همسر مائو، به ناگه به اجرای نمایش‌های سیاسی و انقلابی علاقمند می‌شود.



۶۵-۱۹۶۴. چیانگ چینگ، برای انجام اقداماتش متکی به گروهی روشنفکر افراطی است.



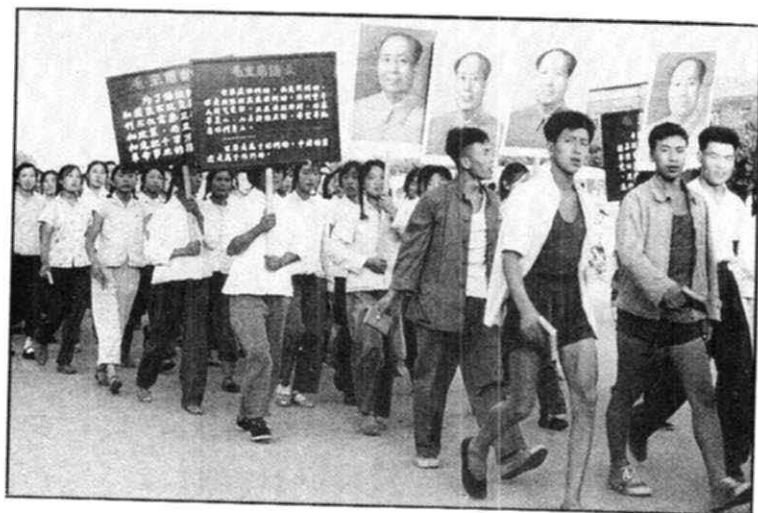
۱۹۶۵، تابستان. دانش‌آموزان باید چمنزارها را از بین ببرند. مائو حکمی صادر کرده است که به موجب آن، علف‌ها، گل‌ها و حیوانات اهلیِ اشراف باید نابود شوند و به جای آن‌ها، کلم و پنبه کاشته شود.



۱۹۶۵، اول اکتبر. چین شانزدهمین سالگرد تأسیس جمهوریش را جشن می‌گیرد. پرده‌های دیوارکوب که رویشان عکس مائو چاپ شده است، در تمام نقاط قابل رؤیت عمومی نصب می‌شوند.



۱۹۶۶. تصمیمات افراط‌گرایانه‌ی مائو، هیچ اعتراضی را در بر ندارد.



۱۹۶۶. به مناسبت انقلاب فرهنگی چین، در تمام مدارس چین، پسران و دختران، «همایش مبارزه با استادان» را تشکیل می‌دهند.



۱۹۶۶. مائو برای این که ثابت کند که همچنان نیرومند است، در دریای متلاطم یانگ‌تسه، شنا می‌کند. چینی‌ها از این کار خارق‌العاده او متعجب شده‌اند.

۱۹۶۶، ۱۰ اکتبر. ۱/۵ میلیون نفر از افراد گارد سرخ، در میدان تین آن من رژه می‌روند.



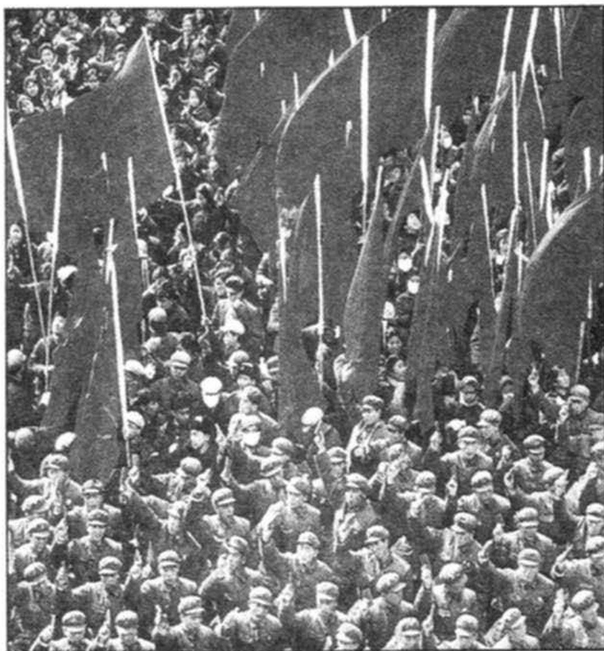
۱۹۶۶. مائو برای طرفداران انقلاب فرهنگی، همچون یک قهرمان است.



۱۹۶۶. مائو می‌داند که افراد گارد سرخ، برای او همچون یک کلید موفقیت هستند.



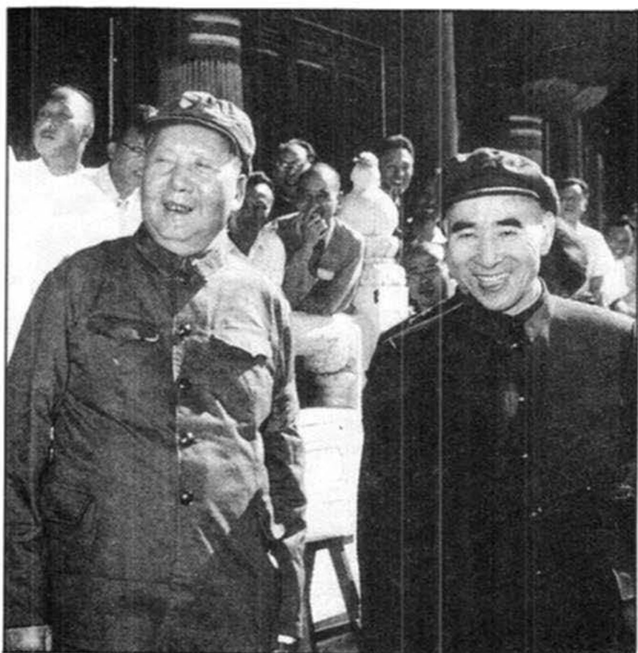
۱۹۶۷. اعلامیه‌ها زیاد و زیادتر، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. کشور به دلیل زیاده‌خواهیِ انقلابیون فرهنگی، غرق در هرج و مرج شده است.



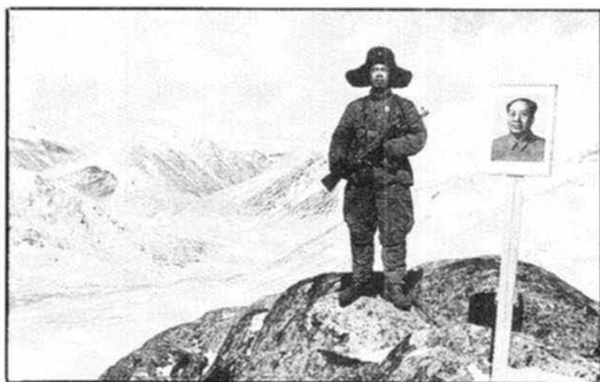
۱۹۶۸. چهره‌ی یکپارچه‌ی افراد گارد سرخ، پنهان کننده‌ی نفرت‌های شدیدی است که در درون گروه‌های سیاسی وجود دارند.



۱۹۶۹. لین پیائو خود را جانشین انتخابی مائو تصور می‌کند. وی از این که چوئن‌لای از او خوش لباس‌تر و جذّاب‌تر است، رشک می‌برد.



۱۹۷۱. مائو از توطئه‌های همرزم و جانشین خود، لین پیائو، خلاص می‌شود. وی در ۱۳ سپتامبر، هنگام فرار به شوروی، هلیکوپترش سقوط می‌کند.



۱۹۷۱. سربازان چینی در کنار عکس مائو از مرز چین ـ شوروی محافظت می‌کنند.



۱۹۷۲. چهره‌ی مائو از بیمار بودن وی حکایت می‌کند. وی از ناراحتی قلبی رنج می‌بَرَد و به پزشک مخصوص خود، لی ژی سویی، اعتماد ندارد.



۱۹۷۲. مائوی بیمار و خسته نمی‌تواند ریچارد نیکسون، رییس‌جمهور امریکا، را در بازدید از دیوار چین، همراهی کند.



۱۹۷۳. تبلیغات برای جذب کودکان به جنگ ادامه دارد. مائو معتقد است که جنگ با رقیب کمونیستی و همسایه شمالیش ـ اتحاد جماهیر شوروی ـ اجتناب‌ناپذیر است.



۱۹۷۴. پزشکان اعلام می‌کنند که عمل جراحی برای چوئن‌لای بسیار دیر شده است و نمی‌توانند او را نجات دهند.



۱۹۷۴، اواخر سپتامبر. مائو با وجود بیماری، مهمانان مهم را به حضور می‌پذیرد. آنان متوجه ناراحتی جسمانی مائو شده‌اند. ایملدا مارکوس، همسر فردیناند مارکوس، رییس‌جمهور فیلیپین، و پسرش، زیر بازوی مائو را گرفته‌اند تا در راه رفتن به او کمک کنند.



۱۹۷۵. مائو در انتظار ملاقات‌کنندگان خارجی است وی به علت کسالت از ملاقات‌های طولانی معذور است.



۱۹۷۵. ادوارد هیث، نخست‌وزیر انگلستان، همچون سایر ملاقات‌کنندگان خارجی، فقط پنج دقیقه می‌تواند با مائو گفت‌وگو کند.



۱۹۷۶. پینگ شائو، بیوه‌ی چوئن‌لای، ابراز تسلیت رهبران حزب کمونیست را به مناسبت درگذشت همسرش می‌پذیرد.

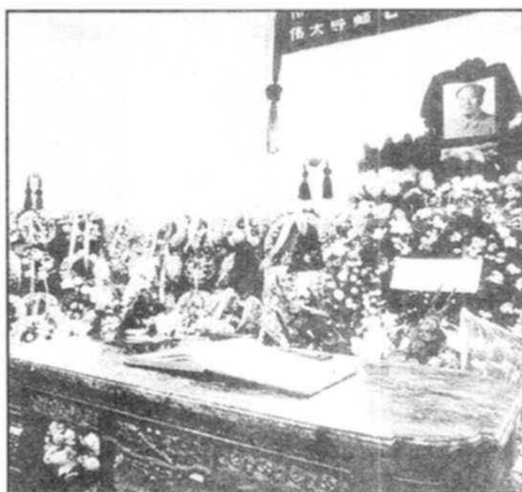


۱۹۷۶، ۸ فوریه. در حالی که حزب کمونیست چین در اثر اختلاف داخلی، برای کسب قدرت، لطمه خورده است، مائو با تأیید هوا ـ کوفِنگ، به عنوان نامزد «سازش و امنیت فعلی»، مردم را شگفت‌زده می‌کند. هوا ـ کوفِنگ، آرزوی نخست‌وزیری و نایب رییسی حزب را در سر دارد.



۱۹۷۶. مائو عاقبتی را که در انتظارش هست، حس می‌کند، وی از اول ماه مه ۱۹۷۱ تا به حال، در رسانه‌های عمومی دیده نشده است.

۱۹۷۶، ۹ سپتامبر. مائو در بستر مرگ



۱۹۷۶، سپتامبر. با شنیدن خبر مرگ مائو، تمام دنیا این رهبر بزرگ چینی را ستایش می‌کنند.

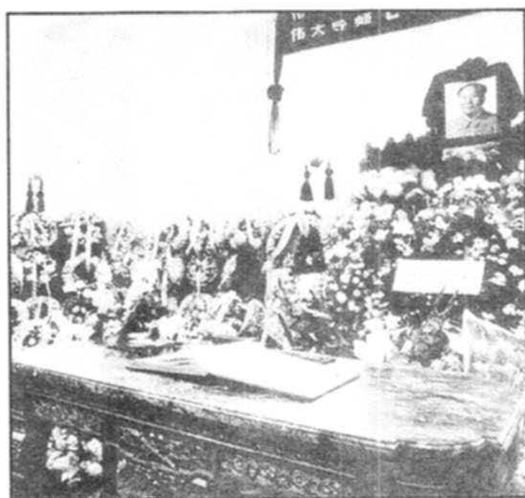


۱۹۷۶، ۸ فوریه. در حالی که حزب کمونیست چین در اثر اختلاف داخلی، برای کسب قدرت، لطمه خورده است، مائو با تأیید هوا ـ کوفِنگ، به عنوان نامزد «سازش و امنیت فعلی»، مردم را شگفت‌زده می‌کند. هوا ـ کوفِنگ، آرزوی نخست‌وزیری و نایب رییسی حزب را در سر دارد.



۱۹۷۶. مائو عاقبتی را که در انتظارش هست، حس می‌کند، وی از اول ماه مه ۱۹۷۱ تا به حال، در رسانه‌های عمومی دیده نشده است.

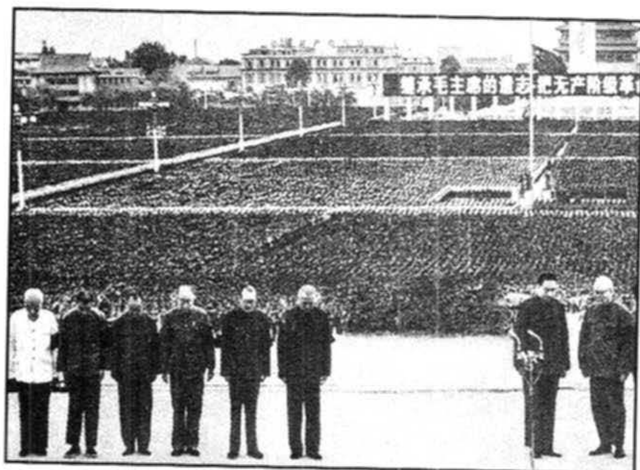
۱۹۷۶، ۹ سپتامبر. مائو در بستر مرگ



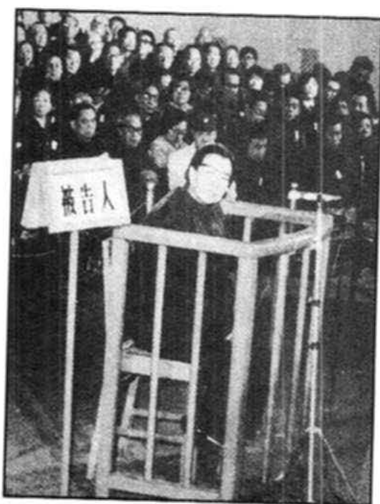
۱۹۷۶، سپتامبر. با شنیدن خبر مرگ مائو، تمام دنیا این رهبر بزرگ چینی را ستایش می‌کنند.



۱۹۷۶، ۱۸ سپتامبر. میدان تین‌آن من، پکن. همایش یادبود مائو برگزار می‌شود. در اواسط مراسم، تمام مردم چین به احترام مائو، سه دقیقه سکوت می‌کنند.



۱۸، ۱۹۷۶ سپتامبر. چیانگ چینگ و اعضای باند چهار نفره
(به زیرنویس صفحه ۹۲ مراجعه شود.)



۱۹۸۰. چیانگ چینگ، بیوه‌ی مائو، به اتهام کودتا علیه حکومت دستگیر می‌شود. دادگاه رسمیِ او در سال ۱۹۸۰ برگزار شد. وی در ابتدا به مرگ محکوم شد ولی در سال ۱۹۸۳ حکمِ اعدامش به حبس ابد تقلیل یافت. او در سال ۱۹۹۱، در زندان خودکشی کرد.